

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت
علی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد.
(اسانامه حزب)

شعله جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

سرطان ۱۳۹۵ (جولای ۲۰۱۶)

دوره چهارم

شماره (۹)

اختتام جنگ امپریالیستی در افغانستان در چشم‌رسی قرار ندارد

اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در سال ۲۰۱۰ میلادی تصمیم گرفتند که تعداد عساکر اشغال‌گروشان در افغانستان را وسیعاً افزایش دهند و سرانجام مجموعه آن را تا آخر سال ۲۰۱۱ به یک‌صد هزار (۱۰۰۰۰۰) نفر رساندند. در عین حال هم‌زمان با افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، قوای اشغال‌گر متحدین ناتویی و غیرناتویی امریکا در افغانستان نیز افزایش یافت و در طی دوسال مجموعه شان به پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) نفر رسید. بدین ترتیب تعداد مجموعی نیروهای اشغال‌گر امریکا و متحدینش در آخر سال ۲۰۱۱، یک‌صد و پنجاه هزار (۱۵۰۰۰۰) نفر گردید ...
صفحه ۲

"استقبال"

از موضع‌گیری‌های "جدید" سازمان رهایی افغانستان



انتشار اعلامیه مؤرخ اول سرطان ۱۳۹۵
سازمان رهایی افغانستان زیر عنوان
"سازمان رهایی افغانستان" و
کاریکاتورهای «مائوئیست»، در واقع
جواب رسمی سازمان متذکره به آخرین
خواست نمایندگان حزب کمونیست
(مائوئیست) افغانستان از ... صفحه ۱۰

مبارزه با رویزیونیزم جزء لاینفک مبارزه با امپریالیزم است



برنشتین اولین کسی بود که
در اواخر قرن نوزدهم میلادی
اصول اساسی مارکسیزم را مورد
تجدید نظر قرار داد. افکار و
عقاید رویزیونیستی بعدها توسط
کائوتسکی و تروتسکی به شکل
دگماتیک آن در مبارزه علیه
لنینیسم به کار گرفته شد.

صفحه ۴

نگاهی به

اعلامیه مؤرخ ۱۳۹۵/۳/۵ شورای رهبری طالبان در مورد جان‌باختن ملا اختر محمد منصور و تعیین امیر جدید طالبان

صفحه ۲۹

نارندرا مودی

از هم‌کاری نظامی با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و رژیم پوشالی تا افتتاح "بند دوستی افغان - هند"

صفحه ۲۶

اختتام جنگ امپریالیستی در افغانستان در چشم‌رس قرار ندارد



اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در سال ۲۰۱۰ میلادی تصمیم گرفتند که تعداد عساکر اشغال‌گروان در افغانستان را وسیعاً افزایش دهند و سرانجام مجموعه آن را تا آخر سال ۲۰۱۱ به یک‌صد هزار (۱۰۰۰۰۰) نفر رساندند. در عین حال هم‌زمان با افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، قوای اشغال‌گر متحدین ناتویی و غیرناتویی امریکا در افغانستان نیز افزایش یافت و در طی دو سال مجموعه شان به پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) نفر رسید. بدین ترتیب تعداد مجموعی نیروهای اشغال‌گر امریکا و متحدینش در آخر سال ۲۰۱۱، یک‌صد و پنجاه هزار (۱۵۰۰۰۰) نفر گردید. قوای اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی و متحدینش در افغانستان نیز در بالاترین حد حضور اشغال‌گرانه شان در افغانستان همین تعداد بودند.

سردمدار قصر سفید این افزایش وسیع قوای اشغال‌گر در افغانستان را تحت عنوان "استراتژی خروج" مورد اجرا قرار داد. طبق این به اصطلاح استراتژی گویا قرار بود که از طریق افزایش وسیع قوای اشغال‌گر و پیش‌برد شدید فعالیت‌های جنگی آن‌ها در افغانستان موفقیت‌نهایی در جنگ افغانستان نصیب قوای اشغال‌گر گردد و زمینه به اصطلاح خروج کامل آن‌ها از افغانستان مساعد گردد، به نحوی که تا آخر سال ۲۰۱۵ فقط یک‌هزار نفر از نیروهای نظامی امریکایی و آن‌هم صرفاً برای تأمین امنیت سفارت امریکا در کابل باقی بمانند.

امانه تنها موفقیت‌نهایی در جنگ افغانستان نصیب قوای اشغال‌گر امریکا و ناتو در افغانستان نگردید،

و چگونگی و مقدار تجهیزات داخل پای‌گاه‌های قوای اشغال‌گر چک نماید.

بنابراین اختتام موفقیت‌آمیز طولانی‌ترین جنگ در تاریخ امپریالیست‌های امریکایی در خارج از ایالات متحده امریکا، افسانه‌ای بیش نیست. اصولاً امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان طبق یک استراتژی دراز مدت به کشور ما داخل شده اند و دقیقاً طبق بیان شاه‌شجاع سوم، «از افغانستان رفتنی نیستند.» توافقنامه‌های امنیتی به

بلکه علیرغم انتقال تمرکزگاه سیاسی و نظامی امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان در ناتو، به‌خاورمیانه و مشخصاً جنگ‌های عراق و سوریه و هم‌چنان شرق اروپا و مشخصاً اوکراین، آن‌ها تا همین اواخر ناگزیر بوده‌اند نزدیک به چهارده هزار (۱۴۰۰۰) نظامی اشغال‌گر را در افغانستان، طبق احصائیه‌های خودشان، نگه دارند. ناگفته نماند که تعداد نیروها صرفاً توسط خود اشغال‌گران مشخص می‌گردد زیرا طبق "قراردادهای امنیتی" میان اشغال‌گران امریکایی و رژیم و هم‌چنان اشغال‌گران متحد امریکا و رژیم، هیچ‌گونه مکانیزی وجود ندارد که رژیم بتواند رفت‌وآمد قوای اشغال‌گر، تعداد آن‌ها

امضا رسیده میان اشغال‌گران و رژیم، زمینه به اصطلاح قانونی برای حضور درازمدت قوای اشغال‌گر امریکا و متحدینش در افغانستان به وجود آورده است. به همین خاطر اشغال‌گران امپریالیست اساساً نمی‌خواهند که رژیم دست‌نشانده قادر به عهده دار شدن جنگ در افغانستان به صورت کامل باشد. در واقع به همین خاطر است که اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین‌شان تا حال در تجهیز کامل قوای مسلح پوشالی به اندازه کافی اقدام نه‌کرده‌اند و گمان نمی‌رود که حداقل در آینده کوتاه مدت نیز این سیاست‌شان را تغییر دهند.

برعلاوه رژیم دست‌نشانده ذاتاً نمی‌تواند، و عمل‌نیز نه‌توانسته، در موقعیتی قرار بگیرد که مسئولیت پیش‌برد جنگ در افغانستان را به صورت مکمل برعهده بگیرد. هم اکنون این رژیم از تمامی جهات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مشخصاً نظامی دچار بحران شدید است و به نظر نمی‌رسد که این بحران راه حلی داشته باشد.

مثلاً به تازگی خود منابع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی اذعان کرده‌اند که تقریباً نصف مجموع قوای مسلح پوشالی، اعم از پولیس و اردو و استخبارات (امنیت به اصطلاح ملی)، خیالی و جعلی است، به نحوی که مجموع قوای مسلح رژیم در روی کاغذ سه صد و پنجاه هزار (۳۵۰۰۰۰) نفر است، اما تعداد واقعی آن‌ها به زحمت به کمی بیشتر از دویصد هزار (۲۰۰۰۰۰) نفر می‌رسد.

از لحاظ سیاسی گسیختگی شدیدی که میان دوجناح تشکیل دهنده به اصطلاح حکومت وحدت ملی از همان ابتدای تشکیل این "حکومت" وجود داشته، بیشتر از پیش عمیق و گسترده شده

است. یکی از نتایج تعمق و توسعه بیشتر این گسیختگی را می‌توان ناتوانی این "حکومت" در کشاندن کامل گلبدین حکمت‌یار بطرف تسلیمی به رژیم دانست. برعلاوه، توسعه و تعمیق روز افزون این بحران در میان گروه‌های متشکله هریک از جناح‌های کنونی رژیم پوشالی به حدی حاد شده است که شاه شجاع چهارم حتی در جریان سفرهای خارج کشوری‌اش قوانین رژیم را زیر پا می‌کند و از سپردن اختیارات به معاون اولش خودداری می‌ورزد و معاون اول رئیس‌جمهور رژیم نیز آشکارا علیه این وضعیت و تقسیم به اصطلاح غیر عادلانه قدرت در حکومت اعتراض می‌نماید. وقت تعیین شده در "توافقنامه سیاسی" جناح‌های تشکیل دهنده "حکومت وحدت ملی" به پایان رسیده و این "حکومت"، در غیاب لوی جرگه اصلاح قانون اساسی رژیم، به صورت "غیر قانونی" و فقط طبق دستور وزیر خارجه دولت امریکا (جان کیری) به موجودیت خود ادامه می‌دهد. ماه‌ها از اختتام زمان تعیین شده پارلمان فعلی رژیم می‌گذرد. اما نه تنها این پارلمان به کار خود ادامه می‌دهد، بلکه جلو به اصطلاح اصلاح نظام انتخاباتی پارلمان رژیم را نیز گرفته و در نتیجه انتخابات پارلمانی جدید رژیم را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است.

از لحاظ اجتماعی، رژیم دست‌نشانده آن‌چنان حیثیت خود را در جامعه و در میان مردم از دست داده است که حتی مقامات عالی‌رتبه رژیم به این بی‌حیثیتی صریحاً اعتراف می‌کنند. در چنین جوی است که حتی سوء استفاده مالی هژده (۱۸) میلیون افغانیگی رئیس "شورای عالی صلح رژیم" یا یک "پیر طریقت"، یعنی پیر سیداحمدگیلانی، افشا می‌شود و برای کل خاندان گیلانی شرم‌ساری و بی‌آبرویی عظیم - البته اگر شرم و آبرویی در کار باشد - به بار می‌آورد.

تشدید بیشتر بحران رژیم، بخصوص بحران نظامی آن، باعث شده است که نیروهای اشغال‌گر امریکایی و متحدینش نه تنها بیشتر از پیش در درگیری‌های جنگی روزمره در افغانستان، از طریق بمبارد و عملیات‌های شبانه، مستقیماً شرکت

کنند، بلکه برنامه تقلیل نیروهای امریکایی و ناتو در افغانستان نیز لغو شده و برعلاوه یک هزار نفر از قوای تازه دم ناتو جدیداً به افغانستان می‌آیند و بدین ترتیب مجموع قوای اشغال‌گر در کشور به پانزده هزار (۱۵۰۰۰) نفر می‌رسد. کمک مالی دولت امریکا به قوای مسلح رژیم پوشالی نیز به پنج میلیارد دالر افزایش یافته است.

از این قرار، نه تنها اختتام جنگ امپریالیستی در افغانستان در چشم‌رس قرار ندارد، بلکه گسترش بیشتر آن در آینده متصور است و در مقابل درد و رنج مردمان ما نیز بیش‌تر و بیش‌تر خواهد شد و این امر خواهی‌نخواهی گسترده‌گی و عمق نارضایتی‌ها و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم را افزایش خواهد داد. اما صریحاً باید گفت که مقاومت جنگی و غیرجنگی موجود علیه اشغال‌گران و رژیم، نه‌می‌تواند راه حل اصولی بحران کنونی افغانستان محسوب گردد.

راه حل اصولی بحران کنونی کشور فقط و فقط راه اندازی و پیش‌برد یک مقاومت همه‌جانبه ملی مردمی و انقلابی بر محور مقاومت جنگی ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی است، مقاومتی که در عین حال از محدودیت‌های ذاتی ایدیولوژیک، سیاسی، ملیتی و جنسیتی مقاومت نوع طالبانی بری و از پتانسیل رشد و تکامل به یک مقاومت همه‌جانبه سرتاسری برخوردار باشد. وظیفه و مسئولیت تخطی‌ناپذیر تمامی نیروها و شخصیت‌های انقلابی، ملی و دموکرات کشور این است که با تمام توش و توان برای راه اندازی و پیش‌برد چنین مقاومتی کاروپیکار نمایند. ما به نوبه خود مکلف هستیم که درین مسیر مبارزاتی از هر آن‌چیزی که در توان داریم مضایقه نکنیم.

مبارزه با رویونیوزم جزء لاینفک مبارزه با امپریالیزم است



مائوئیسم خیانت نموده و می خواهد «سنتزهای نوین» رویونیستی خویش را جای گزین مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم نماید.

امروز اوکیان می خواهد که به صورت کاملاً آشکار در برابر چشم همه مائوئیست‌ها مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را به رویونیسم تبدیل نماید. او می خواهد با نفی ارتش خلق و انقلاب قهری و به کمک «اصلاحات» وارده در آموزش های مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، سیستم فکری منحط و فرتوتی را که به شیوه خاص خود جامع و در اساس دشمن مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است، جای گزین این تیوری نماید. او از طریق به اصطلاح سنتز نوین می خواهد تا سلاح برنده پرولتاریا را بی خاصیت نموده و به سلاح چوبی بیضرر برای بورژوازی تبدیل نماید.

مائوتسه دون رویونیسم را چنین توضیح می دهد:

«رویونیسم شکلی از ایدئولوژی بورژوازی است. رویونیست‌ها فرق بین سوسیالیسم و سرمایه داری، میان دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی را می زاینند. آنچه آن‌ها تبلیغ می نمایند در واقع مشی سوسیالیستی نیست، بلکه مشی سرمایه داری است.»

منظور رویونیست‌ها از سوسیالیسم همان سوسیالیسمی است که توسط بورژوازی و احزاب رفرمیست بنیان گذاری شده باشد، نه سوسیالیسم علمی که توسط مارکس شالوده اش ریخته شده است و توسط لنین و مائوتسه

برنشتین اولین کسی بود که در اواخر قرن نوزدهم میلادی اصول اساسی مارکسیزم را مورد تجدیدنظر قرار داد. افکار و عقاید رویونیستی بعدها توسط کائوتسکی و تروتسکی به شکل دگماتیک آن در مبارزه علیه لنینیسم به کار گرفته شد. بعدها ایده های منحط رویونیستی توسط خروشچف و برژنف تعقیب گردید و هم اکنون توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا، در رأس آن باب اوکیان، و دنباله روان و هم قماش آن‌ها مانند سوسیال دموکرات‌ها و دسته های تروتسکیست در جهان حمل می گردد.

برنشتین اعتقاد داشت که تیوری ورشکستگی سرمایه داری و پیروزی اجتناب ناپذیر سوسیالیسم غلط است. او در این باره استدلال می نمود که حدت تضادهای طبقاتی رو به کاهش است و با این استدلال بی پایه به نفی مبارزات قهری پرولتاریا علیه بورژوازی و نفی دیکتاتوری پرولتاریا می پرداخت. او از ارتش انقلابی برای سرنگونی بورژوازی چشم پوشید و راه مبارزات مسالمت آمیز را در پیش گرفت. این کارها امروز توسط باب اوکیان و حزبی که پیش برده می شود. اوکیان رویونیسم برنشتین را به شکل و شمایل دیگری به پیش می برد.

هرگاه به بیانیه و اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا مراجعه نمایید در سراسر این دوسند فقط در مورد حزب و جبهه بصورت مفصل بحث گردیده و سلاح اساسی دیگری که برای براندازی بورژوازی امپریالیستی ضروری و اساسی است یعنی ارتش خلق و انقلاب قهری کاملاً از قلم افتاده است. در این مورد حزب ما یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بصورت مفصل در حدود یک هزار صفحه بحث نموده است و دیگر ضرورت به بحث اضافی ندارد. برای معلومات دقیق و بهتر به کتاب «رویونیسم یا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان جای ندارد» مراجعه نمایید.

برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان رویونیسم را چنین تعریف نموده است:

«رویونیسم (تجدیدنظر طلبی) عبارت از نفی اصول و حقایق عام علم انقلاب پرولتاریایی و تجدیدنظر در مورد آن‌ها و درعین حال حفظ شکل ظاهری این علم است.»

این کاری است که امروز حزب کمونیست انقلابی آمریکا و در رأس آن اوکیان انجام می دهد. اوکیان و دنباله روانش در ابتدا بصورت رک و صریح علیه مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم موضع گرفتند و آن را ناکارا و خاتمه یافته تلقی نمودند که با شدیدترین انتقادات از طرف مائوئیست‌های جهان و بخصوص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مواجه شدند. زمانی که متوجه گردیدند که دیگر این سلاح شان برندگی ندارد استقامت تاکتیکی شان را تغییر دادند و به حفظ ظاهری مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم پرداختند. یعنی استقامت استراتژیکی رویونیست‌های پسا م - ل - م رویونیسم و جهت گیری تاکتیکی آن‌ها حفظ ظاهری م ل م است. اما این وضعیت تاکتیکی شان نیز به زودی از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان افشاء گردید و برندگی این سلاح نیز از میان رفت.

از بدو پیدایش مارکسیزم و به خصوص از زمانی که مارکسیزم در مقابل تمام تیوری‌های بورژوازی و مکاتب گوناگون ایستاد، بورژوازی که دیگر قدرت مقابله و رویارویی با مارکسیزم را نداشت، لذا مبارزات ضد مارکسیستی را از درون جنبش مارکسیستی شروع نمود. لنین در این مورد می نویسد:

«ولی هنگامی که مارکسیزم عرصه را بر تمام آموزش های کم و بیش جامع خصم (تأکید از لنین است) تنگ نمود... آن تمایلاتی که درون این آموزش‌ها قرار داشتند به جستجوی راه‌های دیگری برای خود افتادند. شکل‌ها و انگیزه‌های مبارزه تغییر کرد، ولی مبارزه ادامه داشت. به این ترتیب نیم قرن دوم موجودیت مارکسیزم (سال‌های نود قرن گذشته) با مبارزه جریان مارکسیستی درون مارکسیزم آغاز گردید.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - مارکسیزم و رویونیسم - صفحه ۳۱)

همان طوری که لنین نشان داد که برنشتین چه قسم رویونیسم را جای گزین مارکسیزم نمود، وظیفه و رسالت مائوئیست‌ها است تا با جدیت تمام رویونیسم اوکیان و دنباله روانش را افشا نمایند، علیه آن مبارزه کنند و نشان دهند که اوکیان چه قسم به مارکسیزم - لنینیسم -

دو تکامل داده شده است. اصل هدف رویونیسم اوکیان نفی مارکسیزم - لنینیسم - مائوتیسم است، کاری که نه برنشتین و کائوتسکی جرئت آن را نمود و نه هم تروتسکی و خروشچف. نه برنشتین جرئت نمود که مارکسیزم را پایان یافته تلقی کند و نه هم خروشچف و برژنف جرئت نمودند که مارکسیزم - لنینیسم را پایان یافته اعلام نمایند. اما اوکیان رویونیسم و دنباله‌روان شان این کار را نموده اند.

رویونیسم دشمن مائوتیسم است، زیرا کوشش می‌کند که سوسیالیسم را به شکل اپورتونیستی آن احیا نماید. لنین می‌نویسد:

«دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیزم در رشته تیوری، دشمنان او را و می‌دارد که به لباس مارکسیست درآیند. لیبرالیسم میان پوسیده کوشش می‌کند که به شکل اپورتونیسم سوسیالیستی خود را احیاء نماید. دوره تدارک نیرو برای نبردهای عظیم را، آن‌ها به معنی امتناع از این مبارزات تفسیر می‌کنند، آن‌ها بهبود وضعیت بردگان را برای مبارزه برضد بردگی مزدوری به این معنی تشریح می‌نمایند که بردگان حق آزادی خود را به پول سیاهی فروخته اند. با جنین و ترس "صلح اجتماعی" (یعنی صلح با برده داری) و چشم‌پوشی از مبارزه طبقاتی و غیره را ترویج می‌کنند. اینان در میان عمال پارلمان "سوسیالیست" و انواع پشت‌میزنشین‌های جنبش کارگری و از روشنفکران "سمپاتیزان" تعداد کثیری طرفدار دارند.»

مائوتیسم‌ها در مسایل اساسی انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا ثابت قدم بوده و همیشه تأکید می‌ورزند که سرنگونی بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع نیمه فیودالی بدون انقلاب قهری امکان‌پذیر نیست و همواره کوشیده و می‌کوشند که تأثیرات ایدئولوژی بورژوایی احزاب رفرمیستی و رویونیستی در جنبش بین‌المللی کارگری و در بین توده‌های کارگران کشورهای مختلف را از بین ببرند. احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوتیست بخاطر رهبری پرولتاریا در انجام انقلاب باید تمام اشکال مبارزه را فراگیرند و نباید هیچگاه گرفتار سفاقت رویونیستی پسامارکسیستی شوند و مبارزه را در چهارچوبه‌ای که امپریالیسم و ارتجاع مجاز می‌دانند محدود کنند.

امروز "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و "حزب کمونیست ایران (م - ل - م)" به بهانه این که «سلاح ما برنده نیست» و یا این که «مرحله اول انقلاب با مانیفست مارکس شروع شده و با انقلاب فرهنگی چین خاتمه یافته است» علناً و عملاً به انقلاب قهری پشت نموده اند. این رویونیست‌ها می‌خواهند که با جهت‌گیری تاکتیکی و ظاهری مارکسیستی - لنینیستی - مائوتیستی به تلاش‌های رویونیستی شان ادامه دهند.

حالا این نغمه‌های رویونیستی به اشکال واضح و روشن از دهان "جمعی از کمونیست‌های انقلابی افغانستان" بیرون می‌شود. قبل از اینکه وارد بحث رویونیست‌های افغانستانی شویم لازم است بطور مختصر صحبتی در مورد این جمع داشته باشیم تا نشان دهیم که این جمع کیانند و چند نفر اند تا خواننده بهتر به هویت رویونیستی و چهره متقلب شان آشنا شود.

زمانی که اساسنامه و مانیفیست جدید "حزب کمونیست انقلابی" امریکا بدست ما رسید، حزب ما خط مطروحه در اساسنامه و مانیفیست "حزب کمونیست انقلابی امریکا" را پسا م - ل - م بررسی نمود و به مبارزات درونی با این حزب پرداخت. متأسفانه که مبارزات حزب ما (حزب کمونیست (مائوتیست) افغانستان) از طرف "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و "حزب کمونیست ایران (م ل م)" مدت زیادی سانسور گردید، در نشریه درونی جنبش (استرگل) منتشر نشد و از دسترس تمام اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دور نگه‌داشته شد. در آن زمان این به اصطلاح جمع، علیرغم توصیه‌های مکرر حزب روابط با پسا م - ل - م‌ها را همچنان برقرار نگه داشت و از موضع‌گیری صریح به نفع مبارزه آغاز شده توسط حزب خودداری کرد. این "جمع" حتی زمانی که حزب ما به این نتیجه رسید که دیگر لزومی ندارد که مبارزات علیه خط پست م - ل - م "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و کمیته مرکزی "حزب کمونیست ایران (م ل م)" بصورت درونی پیش برده شود و آنرا علنی نمود، و همچنان در جریان سیمینار وسیع حزبی نیز، از موضع‌گیری صریح به نفع مبارزه آغاز شده توسط حزب خودداری کرد؛ اما زمانی که بعدها با دو تن از نمایندگان اعزامی حزب به اروپا در یک نشست رویاروی مواجه گردید از مبارزه حزب علیه پسا م - ل - م اوکیانی دفاع نمود و سند مربوط به آن در ارگان مرکزی حزب (شعله‌جاوید) منتشر گردید.

اما مدتی بعد از انتشار سند متذکره، نوشته درونی‌ای بدست حزب رسید که از خط رویونیستی پست م - ل - م اوکیان به دفاع برخاسته بود و زیرش امضای "هواداران حزب در اروپا" را داشت. در ابتدای این سند از حزب خواسته شده بود که آن را در نشریه درونی نشر نماید. حزب ما این سند را در شماره دوازدهم کمونیست نشر و به دسترس تمامی رفقای حزب قرار داد. ولی بعد از تحقیقات معلوم گردید که امضای زیر سند صحت ندارد و تمام منسوبین حزب در اروپا نه تنها با این سند هم‌نوا نیستند، بلکه مخالف سند منتشره می‌باشند و فقط دو نفر با آن هم‌نوا می‌دارند.

رفقا که این سند را مطالعه نمودند چه بصورت تکی و چه بصورت گروهی به پاسخ این سند پرداختند که مجموعاً شش شماره نشریه درونی را در بر گرفت. یکی از موضوعات بحثی رفقا این بود که چرا نویسندگان سند چنین تقلب کاری نموده و پای سند را از طرف کل هواداران حزب در اروپا امضا نموده است؟ آن‌ها تا کنون جوابی در این زمینه ارائه نکرده اند. ناگفته نماند زمانی که سند را نویسنده به ایمل رفیق مسئول روان می‌کند یک نفر (انور) از این دونفر در افغانستان بود. حین باز دید از انور و جستجوی این مطلب که او در داخل کشور بود و سند از آن طرف ابچار به حزب ارسال می‌گردد؛ آیا در این نوشته سهمی دارد و یا خیر؟ او اظهار می‌نماید که نصیر با او در این مورد صحبت نموده نظر او را گرفته، اما در نوشته سهمی نبوده است. در حقیقت سند متذکره توسط یک نفر نوشته شده و بدون اطلاع منسوبین حزب در اروپا زیر آن از طرف آن‌ها امضا گردیده بود. طوری که گفته شد این تقلب کاری در همان زمان افساء گردید و هیچ جوابی دریافت نشد. چنانچه هواداران حزب در ناروی و سویدن به شدت علیه این خط رویونیستی موضع گرفتند که موضع شان در نشریه درونی نشر شد و فعلاً که مبارزات درونی هم علنی گردیده خوانندگان می‌توانند برای معلومات بیشتر در این زمینه به سایت شعله جاوید مراجعه نمایند.

بعد از مدتی که مبارزات بصورت درونی پیش رفت و (انور) داخل افغانستان بود، نصیر هم بنا به کارهای شخصی داخل افغانستان آمد. او بعد از ده روز پس از تأکیدات مکرر برای نشست رویارویی حاضر گردید. در این نشست چهار نفر (رفیق ضیا، لهیب، نصیر و انور) حضور داشتند. این جلسه دو ساعت را در بر گرفت و نتیجه مشخصی را در بر نداشت و قرار شد که این جلسات ادامه پیدا کند اما دیگر جلسه‌ای صورت نگرفت. از آن‌ها خواسته شد که یک

نفرشان در کنگره دوم حزب که چند ماه بعد برگزار می‌گردید شرکت نماید. نصیر وعده قطعی داد که در کنگره شرکت کند. زمانی که موعد برگزاری کنگره فرا رسید نصیر بجای این که به کنگره بیاید برای جلب و جذب افراد به طرف کانادا حرکت نمود و در آنجا هم نتوانست نتیجه ای بدست آورد و کسی را با خود هم‌نوا سازد. او سپس به دیدن افراد خارج از حزب (سامایی‌ها) می‌رود و نه تنها مسایل درونی را بیرون می‌برد بلکه به شکل خیلی ماهرانه آدرس رفیق ضیا را نیز به آن‌ها می‌دهد. این موضوع توسط آن افراد به رفقای ما در کانادا گزارش داده می‌شود و آن‌ها گزارش را کتبا به رفیق ضیا ارسال می‌نمایند. تمام گزارش کتبا برای نصیر ارسال می‌گردد و از وی خواسته می‌شود که در مورد دادن آدرس خانه رفیق به سامایی‌ها و بیرون بردن موضوعات درونی توضیح دهد. وی تا کنون در این مورد چیزی نگفته است.

حین برگزاری کنگره دوم که نصیر نیامد از انور که داخل بود خواسته شد تا به کنگره شرکت کند او هم از شرکت در کنگره ابا ورزید. در کنگره به اتفاق آرا فیصله گردید که خط اساسنامه و مانیفیست "حزب کمونیست انقلابی امریکا" یک خط رویزیونیستی پسا م - ل - م بوده و باید با انواع و اشکال رویزیونیزم، اپورتونیزم و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی مبارزه بطور جدی و پیگیر پیش برده شود.

مبارزه علیه رویزیونیزم اوآکیانی در اساسنامه قید گردید. اساسنامه شرط عضویت قرار داده شد. کسی که اساسنامه را قبول نکند بدون چون و چرا نمی‌تواند عضو حزب باشد. بعد از ختم کنگره، اساسنامه توسط یکی از رفقا به انور داده می‌شود و از او خواسته می‌شود که وضعیت خود را در قبال حزب روشن نماید. چند ماه بعد سندی بنام «**خطاب به کمونیست های انقلابی افغانستان و جهان - گست ما از حزب (کمونیست (مانویست) افغانستان**» بدست ما رسید که زیرش امضای "جمعی از کمونیست های انقلابی افغانستان" بود. فعلاً

هر سندی که انتشار می‌یابد پایش یا امضای هیئت تحریر است و یا امضای "جمعی از کمونیست های افغانستان". سوال این‌جا است که کدام هیئت تحریر و کدام جمع. همین فعلاً این جمع حتی همان دو نفر نیست. زیرا یک نفر شان (انور) بطور پیگیر با نفر دیگر نیست. بنابراین هم "جمع..." و هم هیئت تحریر فقط یک نفر (نصیر) است. انسان باید این قدر صداقت داشته باشد که سخن فرد را بنام جمع بیان نکند. این یک تقلب و فریب کاری است. آیا یک نفر می‌تواند هم یک تشکیل باشد و هم هیئت تحریر همان تشکیل؟



این جمع یک نفری اعلامیه ای به مناسبت اول می‌روز جهانی کارگر انتشار داده است و پایش امضای "جمعی از کمونیست های انقلابی افغانستان" را گذاشته است. هرگاه سر تا پای این اعلامیه را مطالعه کنید، تضاد عمده در اعلامیه به چشم نمی‌خورد زیرا نویسنده تضاد عمده را با دنباله روی از اوآکیان قبول ندارد و آن را رویزیونیستی می‌داند. همچنان راه بیرون رفت طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان از زیر رنجه‌ها و مشقت‌ها اصلاً نشان داده نشده است و در سند هم انقلاب دموکراتیک نوین مفقود است و هم جنگ‌های انقلابی، ارتش خلق و قهر انقلابی به چشم نمی‌خورد.

اعلامیه از سرکوب خونین امپریالیست‌ها و تحمیل جنگ‌های خونین شان صریحاً بحث می‌نماید، اما از قهر انقلابی طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان علیه امپریالیزم و ارتجاع نامی نمی‌برد. به این مطلب توجه نمایید:

«جنگ‌های فاجعه بار همراه با کشتارهای دسته‌جمعی در افغانستان، عراق و سوریه ابعاد وسیعی یافته است. این جنگ‌ها جان صدها هزار نفر عمدتاً از کارگران و زحمتکشان را گرفته است، ده‌ها میلیون نفر را بی‌خانمان کرده و باعث جابجایی میلیون‌ها نفر شده است.»

طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان بخوبی تحمیل «جنگ‌های فاجعه بار همراه با کشتار دسته‌جمعی» را دیده و آن‌را همه روزه با گوشت و پوست خویش لمس می‌نمایند. چیزی که آن‌ها نیاز دارند

که به آن‌ها نشان داده شود، راه بیرون رفت از این معضل است که اعلامیه از آن چشم پوشی نموده، یعنی عمل بالمثل طبقه کارگر و بقیه نیروهای زحمتکش علیه امپریالیزم و رژیم های دست نشانده را بدست فراموشی می‌سپارد. ما باید به زحمتکشان یاد بدهیم که جنگ را فقط با جنگ می‌توان از بین برد نه از راه سازش. در این اعلامیه همه چیز هست به استثنای ارتش خلق و قهر انقلابی توده‌ها علیه امپریالیزم و رژیم های دست نشانده شان. اعلامیه نابودی «سیستم آدمخوار» را با پیروی از خط و «سنتر نوین» اوآکیان خواهان است، نه از طریق زور و قهر انقلابی. در اعلامیه آمده است:

«نابودی این سیستم آدم خوار و جنایت پیشه ضروری و ممکن است.»

اما بحثی از سرنگونی قهری این «سیستم آدمخوار و جنایت پیشه» ندارد، فقط می‌گوید که:

«امروز کمونیست‌های انقلابی و حزب پیشاهنگ واقعا پرولتری برای رهبری جامعه و پیشروی در این مسیر، برای فتح قله های نوین از جمله سرنگونی امپریالیسم و فتح بلندترین قله آن‌هایی جامعه و بشریت از قید ستم و استثمار به سلاح کمونیزم علمی سنتر نوین از تجارب عظیم پرولتاریا در چین و شوروی و دیگر مبارزات انقلابی در عرصه جهانی، تکامل داده شده است ضرورت دارد و باید برای درک عمیق و تکامل بیشتر آن تلاش و مبارزه کنند.»

بحث فوق الذکر واضحاً تایید خط رویزیونیستی اوآکیان و حزبش و اعلام پیروی از آن می‌باشد.

به همین قسم اساسنامه و مانیفیست جدید آرسی پی امریکا صحبت از انقلاب و تغییربنیادی می‌نماید، اما چیزی که در آن مفقود است انقلاب قهری توسط پرولتاریا و ارتش انقلابی آن است. زمانی که نقش ارتش و سرنگونی قهری بورژوازی توسط پرولتاریا حذف شود انقلاب کلمه‌ای است در لفظ و درعمل همان ایده‌های بورژوازی است که زیرنام انقلاب زرمه می‌شود. چنین "انقلابی"، انقلاب سرخ پرولتری نیست، بلکه انقلابی است مطابق علاقه بورژوازی یعنی انقلاب رفرمیستی و پارلمانی. انقلاب شورش و طغیان است. انقلاب عملی است قهری که بدان وسیله یک طبقه، طبقه دیگر را واژگون می‌سازد. نادیده گرفتن ارتش خلق و قهر انقلابی به معنای کامل دست کشیدن از انقلاب بوده و تبدیل یک حزب پرولتری

به همین ترتیب در رساله "جنگ و مسائل استراتژی" گفته است:

«وظیفه اساسی انقلاب و عالی ترین شکل آن در دست گرفتن قدرت دولتی به راه های مسلحانه است یعنی حل مسئله به وسیله جنگ. این پرنسیب مارکسیستی - لنینیستی یک اعتبار عمومی دارد و نه فقط در چین بلکه برای سایر کشورها نیز معتبر است.»

هم چنین او تاکید می ورزد که:

«تجربیات مبارزات طبقاتی در دوران امپریالیزم به ما می آموزد که طبق کارگر و توده های زحمتکش فقط به وسیله تفنگ بر بورژوازی و مالکین مسلح پیروز می شوند. در این مورد مجازیم بگوییم که تمام جهان را فقط با کمک اسلحه می توان تغییر داد.»

حینی که حزب کمونیست ایران (م ل م) به دنبال خط آرسی پی افتاد و اعتقاد به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را از دست داد و علنا اعلام نمود که: «سلاح دست داشته ما برنده نیست» این تیوری را در انقلاب فرهنگی چین خاتمه یافته تلقی نمود و به تبلیغ و ترویج ایده های رویزیونیستی اوکیان پرداخت و صراحتاً اعلام نمود که نباید پشت م - ل - م سنگر گرفت، باید آن را رها نمود و "سنتزهای نوین" اوکیان را محکم در دست گرفت، در غیر این صورت «جنبش کمونیستی حداقل برای مدت طولانی از صحنه روزگار حذف خواهد گشت.» حالا اعلامیه نویس این ایده رویزیونیستی را زمزمه می کند و می گوید که: «برای فتح قله های نوین از جمله سرنگونی امپریالیسم و فتح بلندترین قله آن رهایی جامعه و بشریت از قید ستم و استثمار به سلاح کمونیزم علمی سنتز نوین از کمونیزم که توسط باب اوکیان طرح گردیده ضرورت است.» نه سلاح مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم.

به نظر اعلامیه نویس م - ل - م دیگر یک پدیده یویا، زنده و در حال تکامل در مسیر مبارزاتی طبقاتی نمی باشد، به همین خاطر به خط پسامارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی چنگ انداخته و آن را یگانه سلاح برای «سرنگونی امپریالیزم و فتح بلندترین قله» می داند، نه م - ل - م را. در این جا است که رگه های رویزیونیزم بطور آشکارا خود را عیان می سازد.

در شرایط کنونی ما در جامعه ای زندگی می کنیم که طبقات ستمگر قدرت سیاسی را در دست دارند و طبقه کارگر در هیچ یک از کشورهای جهان قدرت سیاسی را در دست ندارد، لذا بحث ما بحث طبقات و رهایی طبقه ستمکش جامعه از قید اسارت و بردگی است، نه رهایی بشریت. ما خواهان سرنگونی طبقه ستمگر و انتقال قدرت به طبقه کارگریم. در چنین حالتی نمی توان از «رهایی جامعه و بشریت» صحبت نمود، بلکه صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا است. وقتی می گوییم دیکتاتوری پرولتاریا بدین معنی است که طبقه کارگر باید بر طبقه بورژوازی حکومت کند و هر آن و لحظه که سر بلند نماید سرش را قطع نماید. در چنین شرایطی بحث رهایی بشریت اومانیزم بورژوازی است که از طریق رویزیونیزم در مبارزه علیه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم بکار گرفته می شود.

رویزیونیزم دشمن مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم می باشد، بناءً مبارزات علیه م - ل - م را با طرحات رفرمیستی، اپوتونیستی، اومانیزم بورژوایی و رویزیونیزم از درون جنبش کارگری شروع می نماید. طرحات رویزیونیستی در قالب "کمونیزم علمی" بیان می گردد. به این بحث رویزیونیستی اعلامیه نویس توجه نماید:

«اینک «حزب کمونیست مائوئیست افغانستان» تحت عنوان مبارزه با «دشمن عمده» مبلغ دنباله روی و سازش با بنیادگرایان طالب است و از این انحراف کهنه و دیرینه رویزیونیستی در جنبش افغانستان دل نمی کند و هر روز بیش از پیش بر آن پافشاری می کند و برای پیش برد آن به هر وسیله ای از جمله ناسیونالیسم و نوع مسمئز کننده آن ناسیونالیسم اسلامی متوسل می شود.» (تاکیدات از من است)

در این بحث سه نکته قابل دقت است:

۱ - متهم نمودن حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به «دنباله روی و سازش با بنیادگرایان طالب.»

۲ - یاد نمودن تضاد عمده بنام «انحراف کهنه و دیرینه رویزیونیستی.»

۳ - متهم نمودن حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به «نوع مسمئز کننده ناسیونالیزم اسلامی.»

به حزب رفرمیست بورژوازی می باشد. همانطوری که اساسنامه و مانیفست آر سی پی آمریکا هیچگونه موضع گیری در قبال جنگ های عادلانه و انقلابی ندارد، به همان گونه در اعلامیه نیز این موضع گیری به چشم نمی خورد. بحث سند در مورد جنگ ها همان بحثی است که آر سی پی آمریکا در اساسنامه خود نموده است. در اساسنامه آر سی پی آمریکا بیان گردیده که:

«ما در سیاره ای زندگی می کنیم که ده ها میلیون انسان طی دو جنگ جهانی در قرن بیستم و سایر جنگ ها تا حال از بین رفته اند و کماکان میلیون ها نفر از مردمان امروزی از جنگ های غارتگرانه و ددمنشانه و ویرانگر رنج می برند.»

در اینجا تفاوت میان جنگ های انقلابی و ارتجاعی به چشم نمی خورد، همانطوری که در اعلامیه به چشم نمی خورد و هم از جنگ های انقلابی چشم پوشی صورت گرفته است. همانطوری که آر سی پی آمریکا سرنگونی سیستم منحن سرمایه داری را از طریق مواجهه شدن سرمایه داری با میلیون ها و ده ها میلیون نفر می خواهد، اعلامیه نیز با پیروی از این "سنتز نوین" سرنگونی این سیستم را از همین طریق خواهان است. به همین علت است که در سند نامی از قهر انقلابی توده علیه این سیستم منحن گرفته نشده است. این ها زمزمه هایی است که توسط برنشتین مرتد و کائوتسکی مرتد صریحاً بیان گردیده است.

آیا می توان بدون ارتش خلق و قهر انقلابی توده ها این سیستم منحن را نابود ساخت؟ جواب کاملاً روشن است که خیر، زیرا «زور همواره قابله جامعه کهن است.» بکارگرفتن زور بدون ارتش غیر ممکن است. کسانی که معتقد اند که می توان از طریق «مواجهه شدن» و یا "روبروشدن" با طبقه ستمگر ایشان را شکست داد و جامعه سوسیالیستی را ایجاد نمود، در حقیقت به انقلاب پرولتری پشت نموده اند. به گفته استالین انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا «شرط لازم و اجتناب ناپذیر» برای گذار تمام کشورهای تحت سلطه سرمایه به سوسیالیزم می باشد. مائوتسه دون در رساله اش درباره "تضاد" چنین می گوید:

«در جامعه طبقاتی انقلاب و جنگ های انقلابی اجتناب ناپذیرند، بدون آن ها نه جهشی در تکامل جامعه امکان پذیر است و نه ممکن است که طبقه ارتجاعی حاکم واژگون گردد تا مردم بتوانند قدرت دولتی را بدست گیرند.»

روی هر کدام از این بحث‌ها مکتب می‌نماییم:

اول می‌پردازیم به این بحث اعلامیه نویسی که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را متهم به «دنباله‌روی و سازش با بنیادگرایان طالب» می‌نماید. اعلامیه نویسی یا عمداً چشم‌پوشی را روی حقایق بسته است و یا این که آن را می‌داند و قصد وارونه جلوه دادن آن را گرفته است. اگر قصد چنین کاری را نمی‌داشت چنین چرندیاتی سرهم بندی نمی‌نمود.

موضع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بطور صریح و روشن در قبال بنیادگرایان طالب در نشریه مرکزی این حزب (شعله جاوید) مرتباً نشر گردیده و ضرورت به بحث‌های اضافی ندارد. در این جا فقط به نقل مطلبی از شعله جاوید بسنده می‌نمایم تا خواننده به خوبی درک کند که بحث اعلامیه نویسی سر تا پا اتهام است و بس.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در ۱۸ قوس سال ۱۳۸۸ زیر عنوان "نیاز به ادای یک مسئولیت مبارزاتی عاجل" که در شماره ۲۳ شعله جاوید دور سوم به چاپ رسیده، موضع خود را در قبال اشغالگران امپریالیست، رژیم پوشالی و طالبان چنین بیان نموده است:

«بطور خلاصه باید صریحاً بیان داشت که فقط و فقط یک مقاومت سرتاسری همه جانبه جنگی و غیرجنگی پیروزمندانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده شان از طریق اخراج قهری قوت‌های اشغالگر و سرنگونی رژیم پوشالی، قادر است به حالت مستعمراتی در افغانستان خاتمه دهد. اما برخلاف دوره جنگ مقاومت ضد "شوروی"، این بار کل اوضاع و شرایط کشوری و منطقه‌یی و بین‌المللی نشان می‌دهد که یک مقاومت ارتجاعی اسلامی نمی‌تواند قوت‌های اشغالگر را از کشور خارج نموده و رژیم دست نشانده اشغالگران را سرنگون سازد. این چنین مقاومتی شاید بتواند سال‌ها دوام یابد، اما نمی‌تواند حتی در سطح مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیستی یک فرجام پیروزمند نسبی داشته باشد، پیروزی نسبی‌ای که به فرض محال تحقق یافتن، خود فاجعه دیگری از نوع فاجعه هشت توری گذشته خواهد بود.

طالبان و حزب اسلامی گلبدین خود نیروهایی اند که در اصل توسط امپریالیست‌های امریکایی، انگلیسی و وابستگان منطقه‌یی آنها ساخته و پرداخته شده‌اند. به همین جهت جستجوی راه سازش و مصالحه با آنها، یکی از اجزای اصلی استراتژی جدید اشغالگران امپریالیست به سرمداری امپریالیست‌های امریکائی در افغانستان را تشکیل می‌دهد. آنها نیروهای امتحان داده‌ای هستند که نتایج فاجعه بار حاکمیت‌های ارتجاعی شان، مردمان ما را تا مغز استخوان سوزانده است و قسماً هم اکنون نیز می‌سوزاند. ایدئولوژی و برنامه سیاسی به شدت ارتجاعی، شوونیستی، جاهلانه و استبدادی آنها خود به خود زمینه‌های مناسب فریبکارانه برای عادلانه جلوه دادن طرح‌های اشغالگران فراهم می‌سازد. این ایدئولوژی و برنامه سیاسی، نه تنها قادر نیست تمامی افراد و نیروهای مخالف اشغالگران و رژیم دست نشانده را، از میان تمامی اقشار طبقات و ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی، در یک مقاومت سرتاسری بسیج نماید، بلکه آنها خود آگاهانه در پی چنین بسیج مبارزاتی مقاومت خواهانه سرتاسری نیستند.

آنها نه تنها به هیچ‌وجهی قادر نیستند خشم زنان، یعنی نیمی از پیکر جامعه، علیه اشغالگران و دست‌نشانده‌گان شان را رها سازند، بلکه زن ستیزی مشمژکننده شان خود زمینه ساز اجرای طرح‌های فریبکارانه دشمن اشغالگر و رژیم پوشالی در قبال زنان است. محدودیت اجتماعی‌ملیتی آنها ذاتی و غیر قابل التیام است و امیدواری اشغالگران و دست‌نشانده‌گان شان در تحمیل قطعی انقیاد دراز مدت بر مردمان ما را بیشتر می‌سازد.

با توجه به تمامی این مسایل، برپایی و پیشبرد یک مقاومت ملی مردمی و انقلابی سرتاسری، بر محور مقاومت مسلحانه و به بیان روشن‌تر جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی، علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی، نه تنها از لحاظ پیوند دادن مقاومت ضد اشغال با انقلاب اجتماعی مورد نیاز در افغانستان، یک ضرورت و الزام قطعی و غیرقابل انصراف است، بلکه خاتمه بخشیدن به انقیاد مستعمراتی و حصول استقلال سیاسی افغانستان نیز بدون برپایی و پیشبرد چنین مقاومتی یک امر ناممکن به نظر می‌رسد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با درک عمیق ضرورت و الزام قطعی غیر قابل انصراف مبارزاتی فوق‌الذکر نه تنها برای اجرا و پیشبرد تمامی وظایف و مسئولیت‌های ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی، توده‌یی و لوجیستیکی خود در این راستا تلاش پیگیر می‌نماید، بلکه خود را مکلف می‌داند که بخاطر تأمین هماهنگی مبارزاتی مقاومت طلبانه میان تمامی نیروها و شخصیت‌های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات مخالف اشغالگران و رژیم پوشالی نیز از هیچ گونه تلاشی دریغ ننماید. ما می‌توانیم - و باید - هم‌زمان با پیشبرد تلاش برای ایجاد چنین

هماهنگی مبارزاتی میان این نیروها و شخصیت‌ها، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی بخاطر حل و فصل تفاوت‌ها و اختلافات و یا لاقلاً ایجاد تفاهم میان شان را نیز پیش ببریم. در واقع ایجاد هماهنگی مبارزاتی علیه اشغالگران، رژیم پوشالی و تسلیم شدگان قبلاً منسوب به جنبش چپ و جنبش ملی - دموکراتیک به مثابه دشمنان عمده و مقابله علیه طالبان و هم‌قماشان شان به مثابه دشمنان غیره عمده کنونی، می‌تواند زمینه و فضای مناسبی برای پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی اصولی، سالم و سازنده بر سر اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی میان این نیروها و شخصیت‌ها به وجود آورد.»

نقل قول فوق‌الذکر تنها موضوع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی، بلکه بطور رک و صریح در قبال طالبان نشان می‌دهد.

اینک می‌پردازیم به قسمت دوم بحث اعلامیه نویسی یعنی رویز یونیست خواندن تضاد عمده. به بحث توجه نمایید:

«اینک «حزب کمونیست مائوئیست افغانستان» تحت عنوان مبارزه با «دشمن عمده» مبلغ دنباله‌روی و سازش با بنیادگرایان طالب است و از این انحراف کهنه و دیرینه رویز یونیستی در جنبش افغانستان دل نمی‌کند.»

در این جا رگه‌های رویز یونیستی اعلامیه نویسی و دشمنی اش با مائوئیسم بطور صریح مشخص می‌گردد. یکی از خدمات مائوتسه‌دون در زمینه تکامل فلسفه مارکسیستی - لنینیستی مشخص نمودن تضاد عمده و تفکیک تضاد اساسی و تضاد عمده از یکدیگر است. اما اعلامیه نویسی نه تنها این خدمات را بطور کلی نادیده می‌گیرد، بلکه آن را یک «انحراف کهنه و دیرینه رویز یونیستی» می‌خواند. امروز مائوئیسم است که مرز دقیق میان رویز یونیسم و کمونیسم علمی می‌کشد. حزب، سازمان‌ها و کسانی که مائوئیسم را قبول نداشته باشند، رویز یونیست هستند.

مائوئیست‌ها در پروسه تکاملی یک پدیده که بر اساس تضاد بنیادی اش حاوی چند تضاد اصلی است نهایت سعی در تعیین تضاد عمده می‌نمایند. زمانی که این تضاد به درستی تعیین و تشخیص گردید مسایل به درستی و بطور صحیح حل می‌شود. در این زمینه چند مطلب از مائوتسه دون ذکر می‌کنیم:

«در مطالعه یک پروسه مرکب که حاوی دو و یا چند تضاد است، باید نهایت سعی برای دریافت تضاد عمده نمود. به مجردی که تضاد عمده معین شد کلیه مسایل را می توان به آسانی حل کرد»

«نمی توان نسبت به همه تضادهای یک پروسه بر خورد یکسان داشت، بلکه باید میان تضاد عمده و تضاد های غیر عمده فرق نهاد و مهم تر از همه سعی برای یافتن تضاد عمده نمود.» (منتخب آثار ت جلد اول صفحه ۵۰۴)

«در پروسه مرکب تکامل یک پدیده تضادهای بسیاری موجود اند که یکی از آن ها حتما تضاد عمده است: موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضادها است و یا بر آن ها تاثیر می گذارد.» (مائوتسه دون - منتخب آثار جلد اول صفحه ۵۰۱)

«هرگاه پروسه ای حاوی تضادهای متعدد باشد، یکی از آن ها ناگزیر تضاد عمده خواهد بود که دارای نقش رهبری کننده و تعیین کننده است، در حالی که بقیه تضادها نقش درجه دوم و تبعی خواهند داشت.» (همانجا صفحه ۵۰۳)

«ولی در هر حال تردیدی نیست که در هر مرحله از تکامل یک پروسه فقط یک تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا می کند...» (همانجا صفحه ۵۰۳)

«در هر چیز اصول عمده و غیر عمده وجود دارند و همه اصول غیر عمده باید تابع اصول عمده باشند. هم وطنان ما باید به هر چیز در پرتو اصول عمده با دقت بیندیشند، فقط در چنین حالتی آن ها خواهند توانست به افکار و اعمال خود سمتگیری صحیح بدهند. امروز هر آن کس که در خود صداقت به وحدت نمی یابد، باید وجدان خود را در آرامش شب بیازماید و احساس شرمساری کند، حتی اگر دیگران وی را ملامت نکرده باشند.» (منتخب آثار جلد دوم - صفحه ۲۴)

«در جنگ مقاومت ضد ژاپنی همه چیز باید تابع مصالح مقاومت در برابر ژاپن گردد. این اصلی است تخطی ناپذیر. از این دو، مصالح مبارزه طبقاتی باید تابع مصالح جنگ ضد ژاپنی قرار گیرد، نه اینکه با آن در تضاد افتد.» (مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد دوم صفحه ۳۰)

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با فشاری روی اصول اساسی مائوئیزم

همه اصول غیر عمده را تابع اصول عمده می داند و آن ها را از یکدیگر تفکیک نموده است. حزب ما دشمنان خلق افغانستان را در شرایط کنونی، طبق برخورد مائوئیستی، به دشمنان عمده و غیر عمده تقسیم می نماید و با قرار دادن هر یک از آن ها در جایگاه واقعی شان آن ها را از یکدیگر تفکیک نموده و می نماید. علت کج راه رفتن مقاله نویسنده هم همین عدم تفکیک تضادها از یکدیگر است.

اعلامیه نویسنده برخلاف مائوتسه دون معتقد است که اشغالگران و ارتجاع طالبانی هر دو دشمن عمده مردم افغانستان هستند و هیچ تفاوتی از یکدیگر ندارند. به این علت به کج راه افتاده و به م - ل - م پشت نموده است.

اگر ما در مطالعه خصلت خاص تضادها به درستی نتوانیم تضادها را بررسی کنیم، یعنی نتوانیم تضاد عمده و غیر عمده را در یک پروسه دقیقاً بررسی کنیم، هیچگاه قادر به درک مشخص تضادها نخواهیم شد و هرگز نخواهیم توانست اسلوب درست و صحیح برای حل تضادها پیدا نماییم. در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم که مورد تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها قرار می گیرند، طبقات مختلف کشور، به استثنای خائنین ملی، مؤقتاً می توانند بخاطر جنگ ملی علیه امپریالیزم متحد شوند. مائوتسه دون در این زمینه می گوید:

«در کشور نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضاد عمده و تضاد غیر عمده تصویر بفرنجی بدست می دهد. موقعی که امپریالیزم علیه چین کشوری به جنگ تجاوز کارانه دست می زند، طبقات مختلف آن کشور، به استثنای مشقت ناچیز خائنین به ملت، می توانند مؤقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیزم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیزم و این کشور به تضاد عمده بدل می شود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (منجمله تضاد عمده اقلی) یعنی تضاد بین نظام فیودالی و توده های عظیم مردم) مؤقتاً به ردیف دوم می روند و جنبه تبعی به خود می گیرند.» (منتخب آثار جلد اول صفحه ۵۰۲)

به همین ترتیب مائوتسه دون در مورد سرسختان ضد کمونیست می گوید:

«در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دوگانه به کار برد؛ متحد شدن با آن ها تا آنجا که حاضر به مقاومت در برابر ژاپن اند، منفرد ساختن آن ها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاجت می ورزند. نظر به این که مقاومت آن ها در برابر ژاپن دارای خصلت دوگانه است، سیاست ما عبارتست از اتحاد با آن ها تا آنجا که علیه ژاپن مقاومت می کنند، و مبارزه با آن ها و منفرد ساختن آن ها در هر موقع که تزلزل نشان می دهند. مثلاً آن گاه که با تجاوز کاران ژاپنی سروسر پیدا می کنند و با وان جین وی و سایر خائنان به ملت به مبارزه جدی نمی پردازند) این دوگانگی در مبارزه آن ها با حزب کمونیست نیز به ظهور می رسد، بطوری که سیاست ما نیز در مورد آن ها دوجنبه دارد: متحد شدن با آن ها تا آنجا که در صدد گسستن قطعی همکاری گومیندان و حزب کمونیست برنیامده اند، مبارزه با آن ها و منفرد ساختن آن ها در هر موقعی که به سیاست سرکوبی دست می زنند و به حملات مسلحانه برضد حزب ما و بر ضد خلق می پردازند. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند از یک سو و خائنان به ملت و عناصر هوادار ژاپن از سوی دیگر فرق می گذاریم.» (مائوتسه دون منتخب آثار جلد دوم صفحات ۶۶۷ - ۶۶۸)

در نقل قول های فوق بطور دقیق خصلت دوگانه از تجاع داخلی حتی سرسختان ضد کمونیست و نحوه برخورد کمونیست ها با آن ها بیان گردیده است. این ها رهنمودهای دقیقی است برای تمامی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها.

سوم: اعلامیه نویسنده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را متهم به «نوع مضمئز کننده ناسیونالیسم اسلامی» می نماید. هر فردی که اسناد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را مطالعه نموده باشد بی پایه بودن این اتهام را دقیقاً می داند. بحث نیاز به اسناد و مدارک دارد. صحبت بدون اسناد و مدارک جز بی آبرویی نویسنده چیز دیگری به بار نمی آورد.

نویسنده اعلامیه باید با استناد به نشرات حزب این «نوع مضمئز کننده ناسیونالیسم اسلامی» را نشان می داد تا خواننده هم صحبت هایش را تایید می نمود. کمونیست ها هیچ گاه به توطئه و تهمت زنی متوسل نمی شوند، بلکه با اسناد و مدارک بحث های شان را پی می گیرند. از یک رویزونیست بیشتر از این توقع نمی رود. صحبت هایم را با یک فرد پایان می دهم:

اندیشه کجا داریم از تهمت ناپاکان

تا دامن ما پاک است آلوده نخواهد شد

به ادامه گذشته:

«استقبال»

از موضع گیری های "جدید" سازمان رهایی افغانستان

انتشار اعلامیه مؤرخ اول سرطان ۱۳۹۵ سازمان رهایی افغانستان زیر عنوان «سازمان رهایی افغانستان» و «کاریکاتورهای مانوئیست»، در واقع جواب رسمی سازمان متذکره به آخرین خواست نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از نمایندگان آن سازمان در دو جلسه بحثی رسمی میان نمایندگان دوطرف محسوب می گردد. خواست نمایندگان حزب آن بود که فقط در صورتی که سازمان رهایی تضاد با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده شان را به عنوان تضاد عمده کنونی در کشور بپذیرد و بصورت کتبی و مستند درین مورد به موضع گیری بپردازد، ادامه جلسات بحثی و هم چنان آغاز همکاری های عملی مبارزاتی میان دو طرف امکان پذیر است. سازمان رهایی در اعلامیه مؤرخ اول سرطان خود از چنین موضع گیری ای انکار کرده و به این طریق نه تنها رسماً پذیرفته است که حاضر نیست از تسلیمی ها و تسلیم طلبی های تا کنونی اش در قبال دشمن عمده کشور و مردمان کشور گسست نماید، بلکه بصورت صریح و آشکار به توجیه گیری در مورد تسلیمی ها و تسلیم طلبی های متذکره پرداخته است. بنابراین لازم است که درین قسمت از ادامه بحث راجع به سازمان رهایی، قبل از هر موضوع دیگری روی محتویات این سند کتبی سازمان رهایی مکت کنیم و مندرجات آن را در مورد مسایل مهم ایدئولوژیک - سیاسی مورد ارزیابی قرار دهیم. بخاطری که ارزیابی ما مستند باشد، اعلامیه مذکور نیز ضمیمه منتشر می گردد.

ارزیابی

اعتراف نامه رسمی تسلیم طلبانه سازمان رهایی افغانستان



اعلامیه مؤرخ اول سرطان سال جاری (۱۳۹۵) سازمان رهایی افغانستان تدویر دو جلسه رسمی میان نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سازمان رهایی افغانستان را انکار کرده و آن را یک دروغ بزرگ خوانده و صرفاً اعلام کرده است که: «... فردی از یک واحد سازمان با حرکت از خواست تفننی و پس گوش انداختن کامل موضع روشن سازمان، به جای رسیدگی به امور تشکیلاتی و چند صفحه مطالعه، وقتش را با آن دو نفر [نمایندگان حزب] هدر داده است.» بر علاوه سازمان رهایی درین اعلامیه

را به ترتیب اهمیت، مورد ارزیابی قرار می دهیم. مسایل دیگری نیز در اعلامیه وجود دارد که لازم است حداقل مختصراً مورد توجه قرار بگیرد. این سطور نمی تواند تمامی نکات مورد اشاره در اعلامیه را مورد توجه قرار دهد، بلکه فقط می تواند مهم ترین نکات را مورد ارزیابی قرار دهد.

بحث روی این موضوع در شعله جاوید را «رویداد آزاردهنده» خوانده و ازین بابت از «همه دوستداران سازمان عذر خواسته و حساسیت اصولی شان را...» ستوده است. اما مهم ترین موضوع یا موضوع عمده درین اعلامیه اعتراف کتبی و رسمی به تسلیم طلبی در قبال اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین شان و رژیم دست نشانده آنان است. این مسایل

اول - موضوع عمده در اعلامیه

موضوع عمده در اعلامیه مؤرخ اول سرطان ۱۳۹۵ سازمان رهایی افغانستان عدم موضع‌گیری آن در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده آنان به عنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور یا تسلیم‌طلبی آشکاری است که این اعلامیه در قبال اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین شان و رژیم دست‌نشانده آنان دارد. این عدم‌موضع‌گیری در واقع تأیید کتبی و رسمی تسلیم‌طلبی سازمان رهایی افغانستان در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده محسوب می‌گردد. موضع‌گیری علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم خاین ملی دست‌نشانده شان به‌عنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور در چندین جای متن اعلامیه بصورت روشن و واضح ضروری بود، اما نویسندگان و انتشاردهندگان اعلامیه عمداً و به‌صورت قصدی از اتخاذ آن طفره رفته و مواضع تسلیم‌طلبانه خود و سازمان‌شان را آشکار ساخته‌اند. این موارد را یکی یکی بررسی می‌شماریم:

۱ - در صفحه دوم «اعلامیه» گفته می‌شود:

«چرا ما به اینان وقعی ننهادیم و آنان را به قول احمد شاملو شایسته هجو هم ندانسته و هرگز حاضر نخواهیم بود در «بزم ایدبولوژیک» شان شرکت کنیم؟ زیرا غیر از آن چه که در نقل بالا تذکر رفته، ما اینان را «چپ»‌های لفاظ بی‌مایه و بی‌عمل می‌شناسیم که حتی در همان غرب از پرداختن به کاری مؤثر افشاگرانه ضد امپریالیستی و بخصوص ضد جنایت‌کاران بنیادگرا وحشت دارند و می‌لنگند...»

آن چه را که فعلاً درین بند از متن اعلامیه مورد توجه قرار می‌دهیم، همان قسمتی است که از سوی ما مورد تأکید قرار گرفته است.

کار مؤثر افشاگرانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، به شمول کارمؤثر افشاگرانه علیه جنایت‌کاران بنیادگرا، یک ضرورت اساسی کار ایدبولوژیک -

سیاسی و مشخصاً ضرورت اساسی تبلیغ و ترویج انقلابی است و نباید پای هیچ نیرویی که مدعی کمونیست بودن باشد در اجرای آن بلنگد. این کار افشاگرانه فقط در صورتی درست و اصولی و در خدمت استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین تمام خواهد شد که مبتنی بر درک و فهم درست ماتریالیستی دیالکتیکی یعنی درک و فهم انقلابی پرولتری یا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی از جامعه به‌طور کلی و مرحله تکاملی موجود آن به‌طور مشخص باشد.

یک پدیده بغرنج اجتماعی مثل جامعه مستعمراتی - نیمه فیودالی یا نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی افغانستان حاوی یک تضاد اساسی، تضاد علیه امپریالیسم و فیودالیسم و بورژوازی کمپرادور، و تضادهای بزرگ و کوچک متعددی است که توسط این تضاد اساسی تعیین می‌شوند یا تحت تأثیر قرار می‌گیرند. بطور مشخص تضاد اساسی این جامعه دو تبلور بزرگ دارد: یکی تضاد با امپریالیسم و دیگری تضاد با فیودالیسم و بورژوازی کمپرادور. تضاد اساسی علیه امپریالیسم و ارتجاع در هر مرحله از پروسه تکامل جامعه، عمدتاً از طریق یکی از این دو تبلور بزرگ خود، که در همان مرحله، تضاد عمده محسوب می‌گردد، تبارز می‌نماید و نقش عمده در همان مرحله از پروسه تکامل جامعه بازی می‌نماید. البته تبلور بزرگ دیگر تضاد اساسی جامعه در همان مرحله کماکان به عنوان تضاد بزرگ باقی می‌ماند، اما دارای نقش رهبری کننده نبوده و در مقایسه با تضاد عمده نقش تابع خواهند داشت و فقط پس از آن که این مرحله بگذرد و پروسه تکامل جامعه وارد مرحله دیگری شود، به تضاد عمده مرحله بعدی پروسه تکامل جامعه بدل خواهد شد.

مثلاً جامعه فعلی افغانستان از سال ۱۳۸۰ خورشیدی (سال ۲۰۰۱ میلادی) به یک جامعه مستعمراتی - نیمه فیودالی مبدل شده است. تضاد عمده این جامعه در همین مرحله فعلی پروسه تکاملی اش، تضاد با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی دست‌نشانده شان است و تا زمانی که این مرحله سپری نگردد کماکان به‌عنوان تضاد عمده باقی خواهد ماند. بنابراین مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم طبق وضعیت عینی موجود جامعه حکم می‌نماید که باید تمامی فعالیت‌های مبارزاتی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، منجمله فعالیت‌های مبارزاتی افشاگرانه، عمدتاً عبارت باشد از مبارزات ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده.

اما اعلامیه صرفاً از «کار مؤثر افشاگرانه ضد امپریالیستی و بخصوص ضد جنایت‌کاران بنیادگرا» حرف می‌زند.

درینجا اولاً به روشنی دیده می‌شود که سازمان رهایی نه تنها در طول ۱۵ سال گذشته حاضر نبوده است بصورت رسمی و تحریری علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم ارتجاعی دست‌نشانده به‌عنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور موضع‌گیری نماید، بلکه هم اکنون نیز حاضر نیست چنین موضع‌گیری‌ای داشته باشد. به عبارت روشن‌تر اگر سازمان رهایی چنین موضع‌گیری‌ای می‌داشت یا حداقل در همین اعلامیه حاضر می‌شد چنین موضع‌گیری‌ای اتخاذ نماید باید در این‌جا می‌نوشت که:

«کار مؤثر افشاگرانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، عمدتاً کار افشاگرانه ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده»

دلیل اینکه حتی درین اعلامیه نیز سازمان رهایی حاضر نشده است در کار افشاگرانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، عمده بودن کار افشاگرانه علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را بپذیرد، هیچ چیز دیگری بوده نمی‌تواند جز اینکه این سازمان اصلاً اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را به عنوان دشمن عمده قبول ندارد. برعلاوه عبارت «بخصوص ضد جنایت‌کاران بنیادگرا» در اعلامیه نشان می‌دهد سازمان رهایی هنوز که هنوز است در جو مقایسه میان بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان در رژیم پوشالی و کلیت ارتجاع قرار دارد، جو مقایسه‌یی‌ای که باعث شد سازمان متذکره کرسی را نسبت به بنیادگرایان درون رژیم ترجیح دهد و در انتخابات اول ریاست جمهوری رژیم به نفع این به اصطلاح غیر بنیادگرا کارزار انتخاباتی به راه بیندازد.

حتی بدتر از این، درینجا «کار افشاگرانه ضد جنایت‌کاران بنیادگرا» کلاً جای «کار افشاگرانه ضد ارتجاعی» بطور کلی را گرفته است. کار افشاگرانه ضد ارتجاعی بطور کلی، کار افشاگرانه ای است علیه کلیت نیروهای ارتجاعی در کشور، شامل رژیم دست‌نشانده - اعم از نیروهای بنیادگرا و غیر بنیادگرای شامل در آن، تمامی مخالفین مسلح و غیر مسلح ارتجاعی رژیم، اعم از بنیادگرا و غیر بنیادگرا، و

و سرآغاز تبارز اختلافات ایدئولوژیک-سیاسی حزب ما با حزب مذکور بوده است.

درین جا نیز جمله بندی "اعلامیه" هیچ گونه اشاره ای به اشغالگران امپریالیست و مزدوران مذهبی و غیر مذهبی آن ها ندارد، چه رسد به این که علیه آن ها به عنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور موضع گیری داشته باشد. به عبارت دیگر درین جا نیز سازمان رهایی آن چنان از موضع گیری علیه اشغالگران و رژیم یعنی دشمن عمده انکار ورزیده است که گویی اصلاً چنین وضعیتی در کشور وجود نداشته باشد.

۴ - در صفحه چهارم "اعلامیه":

«... خواهرک ها و برادرک ها و مادرک ها ... که زیر چشم امریکا و متحدان و رژیم پوشالی گرفتار تجاوز جلاخان طالبی و داعشی و جهادی گردیده، سر بریده یا آواره می شوند...»

درین جا تجاوز، سربریدن و آواره سازی «خواهرک ها و برادرک ها و مادرک ها» کلاً به «جلاخان طالبی و داعشی و جهادی» نسبت داده می شوند و اشغالگران امریکایی و متحدان شان همراه با رژیم پوشالی فقط به عنوان نظاره گر این جنایات معرفی می شوند، گو اینکه خودشان نه تجاوزکارند، نه کشتارگر و نه آواره کننده. این گونه موضع گیری علیه «امریکا، متحدان و رژیم پوشالی» موضع گیری ای علیه آن ها به عنوان نظاره گر جنایات دشمن عمده است و نه علیه خود آن ها به عنوان دشمن عمده.

تسلیم طلبی مندرج در این بند از "اعلامیه" و بندهای نقل شده قبلی یک تسلیم طلبی ساده و عادی نیست، بلکه یک تسلیم طلبی به شدت وطن فروشانه است. سازمانی که ماهیت ذاتی تجاوزکارانه و اشغالگرانه نیروهای امریکایی و متحدینش را بصورت عمدی و قصدی می پوشاند، فقط می تواند یک نیروی تسلیم طلب و حتی تسلیم شده ای باشد که کمر به خدمت متجاوزین و اشغالگران امپریالیست بسته است. به طور مشخص سازمانی که تجاوزات نیروهای امریکایی و متحدان

موضع گیری عمدی و آگاهانه است و نه ناشی از اشتباه ادبی یا هر اشتباه دیگری.

درین جا فرمول بندی درست و مکمل فقط این گونه می تواند باشد:

کارد امپریالیزم و سگ هایش، عمدتاً کارد اشغالگران امپریالیست و سگ های زنجیری شان.

۳ -- در صفحه سوم "اعلامیه" گفته می شود:

«ملالی جويا این دلیرترین، رساترین و جهانی ترین خروش ضد امپریالیزم و مزدوران مذهبی و غیر مذهبی اش...»

ادعای اینکه «ملالی جويا دلیرترین، رساترین و جهانی ترین خروش ضد امپریالیزم و مزدوران مذهبی و غیر مذهبی اش...» باشد نه تنها یک ادعای بی پایه و نادرست است بلکه تسلیم طلبانه نیز هست.

ملالی جويا تا حال چه چیزی را فریاد کرده است؟

او در لوی جرگه تصویب قانون اساسی رژیم فریاد نمود که شرکت جنایت کاران جنگی درین لوی جرگه حیثیت و اعتبار آن را خدشه دار کرده است، گو اینکه اگر جنایت کاران جنگی در آن شرکت نمی داشت، حیثیت و اعتبار آن برقرار و بی خدشه بود. او در حالی پارلمان رژیم را طویلۀ حیوانات خواند که خودش در زمره ساکنان آن بود. او در جریان یک کار تبلیغاتی در کانادا ادعا کرد که اگر نیروهای ناتو و آیساف از افغانستان بیرون بروند، کشور در کام طالبان سقوط خواهد کرد و لذا نباید آن ها افغانستان را ترک گویند. او حتی زمانی که چندسال بعد گویا به موضع گیری علیه قوای ناتو و آیساف دست زد و خواهان خروج فوری آن ها از کشور شد، علیه آن ها به عنوان قوای اشغالگری که باید از افغانستان بیرون شوند، موضع گیری نکرد، بلکه بدان سبب خواهان خروج آن ها از کشور گردید که قادر نیستند امنیت کشور را تأمین کنند و جلو حملات انتحاری را حتی در سرینا هتل در مرکز کابل بگیرند.

با توجه به همین تسلیم طلبی این چهره معلوم الحال بود که ما سال ها قبل در شماره بیست و سوم دوره سوم شعله جاوید که در جوزای سال ۱۳۸۹ منتشر گردید، تبلیغ برای او را توسط نشریه "انقلاب" ارگان حزب کمونیست انقلابی امریکا محکوم کردیم و خواهان توقف آن گردیدیم. در واقع این تبلیغات نشریه "انقلاب" برای ملالی جويا سرآغاز تبارزات سیاسی پسم ل م اوکیاتی در حزب کمونیست انقلابی امریکا

تمامی نهادهای به اصطلاح جامعه مدنی ساخته و پرداخته اشغالگران. «کار افشاگرانه ضد جنایتکاران بنیادگرا» نیروهای غیر بنیادگرای شامل در رژیم، غیر بنیادگرای شامل در مخالفین مسلح و غیر مسلح ارتجاعی رژیم و کلیت نهادهای جامعه مدنی ساخته و پرداخته اشغالگران امپریالیست را در بر نمی گیرد. این ها تماماً نیروهایی است که اعلامیه سازمان رهایی هیچ گونه وظیفه و مسئولیت افشاگرانه علیه آن ها را قبول ندارد.

هم چنین است فرمول بندی «کار افشاگرانه ضد امپریالیستی». درینجا نیز نه تنها عمده بودن کار «افشاگرانه ضد اشغالگران امپریالیست» مورد پذیرش قرار نگرفته است، بلکه حتی اشاره ای نیز به آن نشده است. به عبارت دیگر در اعلامیه سازمان رهایی، کار افشاگرانه ضد اشغالگران امپریالیست، نه تنها به عنوان وظیفه عمده افشاگرانه مورد پذیرش قرار نگرفته است، بلکه حتی به صورت غیر عمده نیز بطور مشخص مورد توجه قرار نگرفته و در همان چارچوب کلی «کار افشاگرانه ضد امپریالیستی» گنجانده شده است. تسلیم طلبی و حتی تسلیمی در قبال اشغالگران امپریالیست درین جا به وضوح نمایان است.

۲ -- باز هم در صفحه دوم "اعلامیه" باقی می مانیم. در جای دیگری از این صفحه از "اعلامیه" گفته می شود:

«... سرزمین جهمنی شده و مردم در منگنه افغانستان ... که کارد امپریالیزم و سگ هایش از استخوان شان تیر شده است.»

درینجا نیز از «کارد امپریالیزم و سگ هایش» اجمالاً یادآوری می گردد، بدون اینکه از «کارد اشغالگران امپریالیست و سگ های شان» حتی یادی به عمل آید، چه رسد به این که روی عمده بودن «کارد» آن ها تأکید صورت بگیرد. این فرمول بندی اجمالی اعلامیه نیز عمدی صورت گرفته است. به عبارت دیگر این عدم موضع گیری علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده شان به عنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور یک

شان بر مادران و خواهران و برادران ما را کتمان می‌کند و سر بریده شدن‌ها و آواره سازی‌های آن‌ها توسط این نیروهای متجاوز و اشغال‌گر را انکار می‌کند، فقط می‌تواند یک نیروی خاین و وطن‌فروشی باشد که کمر به خدمت این متجاوزان و اشغال‌گران بسته است. سازمانی که به صورت عمدی و خاینانه تجاوزات، سربردن‌ها و آواره‌سازی‌های خواهران و برادران و مادران توسط پوشالیان دست‌نشانده اشغال‌گران را می‌پوشاند، فقط می‌تواند نیروی تسلیم شده و وطن‌فروشی باشد که کمر به خدمت یک رژیم دست‌نشانده، وطن‌فروش و خاین ملی بسته است.

۵ - در صفحه پنجم "اعلامیه":

«... سرزمین جهادی و طالبی و «سیا» زده‌ی سوخته...»

جهادی اول، طالبی دوم و "سیا" سوم! آیا واقعا جهادبان دشمن درجه اول، طالبان دشمن درجه دوم و امپریالیزم امریکا در وجود حضور "سیا" در کشور، دشمن درجه سوم محسوب می‌گردند؟ نه! این ترتیب بندی مطلقاً حقیقت ندارد.

اولاً حضور امپریالیزم امریکا در افغانستان یک حضور تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه است، حضوری که توسط نیروهای اشغال‌گرش بر ما تحمیل گردیده است و نه یک حضور نیمه مستعمراتی که فقط توسط نفوذ استخباراتی امپریالیست‌های امریکایی در افغانستان تمثیل گردد. ثانيا حضور اشغال‌گرانه متحده امریکا نیز در افغانستان مطرح است و نه صرفاً حضور اشغال‌گرانه نیروهای امریکایی. ثالثاً صحبت در مورد طالبان مقدم بر امریکا، از لحاظ اهمیت، نادرست است.

ترتیب بندی درست و اصولی دشمنان ملک و مردم در افغانستان مستعمراتی - نیمه فیودالی امروزی فقط به گونه ذیل می‌تواند درست باشد: در شرایط فعلی اشغال‌گران امریکایی، متحدان‌شان و رژیم پوشالی، شامل جهادی‌ها و غیر جهادی‌ها، دشمن عمده کشور و مردمان کشور، و طالبان دشمن غیر عمده کشور و مردمان کشور محسوب

می‌گردند. به این ترتیب مبارزه و مقاومت علیه دشمن عمده، و وظیفه عمده مبارزاتی و مبارزه علیه دشمن غیر عمده، و وظیفه غیر عمده مبارزاتی محسوب می‌شود.

۶ - هم‌چنان در صفحه پنجم اعلامیه باقی می‌مانیم. درین صفحه بازهم گفته می‌شود:

«... مبارزه ضد امپریالیزم و دلالان روشنفکر و غیر روشنفکرش...»

درینجا بازهم موضوع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، نه تنها به‌عنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور بلکه به‌طور کلی، در اعلامیه غایب است، تو گویی اصلاً چنین موضوعی در افغانستان وجود نداشته باشد. این نادیده گرفتن کامل موضوع فقط می‌تواند نشاندهنده تسلیمی کامل سازمان رهایی به اشغال‌گران و رژیم پوشالی باشد و نه چیز دیگری.

به این ترتیب در هر جایی از اعلامیه مورد بحث، که ضرورت موضع‌گیری علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده به‌عنوان دشمن عمده کنونی کشور و مردمان کشور موجود بوده است، نه تنها چنین موضع‌گیری ای صورت نه گرفته است، بلکه حتی موضوع اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده بطور کلی نادیده گرفته شده است.

سازمان رهایی افغانستان در طول تقریباً پانزده سال گذشته که افغانستان مورد تجاوز و اشغال‌گری امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان قرار گرفته و رژیم دست‌نشانده آنان دارای قدرت پوشالی در کشور گردیده است، هیچ‌گونه موضع‌گیری رسمی سازمانی علیه این دشمنان عمده کشور و مردمان کشور به عمل نیاورده است. انتشار اعلامیه مؤرخ اول سرطان ۱۳۹۵ این سازمان می‌توانست زمینه مناسب و بلکه ضروری برای این‌گونه موضع‌گیری فراهم نماید؛ بخصوص ازین جهت که نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان پس از دو جلسه رسمی با نمایندگان سازمان رهایی، ادامه بحث‌ها میان دو طرف را مشروط به موضع‌گیری رسمی و تحریری سازمان رهایی در قبال تضاد عمده کشور، یعنی تضاد ملی مردمان افغانستان با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، نموده بودند و پس از ماه‌ها عدم موضع‌گیری سازمان رهایی درین مورد، مسایل مربوطه آن توسط حزب... در سطح عمومی مطرح گردید، این موضع‌گیری کاملاً ضروری و کاملاً لازم بوده است.

در واقع باید گفت که سازمان رهایی افغانستان در پاسخ‌دهی منفی به‌همین ضرورت، اعلامیه اول سرطان خود را بیرون داده و در آن اعلام کرده است که: نه تنها حاضر نیست تضاد ملی مردمان کشور با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را به‌عنوان تضاد عمده در جامعه به رسمیت بشناسد، بلکه حتی حاضر نیست به موضوعی به‌نام موضوع اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده در کشور اذعان نموده و به موضع‌گیری مبارزاتی علیه آن‌ها اقدام نماید.

دوم - یک دروغ بزرگ

انکار "اعلامیه" از دو نشست رسمی

بحثی میان نمایندگان حزب و سازمان

در صفحه اول اعلامیه در مورد دو نشست رسمی بحثی میان نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سازمان رهایی افغانستان گفته شده است که:

«چند ماه قبل جمعی که... خود را «حزب» و «مائوئیست» می‌نامند... برای هزارو یکمین بار علیه ما دهان چاک داده اند که... این بار هیاهو همراه بزرگ‌سازی این دروغ بزرگ است که ما با دوتن از آنان «رسماً» بحث داشته‌ایم. چون انتشار موضوع توسط «مائوئیست»‌های مجازی موجب شگفتی خشم‌آگین تعدادی از رفقا و دوستان در داخل و خارج گردیده، توضیح گذرا و نخستین و آخرین را لازم دیدیم.

قبل از همه، متأسفانه واقعیت دارد که فردی از یک واحد سازمان با حرکت از خواست تفننی و پس‌گوش انداختن کامل موضع روشن سازمان، به جای رسیدگی به امور تشکیلاتی و چند صفحه مطالعه، وقتش را با آن دو نفر هدر داده است. اما می‌پذیریم که نه ندامت و انتقاد از خود شدید آن رفیق و نه این

یادداشت نخواهد توانست چندان از آزرده‌گی بحق رفقا بکاهد. ارتکاب اشتباه در اثر بی بضاعتی تئوریک یا کم تجربگی در مواجهه با پدیده‌ای ناآشنا یک مسئله است اما اینگونه اشتباه مخبط مانند از یاد بردن هویت آدم‌ها مسئله‌ایست که کم ناراحت‌کننده نمی‌باشد و قابل فهم است که رفقا آن را با تندترین الفاظ بگویند...»

به این ترتیب سازمان‌های نه تنها در «اعلامیه» به موضع‌گیری روشن و حتی غیرروشن در مورد تضاد عمده در کشور نه پرداخته است، بلکه حتی بحث و توافق رسمی میان نمایندگان حزب... و سازمان... درین مورد را نیز انکار کرده است و موضوع را صرفاً در حد هدر دادن وقت یک فرد از یک واحد سازمان... با دو نفر از افراد حزب... و آن‌هم «با حرکت از خواست تفننی و پس گوش انداختن کامل موضع روشن سازمان...» پذیرفته است.

اول اینکه: نشست‌های بحثی میان نمایندگان حزب... و سازمان، نشست‌های دو نفر از نمایندگان حزب... با فردی مربوط به یک واحد سازمان‌های نبوده، بلکه نشست‌های دو نفر از نمایندگان حزب... با دو نفر از نمایندگان سازمان‌های نبوده است. در صفحه اول سندی که پس از آن نشست‌ها بنا به توافق هر دو طرف نشست‌ها نهایی گردیده و برای پخش درونی در میان صفوف حزب... و سازمان آماده گردید، می‌خوانیم که:

«اولین جلسه رسمی نمایندگان حزب... و سازمان... ۳۱ حمل ۱۳۹۴ (۲۰۱۵)»

«اجندا: بحث پیرامون تضاد عمده.

نمایندگان:

از طرف حزب... ل. و ب.

از طرف سازمان... ا. و ن.

صورت جلسه نویس از طرف حزب...: ش.

صورت جلسه نویس از طرف سازمان...: کسی نیست.»

سپس یکی از نمایندگان حزب صحبت مقدماتی‌اش را این‌گونه آغاز می‌نماید:

«طرف حزب... - ل: به‌عنوان صحبت مقدماتی باید بگویم که ما دو نفر چند ماه قبل به صورت غیر مترقبه با هم آشنا شدیم و طی چندین جلسه روی موضوعات زیادی با هم صحبت کردیم و در نهایت درخواست کردیم که این جلسات را رسمی نماییم و مباحث مطرح شده در جلسات را بین صفوف هر دو طرف توزیع کنیم. البته طرف حزب... مباحثات قبلی را هم بین صفوف خود رسانده است. در نهایت هفته قبل این فیصله به عمل آمد که این جلسه روی دست گرفته شود، رسماً نشست داشته باشیم و از هر دو طرف نماینده‌های با صلاحیت حضور داشته باشند و روی اجندای مندرج فوق که بحث روی تضاد عمده است بحث داشته باشیم و کل بحث‌ها، توافقات، اختلافات و نتیجه‌گیری‌های جلسه را به صفوف هر دو طرف ارائه کنیم. اگر در جلسه امروز نتیجه نهایی به دست نیامد، جلسه را برای فردا هم ادامه می‌دهیم.

باید کوشش کنیم که آهسته‌تر صحبت کنیم تا صورت جلسه نویس بتواند تمام صحبت‌ها را ثبت کند و مطالبی از قید قلم نماند. هر دو طرف بحث باید یک یک نقل از صورت جلسه را در اختیار داشته باشند تا بتوانند به صفوف‌شان برسانند. برای پخش متن صورت جلسه‌ها دو راه وجود دارد: یکی اینکه فقط آن را بین صفوف هر دو طرف ببریم و در این حد درونی نگه داریم. دیگر این که درونی حفظ نکنیم بلکه از طریق نشرات بیرونی هر دو طرف به طور وسیع پخش نماییم. ما برای پخش متن صورت جلسه‌ها به هر دو طریق آمادگی داریم.»

به تعقیب آن، صحبت مقدماتی یکی از نمایندگان طرف سازمان... این‌گونه آغاز می‌گردد:

«طرف سازمان - ا...: من تکرار نمی‌کنم و من توافق دارم که تصادفاً ما با هم معرفی شدیم و بحث را شروع کردیم. در همان بحث‌های اولیه حدس زدم که طرف مقابل در بحث از

کدام تشکیلات نمایندگی می‌کند. پیش‌نهاد ایشان بود که جلسات بحثی رسمی شود و من هم قبول کردم. موضوع را با سازمان مطرح کردم و سازمان ما هم از این طرح استقبال کرد. ما ترجیح می‌دادیم که این جلسه به ... گرفته شود. من پیش‌نهاد داشتیم که در صورت امکان اگر جلسات به ... گرفته شود بهتر است. گرچه رفقای ما دیرتر اطلاع دادند، اما برایم گفتند به هر جا که جلسه گرفته شود برای ما مشکلی نیست، اما به ... زمینه بهتری داریم. فقط برای ما یک نمبر تلفون بدهند کافی است. در ابتدا ل. گفته بود که برای ما هم در ... مشکلی نیست. اما وقتی با حزب تماس گرفتند گفتند که ما به ... زمینه نداریم، می‌شود جلسه را به ... بگیریم. چون ما در ... امکانات نداشتیم، لذا این‌جا را انتخاب کردیم. به این ترتیب ما موفق شدیم طبق توافق هر دو طرف این جلسه را دایر کنیم. خوب است که هر جلسه اجندای مشخص داشته باشد. از این طریق می‌توانیم بحث‌ها را بهتر متمرکز سازیم...»

هم‌چنان در صفحه ۱۳ و ۱۴ سند متذکره می‌خوانیم که:

«دومین جلسه رسمی نمایندگان حزب... و سازمان...»

۱۴ حمل ۱۳۹۴ (۳ اپریل ۲۰۱۵)

اجندا: بحث روی مبارزات دموکراتیک.

نمایندگان:

از طرف حزب... ل. و ب.

از طرف سازمان... ا. و ن.

صورت جلسه نویس از طرف حزب...: ش.

صورت جلسه نویس از طرف سازمان... کسی نیست.»

دوم این‌که: یکی از نمایندگان سازمان‌های در دو نشست رسمی، یکی از رهبران ارشد و سابقه دار

سازمان رهایی و فرد شناخته شده بود نه یک فرد مربوط به یکی از واحدهای سازمان رهایی. در واقع او در آن زمان فرد ارشد درجه دوم در سازمان رهایی و احتمالاً فرد اول سازمان در سراسر افغانستان بود، چرا که فرد اول سازمان رهایی، این رویزیونیست قسم خورده ناپشیمان، علیرغم تمامی ادعاهای این سازمان مبنی بر داخل کشوری بودن، طبق اعتراف صریح نماینده ارشد سازمان مذکور، همیشه در خارج از سرحدات بین المللی شناخته شده کشور به سربرده و کماکان بسر می برد.

البته جوانی که به عنوان نماینده دوم سازمان رهایی معرفی شده بود، طبق معیارهای تشکیلاتی حزبی در واقعیت حتی یک عضو عادی نیز نمی توانست تلقی گردد، اما یقیناً باید یکی از مسئولین جوان واحد مربوطه سازمان رهایی بوده باشد. مثلاً این فرد فکر می کرد که جبهات جنگی سازمان رهایی در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" به نام سازمان رهایی فعالیت داشته اند و تحت پوشش تنظیم های اسلامی فعالیت نداشته اند. صحبت درین مورد میان یکی از نمایندگان حزب و این نماینده سازمان رهایی و دخالت نماینده ارشد سازمان مذکور در آن صحبت، در جلسه تصحیح نهایی صورت جلسات بحثی، واقعا جالب بوده است:

« طرف حزب... : ل: حالا قسمتی از آن را می خوانم تا موضوع بهتر روشن شود. بعدا رفیق ل. شروع نمود به خواندن نوشته ای که اصلاح نموده بود. تقریباً دو سوم صورت جلسه روز پنجشنبه مورخ ۱۳ حمل ۱۳۹۴ را به خوانش گرفت و به مخالفتی بر نخورد، فقط در یک مورد که رفیق ل. در جلسه روی اشتراک نیروی چپ در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی بحث نموده بود، گفته شده بود که « اشتراک نیروی چپ در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی صحیح بود، اما پوشش گرفتن زیر نام احزاب جهادی غلط. در این میان نماینده دیگر سازمان...

یعنی ن. عکس العمل نشان داد و گفت که: این درست نیست سازمان ما هیچگاه زیر نام احزاب جهادی پوشش نگرفت.

طرف حزب... : ل. : در طول دوران جنگ مقاومت فقط ساما یکی - دو جبهه بنام خود داشت که در آن جبهه ها هم اسلام بازی نمود، دیگر هیچ سازمانی جبهه مستقل نداشت. سازمان شما اصلاً جبهه مستقل نداشت و در طول دوران جنگ مقاومت ضد "شوروی" زیر پوشش به اصطلاح احزاب اسلامی میانیه رو او حتی حزب اسلامی گلبدین، مثلاً در جاغوری حرکت نمود و در ضمن شعار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را نیز بلند نموده بود.

طرف سازمان... : ن: به طرف رفیقش ا. نگاه می نمود و گفت کاکا راست می گوید؟

طرف سازمان... : ا.: بلی درست است. چون ما هیچ پشتیبانه ای نداشتیم. امپریالیست ها هر چه کمک می کردند از طریق پاکستان بود و چین را که در آن زمان ما به عنوان یک کشور سوسیالیستی می شناختیم، او هم کمک های نظامی را از طریق پاکستان می نمود. ما چاره ای نداشتیم جز اینکه تحت پوشش حرکت کنیم و به این طریق از کمک ها استفاده کنیم.»

سوم اینکه: نماینده ارشد سازمان رهایی قبل از دو جلسه بحثی رسمی میان نمایندگان حزب و آن سازمان، مدت چند ماه با نماینده حزب تماس داشته و طی جلسات متعددی مطالب زیادی را با هم به جروب بحث گذاشته بودند. در واقع در زمان تدویر آن جلسات نیز تشکلات مربوطه از ابتدا تا انتها در جریان قرار داشتند و مبتنی بر همین جلسات بود که زمینه برای تدویر جلسات بحثی رسمی میان نمایندگان دو طرف مساعد گردید. آن جلسات از ۱۸ عقرب ۱۳۹۳ شروع گردید و تا ۲۷ دلو ۱۳۹۳ دوام نمود. در طی این مدت، غیر از جلسه تصادفی ۱۸ عقرب، مجموعاً ۱۷ وعده جلسه بحثی تعیین گردید که ۹ وعده آن از طرف نماینده سازمان رهایی به بهانه های مختلف لغو گردید و صرفاً ۸ وعده اجرا گردید. از طرف حزب تنها یک وعده یک روز به تعویق افتاد و فردایش اجرا گردید. پس از ۲۷ دلو ۱۳۹۳ نیز تماس میان دو طرف بخاطر تدویر جلسات بحثی رسمی و تعیین زمان شروع و محل آن ادامه یافت. به این ترتیب پس از تقریباً شش ماه تماس

و تدویر جلسات بحثی متعدد میان دو نماینده حزب و سازمان رهایی، دو جلسه رسمی میان طرفین به اشتراک دو دو نماینده از هر طرف و یک صورت جلسه نویسی از طرف حزب، دایر گردید.

بنابراین موضوع بر سر یکی دو نشست میان طرفین نیست، بلکه بر سر یک تماس و مرادده بحثی تقریباً شش ماهه مداوم میان شان است. یکی از موضوعاتی که در جلسات بحثی رسمی و هم چنان در جلسات بحثی دو نفره مطرح بوده است، بحث بر سر موجودیت و عدم موجودیت سازمان رهایی به عنوان یک سازمان سیاسی حقیقی میان دو طرف بوده است و طرف سازمان رهایی مدام تأکید داشته است که سازمان رهایی حقیقتاً به عنوان یک سازمان فعال سیاسی موجودیت عینی دارد. حالا سازمان رهایی ادعا دارد که پروسه پنج ماهه متذکره یک کار تفننی یکی از اعضایش بوده است. چنانچه سازمانی به صورت حقیقی و فعال وجود داشته بوده است چگونه در ظرف این پنج ماه نه توانسته از این کار تفننی عضو اطلاع حاصل نماید و مثلاً حداکثر یک یا دو ماه بعد از شروع پروسه تفننی جلو آن را بگیرد؟ اما این کار صورت نگرفت. حتی ده ماه بعد از ختم جلسات بحثی دوجانبه نیز سازمان رهایی در مورد "کار تفننی" نماینده ارشدش اطلاع نیافت و کاری انجام نداد، تا این که ده ماه بعد در شماره هفتم دوره چهارم شعله جاوید، منتشره ماه دلو ۱۳۹۴ خورشیدی، موضوع در سطح علنی مطرح گردید. اما باز هم سازمان رهایی نتوانست از "کار تفننی" نماینده ارشدش اطلاع حاصل نماید. سرانجام وقتی ۴ ماه بعد از انتشار شماره هفتم دوره چهارم شعله جاوید، ۱۴ ماه بعد از تدویر جلسات بحثی مشترک رسمی میان دو طرف و ۱۹ ماه بعد از شروع تماس ها و مباحثات میان دو طرف و تبادل اسناد زیادی میان آن ها، گویا سازمان رهایی از "کار تفننی" عضو اطلاع حاصل می نماید، عجولانه و با عصبانیت عکس العمل

نشان می‌دهد و با این عکس العملش در واقع سند محکومیت خود مبنی بر تسلیم‌طلبی و حتی تسلیمی در قبال اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده را امضا می‌کند. واقعیت این است که ادعای عدم اطلاع سازمان‌رهایی از "کارتفنی" نماینده ارشدش با هیچ منطقی جور نمی‌آید و اگر هم جور بیاید، فقط می‌توان آن را "عذر بدتر از گناه" محسوب نمود.

چهارم این‌که: قبل از انتشار اعلامیه اول سرطان ۱۳۹۵ سازمان‌رهایی در وب سایت آن سازمان در روز چهارم، پنجم یا ششم سرطان، یکی از نمایندگان حزب در جلسات بحثی دوجانبه، بنا به ضرورتی نماینده ارشد سازمان‌رهایی در آن جلسات را ملاقات نموده است. گرچه او درین ملاقات شدیداً ناراحت بوده و تأکید داشته است که تدویر جلسات بحثی دوجانبه یک اشتباه جدی بوده و نباید صورت می‌گرفت، اما به هیچ صورت مبتلا به خلل دماغ نبوده و از سلامت جسمی و دماغی برخوردار بوده است. این‌که اعلامیه اول سرطان سازمان‌رهایی او را یک فرد بی‌بضاعت تیوریک، کم تجربه و حتی یک شخص اشتباه‌کار مخبط می‌داند، نشان‌دهنده آن است که سازمان مذکور تدویر جلسات بحثی دوجانبه و انتشار وسیع مسایل مربوط به آن را از طریق شعله جاوید به شدت به زیان خود ارزیابی کرده و بخاطر این‌که زیان وارده بر خود را از بین ببرد یا حداقل مقدار آن را کم نماید، حاضر شده است که حتی یکی از رهبران ارشد خود را، یا حداقل یکی از رهبران ارشد سابق خود را نه تنها یک فرد بی‌بضاعت تیوریک و کم تجربه بلکه بی‌عقل و مریض دماغی وانمود سازد.

البته درین ملاقات وضعیت فرد مذکور نشان‌دهنده این بوده است که وی در وضعیت بسیار بدی قرار داشته و تناقض گویی می‌کرده است و حتی در یک مورد رفیق ما را به «برخورد لومپانانه» تهدید کرده است. رفیق ما درین ملاقات به وی گفته بوده است که از نظر ما

مبارزات ایدیولوژیک علیه انحراف، ارتداد، رویزونیسم و تسلیم‌طلبی نه تنها اشتباه و اشتباه جدی نیست، بلکه یک وظیفه و مسئولیت مبارزاتی تخطی‌ناپذیر و غیر قابل انصراف است. مسایل مطروحه درین ملاقات را نیز تنظیم کرده و به دست نشر خواهیم سپرد.

سوم - دو ادعای دروغین دیگر

سازمان‌رهایی

در صفحه سوم "اعلامیه" یک ادعای دروغین بی‌سروته دیگر به ترتیب ذیل مطرح گردیده است:

«... سال‌ها قبل [به] حسین نام از «هسته انقلابی...» که خواستار دیدار با ما شد پاسخ دادیم که تنها در صورتی با او خواهیم دید که ابتدا دوسیه خیانتش به "ساما" را یکطرفه کند طوری که قناعت رفقای «ساما» فراهم گردد.»

درینجا دو ادعای دروغین مطرح گردیده است: یکی تقاضای حسین برای دیدار با سازمان‌رهایی و دیگری هم دوسیه به اصطلاح خیانت حسین به "ساما".

ادعای دروغین اول: این ادعا که «سال‌ها قبل حسین نام از "هسته انقلابی...» خواستار دیدار با "سازمان‌رهایی" شد" نه تنها دروغین بلکه کاملاً بی‌سروته و فاقد منطق ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی و حتی امنیتی است. سازمان‌رهایی با طرح این ادعای دروغین و بی‌سروته قبل هر چیز دیگری وانمود می‌سازد که گویا در سطح تمامی بخش‌های "چپ شعله‌پی" محل رجوع «افراد بریده از» این یا آن «جمع» هست. سپس منظورش از این ادعای دروغین بی‌سروته این است که «حسین نام از "هسته انقلابی کمونیست‌ها" را فرد درمانده و بیچاره ای معرفی نماید که از فرط عجز و ناتوانی و حقارت می‌خواسته به دامن رویزونیستی سازمان‌رهایی پناه ببرد، ولی سازمان‌رهایی این درخواست را نه پذیرفته است.

اما واقعیت کاملاً به‌گونه دیگری بوده است:

"هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" به تاریخ ۱۳۶۵/۱/۱۴ خورشیدی اعلام موجودیت کرد. تشکیل این هسته محصول وحدت رفقای از "بخش غرچستان ساما"

با رفقای دیگری بود که در مقاطع مختلف بنا به دلایل مختلف ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی از "ساما" بریده بودند. در قسمتی از "اعلامیه هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" گفته شده بود:

«در روابط خارجی تمامی زمینه‌های ارتباط و همکاری با جنبش کمونیستی بین‌المللی عامدانه تخریب گردیده و برعکس روز بروز سازمان در تاروپود ارتباطات رویزونیستی سه جهانی بیشتر از پیش گرفتار و بدین صورت "ساما" به تدریج به یک سازمان کاملاً وابسته به رویزونیست‌های سه جهانی چینی تبدیل گردید.»

بنابراین موضع‌گیری ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" علیه رویزونیسم سه جهانی و به‌طور مشخص علیه رویزونیست‌های سه جهانی وطنی، که سازمان‌رهایی افغانستان به دلیل تیوریزه کردن صریح رویزونیسم سه جهانی در شماره اول نشریه تیوریک خود یعنی "مشعل‌رهایی" علم‌بردار اصلی آن در افغانستان محسوب می‌گردید و قویاً محتمل است علیرغم ظاهرسازی‌های معین کماکان این علم‌مدرس بورژوازی در ماهیت ولی پوشیده با روکش ظاهری پرولتری را در بغل داشته باشد، روشن و واضح بوده است.

ولی حتی ماه‌ها قبل ازین، در زمان انشعاب بخش غرچستان "ساما" از کمیته مرکزی تحت رهبری قیوم رهبر، در قسمتی از اعلامیه بخش غرچستان ساما گفته شده بود:

«در روابط خارجی تمامی زمینه‌های ارتباط و همکاری با جنبش کمونیستی بین‌المللی عامدانه تخریب می‌گردد و برعکس روز بروز سازمان در تاروپود ارتباطات رویزونیستی بیشتر از پیش گیر می‌افتد و بدین صورت به تدریج "ساما" به یک سازمان کاملاً وابسته تبدیل می‌گردد.»

"ساما" در کوه‌دامن در خزان سال ۱۳۶۰ به رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران سوسیال امپریالیست، یعنی از زمانی که "حسین" عضو کمیته مرکزی "ساما" نبود بلکه مسئول بخش غرجهستان "ساما" بود، شروع شده بود و در بهار سال ۱۳۶۲ منجر به قطع ارتباط بخش غرجهستان "ساما" با کمیته مرکزی تحت رهبری قیوم "رهبر" گردیده بود.

در واقع نیاز کمیته مرکزی تحت رهبری قیوم "رهبر" به وحدت مجدد با بخش غرجهستان "ساما" بود که طرح تدویر کنگره دوم "ساما" لغو گردید و در اواخر خزان ۱۳۶۲ کنفرانس سرتاسری "ساما" دایر شد تا قبل از هرچیز دیگری به موضوع "تسلیم طلبی" پردازد. کنفرانس سرتاسری "ساما" فیصله‌هایی درین مورد صادر کرد و برای تصفیه کامل موضوع، طرح تشکیل "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی" را تصویب نمود. اما این طرح نیز نتوانست به دلیل تخریبات مدافعان تسلیم طلبان در کمیته مرکزی "ساما" به صورت درست و اصولی اجرایی گردد. در واقع قیوم رهبر و رفقاییش راه نجات "ساما" را نه در برخورد اصولی قاطع با تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و دست‌نشانده‌شان بلکه در تسلیم شدن به رویزیونیست‌های بر سر قدرت در چین جستجو می‌کردند و می‌خواستند "ساما" را به طرف وحدت با سازمان رویزیونیست "... رهایی..." سوق دهند.

به این ترتیب دو موضوع محوری ای که باعث انشعاب بخش غرجهستان "ساما" از کمیته مرکزی تحت رهبری قیوم "رهبر" در "ساما" گردید عبارت بودند از:

۱ - موضوع تصفیه ناشده تسلیم طلبی ملی در قبال سوسیال امپریالیست‌های اشغالگر شوروی و رژیم دست‌نشانده‌شان که نمونه برجسته آن تسلیم شدن نیروهای "ساما" در کوه‌دامن به رژیم بود.

زمان چند ساله فعالیت‌های هسته انقلابی کمونیست‌ها مخفیانه زندگی کرد، آن‌هم در محیط مهاجرت. در چنین صورتی هیچ منطق ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی و حتی امنیتی نمی‌توانست به این رفیق و کل تشکیلات هسته انقلابی کمونیست‌ها اجازه دهد که حتی خیال مراجعه به سازمان اصلی رویزیونیست سه جهانی وطنی را در سر پیروارند، چه رسد به این که ارتباط و تماس با آن سازمان را پیش‌نهاد نماید.

در واقع پراتیک مبارزاتی رفیق "حسین" نه تنها بعد از انشعاب بخش غرجهستان "ساما" از کمیته مرکزی تحت رهبری قیوم رهبر و سپس تشکیل هسته انقلابی کمونیست‌ها، بلکه حتی قبل از آن، نه تنها در کل مبتنی بر تلاش برای پیوستن به سازمان رویزیونیستی رهایی نبوده است، بلکه مبتنی بر پیش‌برد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی اصولی و قاطع علیه آن سازمان بوده و مداوماً و باربار نتایج این مبارزات به ضرر سازمان رویزیونیست رهایی تمام شده است. به همین سبب سازمان مذکور علیه این رفیق کینه عمیقی دارد و پیوسته تلاش می‌کند که از طریق بدزبانی‌های مبتذل درد ناشی از ضررهای متذکره را کم و بیش تسکین دهد.

ادعای دروغین دوم: در واقع موضوعی که باعث حدت و شدت اختلافات در درون کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری "ساما" در سال ۱۳۶۴ خورشیدی گردید، موضوع ارتباط گیری "ساما" با رویزیونیست‌های برسر قدرت در چین بود. فیصله کنفرانس سرتاسری "ساما" درین مورد عبارت بود از شعار "قاطعیت ایدئولوژیک و انعطاف سیاسی". اما پس از سفر هیئت یازده نفری "ساما" به چین، تحت سرپرستی مسئول تشکیلات آن، قیوم رهبر خواست تغییر آن شعار را به صورت "انعطاف ایدئولوژیک و انعطاف سیاسی"، یعنی انعطاف ایدئولوژیک در قبال رویزیونیسم چینی، مطرح نمود، خواستی که در واقع مورد قبول رئیس هیئت اعزامی "ساما" به چین و عضو دیگر کمیته مرکزی "ساما" قرار داشت. اما "حسین" روی شعار "قاطعیت ایدئولوژیک و انعطاف سیاسی"، یعنی فیصله کنفرانس سرتاسری "ساما" پافشاری داشت.

البته اختلافات در کمیته مرکزی "ساما" روی موضوع تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال امپریالیست شوروی و رژیم دست‌نشانده‌شان آغاز یافت. این اختلاف از زمان تسلیم شدن نیروهای

وقتی اعلامیه بخش غرجهستان "ساما" پخش گردید، "شبه" (یکی از اعضای کمیته مرکزی سازمان جوانان مترقی، بعد از ضربات سال ۱۳۴۷ تا نشست عمومی سوم آن سازمان در سال ۱۳۴۹) که بعداً در تشکیل هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان سهم گرفت، از رفیق پخش کننده اعلامیه در مورد بند فوق الذکر اعلامیه توضیح خواسته بود و رفیق برایش توضیح داده بود که "ساما" با حزب رویزیونیست بر سر قدرت در چین تماس گرفته و از چینی‌ها کمک دریافت می‌کند. "شبه" به آن رفیق گفته بود که سلام مرا به رفیق حسین برسان و برایش بگو که هرچه زودتر باید این موضوع را به صورت روشن افشا نماید، در غیر آن ممکن است "ازدهای زرد" برای خفه ساختن صدای شما و جلوگیری از افشاگری درین مورد برنامه ای برای زدن شما روی دست بگیرد.

در هر حال بعداً بخش غرجهستان "ساما" این موضوع را صریحاً به بحث گرفت و جوانب مختلف ایدئولوژیک - سیاسی آن را در دو نوشته به نام‌های "تیوری سه جهان استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان"، که دربرگیرنده بیانات قیوم رهبر درین مورد بود، و "تیوری سه جهان استراتژی بین المللی رویزیونیست های چینی" که موضع گیری بخش غرجهستان "ساما" درین مورد را بیان می‌کرد، و همچنان در سایر اسنادش روشن ساخت. "شبه" بعدها در جریان فعالیت هسته انقلابی کمونیست‌ها می‌گفت که وقتی این موضع‌گیری به صورت روشن در اسناد بخش غرجهستان مطرح گردید، من نتیجه‌گیری کردم که تا حد زیادی خطری که متوجه رفقا و مشخصاً رفیق حسین بود رفع گردیده است.

با وجود این رفیق حسین بنا به تهدیدات لفظی و عملی قیوم رهبر و رفقا و دنباله روان‌شان، در طول

شما نام گرفتید با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است. ما افتخار داریم که با ماست. زمانی که در یک تشکیل انشعاب بوجود می‌آید امکان زیاد دارد که بخش انشعابی را بطور دقیق و شخصی نشناسیم. قضاوت ما بر مبنای نوشته‌ها و موضعگیری‌های هر دو طرف صورت می‌گیرد، نه ادعا و موضع یک طرف دعوا.»

«ساما» از ابتدا دارای یک برنامه دموکراتیک بود، بعدا همان را هم رها نمود و با «اعلام مواضع» خود به اسلام بازی پرداخت. این مسئله راه را به طرف تسلیم طلبی ملی باز نمود و سرانجام «ساما» به تسلیم طلبی ملی غلطید. این یک مسئله مورد نزاع در «ساما» بود. شخصی را که شما نام گرفتید ... مسئول کمیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در «ساما» نیز بود، زیرا در کمیته مرکزی همه افراد دیگر به نحوی با تسلیم طلبی سروکار داشتند. حتی حاجی قیوم بخاطر برادرش پیکار که تسلیم شده بود این مسئولیت را نپذیرفت. مسئله دوم مورد نزاع در «ساما» رفتن نمایندگان «ساما» به چین و تمایل به تیوری سه جهان بود. این دو موضوع باعث انشعاب در «ساما» و سرانجام ایجاد هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان گردید. هر انشعابی که در یک تشکیل به وجود می‌آید باید دید که انشعاب گامی به جلو است و یا به عقب. در صورتی که به جلو باشد قابل تأیید و در غیر آن قابل نکوهش است. بیرون آمدن هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان با طرح خط کمونیستی از درون «ساما» که خواهان جمهوری اسلامی بود و بخاطر گرفتن کمک از چین تمایل به تیوری سه جهان نشان داد، قابل ستایش است و عملی است مثبت. قضاوت ما همیشه باید بر این مبنا صورت گیرد.»

«ظرف ۱۳ یا ۱۴ سال است که من با این رفیق از نزدیک آشنایی دارم. من از او کدام آکتی ندیدم. آدم بسیار شکسته و خوش برخورد

در قبال "حسین" را به نوعی مطرح نماید و همان وقت جواب خود را گرفته بود و وضعیت حسین را قابل افتخار دانسته بود. مطلب مربوطه را درینجا نقل می‌کنیم:

« سازمان: ... آیا شما حسین ... را که از "ساما" انشعاب نمود و هسته کمونیست‌ها را ساخت می‌شناسید، با شما است یا خیر؟ شناخت ما از او فقط مربوط به اعلامیه "ساما" و گزارش عارف است. "ساما" ادعا داشت که این شخص مسئول مالی بوده و تمام دارایی "ساما" را با خود برده و خاین است... عارف می‌گفت که این آدم ... پول دارد ولی روی بوریا می‌نشیند. به کسانی که دور و برش می‌روند طوری وانمود می‌کند که چیزی ندارد.»

«اگر فرد و یا شخصی پیسه داشته باشد و از آن پیسه در کارهای تشکیلاتی استفاده نکند و توقع داشته باشد که تشکیلات برای بهبود کار تشکیلاتی پیسه ای به دسترسش قرار دهد درست نیست. حتی اگر تشکیلات پیسه ای به دسترس او قرار دهد و باز هم او از آن در جهت بهبود کارهای سیاسی استفاده نکند (وسیله‌ای نخرد که خودش و یا رفیق دیگر فعال در تشکیلات آنرا مورد استفاده قرار دهد) بازهم درست نیست. پیسه تشکیلات و حتی پیسه شخصی رفیقی که توانمندی دارد باید در جهت بهبود کارهای تشکیلاتی بکار انداخته شود، در غیر این صورت کارها به کندی پیش می‌رود. چنین شیوه برخورد با روحیه انقلابی خوانایی ندارد. این عمل نه تنها درست نیست، بلکه چنین شخصی به نظر ما در راه انقلاب متزلزل و ناپایدار است.»

«گرچه در اوایل که وضعیت مالی سازمان خراب بود رفقا موتوری برای پیش برد امور سازمانی برای رفیق داکتر خریدند، اما داکتر موتور را سوار نشد. او استدلال می‌کرد که رفقا همه در وضعیت بد مالی زندگی می‌کنند و من نمی‌توانم موتور سوار شوم. در صورتی که وضعیت تشکیلات از لحاظ مالی خراب باشد، نباید از پول تشکیلات استفاده گردد. ولی در صورتی که تشکیلات پیسه داشته باشد و رفقای فعال وسیله ای برای کار نداشته باشند، باید وسیله برای فعالین تهیه گردد. امروز اگر وسیله ای وجود داشته باشد برای امور تشکیلاتی بهتر می‌توان رسیدگی نمود.»

«حزب: اولاً به شما بگویم شخصی را که

۲ - موضوع رابطه گیری "ساما" با رویزیونیست های چینی و تبدیل ساختن شعار تصویب شده در کنفرانس سرتاسری "ساما" یعنی "قاطعیت ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" به شعار "انعطاف ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" در قبال آن‌ها، یا به عبارت دیگر قرار دادن "ساما" در مسیر وحدت با سازمان رویزیونیست رهایی.

اما بخش غرجستان "ساما" در طی فعالیت چند ماهه خود یکجا با رفقای دیگری که قبلاً از "ساما" بریده بودند به این نتیجه رسیدند که با گسست قاطع از "برآمد آزادیبخشی" تیپ سامایی به "برآمد کمونیستی" تیپ هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان دست بزنند. به این ترتیب سه نکته اصلی در خط ایدیولوژیک - سیاسی هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان عبارت بودند از: موضع قاطع علیه تسلیم طلبی ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و دست نشاندهان رویزیونیست وطنی شان، موضع روشن در قبال رویزیونیسم سه جهانی چینی و رویزیونیست‌های سه جهانی وطنی و برآمد اصولی و قاطع کمونیستی.

حالا سازمانی مثل سازمان رهایی که تاب پیشبرد مباحثات ایدیولوژیک - سیاسی اصولی و روشن مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را ندارد و درین عرصه هم در مباحثات رویاروی و هم در مباحثات در سطح نشرات در مقابل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نتوانسته است - و نمی‌تواند - ایستادگی نماید، ناچار است به مسایل دروغین دیگری چنگ بیندازد تا برای پوشاندن عجز و ناتوانی اش در مباحثات ایدیولوژیک - سیاسی رویاروی، و همچنان در سطح نشرات، یک توجیه به اصطلاح منطقی و معقول ارائه کرده باشد.

نماینده ارشد سازمان رهایی در جلسات بحثی قبل از دو نشست بحثی رسمی دوجانبه نیز گویا خواسته بود موضوع ادعای "ساما"

و در عین حال خیلی استوار و سخت‌گیر است، سخت‌گیر در اصول کمونیستی. آدمی است که هیچ‌گاه با اصول معامله نمی‌کند... اینکه تبلیغ می‌گردد که پیسه دار است و اکت ناداری می‌کند و روی بوریا می‌نشیند تماماً حرف‌های پوچ و خصمانه ای بیش نیست. این چنین بحث‌ها نه تنها نادرست است بلکه کاملاً کودخانه است. من به زندگی شخصی‌اش کاملاً واردم و معلومات کافی دارم. به جرئت می‌گویم که این تبلیغات هیچ پایه و اساسی ندارد. کسانی که چنین تبلیغاتی را راه انداختند، فعلاً در کجا هستند. آن‌ها در کشورهای امپریالیستی زندگی می‌کنند، اما رفیق ما در داخل کشور است و مبارزاتش را پیش می‌برد. این را نیز بگویم که رفیق ما مشکل صحتی پیدا نموده بود، در حالی که از یک طرف پروسه وحدت شروع بود و از سوی دیگر تا کمکی به رفیق مهیا گردید که به معالجه بپردازد زمان گذشت و مشکل صحتی‌اش غیر قابل تداوی گردید.»

«سازمان رهایی: شناخت ما تا امروز از حسین همان گزارش عارف و "ساما" بود. از اینکه فعلاً او در داخل کشور است و حامی و مدافع کمونیسم است جای افتخار است. اگر در همان زمان با ما تماس گرفته می‌شد ما حاضر بودیم که به رفیق کمک نماییم. همین حالا هم ما می‌توانیم که در چنین حالاتی به اندازه قدرت خود هر زمانی که نیاز داشته باشید کمک نماییم. نه تنها در این زمینه بلکه در هر زمینه آماده همکاری هستیم.»

«حزب: تشکر از حسن نیت تان»

آیا این روحیه "سخت‌گیرانه" نماینده ارشد سازمان رهایی بدون اطلاع از سازمانش و بر مبنای "کاکه‌گی شخصی" و امکانات خصوصی‌اش تبارز یافته است؟ جالب این‌که حالا همین شخص در آخرین ملاقات با یکی از نمایندگان

حزب در جلسه بحثی دوجانبه میان حزب... و سازمان... که چندی قبل صورت گرفت، ادعا کرده است که گویا «هنوز دوسیه خیانت حسین به "ساما" تصفیة نشده است.» ما وقتی این حرف‌ها را از شخص مذکور شنیدیم واقعا تعجب کردیم. اما بعد از آن که اعلامیه اول سرطان سازمان رهایی را دیدیم و خواندیم، پی بردیم که حرف‌های سابق او تحت فشار سازمان مربوطه اش و دوسیه‌سازی مرض دماغی برای او و مخبط خواندنش و مشخصاً تحت فشار شخص اول حقیقی سازمان رهایی که اتفاقاً در بیرون از مرزهای افغانستان بسر می‌برد، پس گرفته شده است.

در واقع تحت فشار همین شخص است که نماینده ارشد سازمان رهایی در جلسات بحثی دو جانبه میان نمایندگان حزب... و سازمان... حالا از موجودیت شماره دوم مشعل رهایی و موضع‌گیری داکتر فیض علیه رویونیسم سه جهانی در آخرین ایام حیاتش نیز انکار می‌ورزد و به این ترتیب حکم می‌کند که داکتر فیض تا آخرین روزهای حیاتش به عنوان یک رویونیست سه جهانی قسم خورده زندگی کرد و به عنوان یک رویونیست تمام عیار جان باخت، تا گویا افتخار موضع‌گیری متزلزل و غیر قاطع کنونی سازمان رهایی علیه رویونیسم چینی کاملاً نصیب خود او گردد.

در واقع در زمان انشعاب بخش غرستان از کمیته مرکزی تحت رهبری قیوم رهبر، اتهام به اصطلاح خیانت مالی حسین به "ساما" مرتبط با اتهام به اصطلاح تلاش حسین برای فرار به کشورهای امپریالیستی مطرح گردیده بود. این دو اتهام تا زمانی که قیوم رهبر حیات داشت کم‌وبیش از طرف سامایی‌ها گاه‌گاهی و آن‌هم به صورت شفاهی این‌جا و آن‌جا مطرح می‌گردید. اما بعد از جان‌باختن قیوم رهبر در اثر سوء قصد اجرا شده، توسط یکی از خویشاوندان خانوادگی شان که مربوط به حزب اسلامی بود، در حیات آباد پشاور، منجر به فرار تمامی اعضای کمیته مرکزی و کادرهای زبده "ساما" به کشورهای امپریالیستی گردید و آن‌هم در حالی که "حسین" نه تنها به یکی از کشورهای امپریالیستی غرب فرار نکرده بود، بلکه برای مستقر شدن به داخل کشور تلاش داشت. در نتیجه این اتهامات

مطلقاً خوابید و دیگر هیچ‌گاه حتی به صورت شفاهی مطرح نشد. حالا به نظر می‌رسد که سازمان رهایی تلاش دارد تا دوسیه دروغین مربوطه را، که در عین حال یک دوسیه فراموش شده توسط مطرح‌کنندگان اصلی اش است، یک‌بار دیگر علم کند. اما به نظر نمی‌رسد که این دوسیه‌سازی دروغین سودی برای سازمان رهایی داشته باشد. قبل از همه بخاطر این‌که مدعیان اصلی در وضعیتی قرار ندارند که بتوانند این موضوع را از نو تازه کنند. بر علاوه سازمان رهایی نیز در اعلامیه اش آشکارا گفته است که حرف‌های گفته شده در اعلامیه اول سرطان حرف‌های است برای اولین بار و آخرین بار، یعنی توان ادامه و تعقیب حرف‌های مطرح شده در "اعلامیه" را ندارد و بدین معنا فقط حرفی برای "جان‌خلاصی" یک‌بار مطرح کرده و دیگر دنبال نخواهد کرد.

در هر حال مصارف پول موجود در نزد حسین در همان زمانش مجرا گردیده بود. از جمله فقط در یک مورد، برای معاون اول قیوم رهبر و مسئول فرهنگی آن وقت "ساما" و یکی از مدافعان "انعطاف ایدئولوژیک" در قبال رویونیست‌های حاکم چینی، بنا به دستور شخص اول سازمان مبلغ سه هزار دالر از آن پول را ظاهراً برای انتقال خانواده اش از ایران به پشاور در اختیار گرفت. اما وقتی به پشاور برگشت معلوم شد که آن پول را برای مخارج عروسی با زن دومش به مصرف رسانده است.

در واقع مشکل آن نبود که پول "ساما" توسط "حسین" مصادره شده بود، بلکه مشکل آن بود که چنین مصادره‌ای نتوانست صورت بگیرد، چرا که متأسفانه اصلاً برنامه ای برای اجرای آن مطرح نشده بود و اگر چنین مصادره‌ای صورت می‌گرفت، انشعابیون از اعلام علنی آن هیچ باکی نداشتند و می‌توانستند از اصولیت آن دفاع کنند.

چهارم -- در مورد غرب نشینی و عدم حضور ملموس در داخل سرزمین؟

اعلامیه اول سرطان سازمان رهایی تقریباً تمامی مخالفین و منتقدین سازمان رهایی را خارج نشین و فراری به کشورهای امپریالیستی قلمداد نموده، آن‌ها را به عدم "حضور ملموس" در داخل سرزمین کشور متهم ساخته و علیه آن‌ها با بدزبانی و بددهنی مرسوم سازمان متذکره دادسرخن سیر داده است. ما درین سطور اصولاً مکلف نیستیم از تمامی آن‌ها دفاع نماییم، بلکه تا آنجایی که موضوع به سازمان رهایی و حزب کمونیست (مائوئیست) مربوط است، لازم است نکاتی را مطرح نماییم.

در صفحه سوم و چهارم "اعلامیه" گفته می‌شود:

« به‌ترین راه خنثی کردن روشنفکران چپ کشورهای وابسته، نگهداری دایمی آنان در شرایطی به‌رحال از جهاتی به‌شست‌گونه (مخصوصاً برای روشنفکر خلموک ناآگاه و بی شخصیت و بی‌عزت و حقیر وطنی) است تا ... [نخوانند] آهنگ رفتن به داخل برای کار انقلابی را کنند.»

روشن است که در این‌جا نویسنده اصلی "اعلامیه" فراموش کرده است که چون ادعای حضور ملموس سازمان تحت رهبری اش را در داخل کشور دارد باید خود به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقر در داخل افغانستان حرف بزند و دیگران را تماماً در کشورهای امپریالیستی غربی در نظر بگیرد و در "اعلامیه" بنویسد که: ... تا ... آهنگ آمدن به داخل برای کار انقلابی را کنند. به‌رحال استفاده از کلمه «رفتن» در اعلامیه به این معنا است که نویسنده اصلی اعلامیه خود در خارج از کشور تشریف دارد و دیگران شان که در داخل هستند

نیز فراموش کرده اند که کلمات «رفتن» و «آمدن» را با هم تعویض کنند. نماینده ارشد سازمان رهایی در جلسات بحثی دوجانبه می‌گفت که: «رفیق ... به دلیل پیری و مریضی و مخصوصاً ملاحظات امنیتی در خارج از کشور به‌سر می‌برد.»

موضوع دیگر درین مورد عبارت است از متهم ساختن سایرین به عدم «حضور ملموس» در داخل افغانستان. درین مورد لازم است قبل از همه وضعیت خود سازمان رهایی را بطور مشخص در نظر بگیریم. سازمان رهایی خود تا آنجایی که به عدم موضع‌گیری‌اش علیه دشمن عمده کشور و مردمان کشور (اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی)، منجمله در اعلامیه مورد بحث کنونی مربوط است، حتی به صورت غیر ملموس نیز در داخل کشور و حتی در خارج از کشور حضور ندارد چه رسد به حضور ملموس در داخل کشور. حضور یک سازمان سیاسی در داخل کشور مفهوم ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی دارد و نه مفهوم صرفاً فیزیکی و آن هم حضور فیزیکی افراد.

مفهوم ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی حضور در داخل کشور، یا حتی مفهوم ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی موجودیت صرف یک سازمان سیاسی، به این معنا است که سازمان مذکور حداقل موجودیت تبلیغی و ترویجی مستقل خود را داشته باشد، نه اینکه سال‌های سال در یک جمعیت زنانه منحل شود، به قسمی که زنان شان اعضای آن جمعیت و مردان شان هم پشتیبانان آن جمعیت وانمود شوند. بعد هم سال‌های سال دیگر، سازمان مذکور در یک حزب راجستر شده طرفدار قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان یا رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست منحل شود و موجودیت خود را مطلقاً زیرزمینی سازد، آن‌چنان که در طول یک‌ونیم دهه اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده حتی یک اعلامیه به‌نام خود نیز منتشر نسازد. اما بعد موقعی که تحت فشارهای بحثی حزب کمونیست (مائوئیست) قرار گرفت، از سر استیصال و درماندگی "گاه کهنه به باد دهد" و اسناد کهنه نامربوطش را در فضای مجازی منتشر سازد یا اگر آن‌هم نشد، حداقل با پستی‌های آن اسناد فضای مجازی و وبسایتش را تزئین کند.

و سرانجام "سازمان" غیر متحرکی باشد که اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده با تمامی جنایات و دهشت‌های شان در طول ۱۵ سال نتواند آن را وادار به انتشار یک اعلامیه به نام خودش سازد. ولی موقعی که در جروب‌بحث‌های رویاروی و یا در سطح نشرات در مقابل حزب با درماندگی دچار شوک عصبی گردد، یک اعلامیه پر فحش و دشنام و یاهو‌گویی منتشر سازد و در آن نه تنها حزب بلکه تمامی گروه‌ها و اشخاص چپی و به اصطلاح چپی غیر از خودش را به باد ناسزاگویی و بددهنی بگیرد، بلکه حتی یک عنصر زنانه مربوط به یک جمعیت زنانه را به نام خودش برچسپ بزند و تمامی ملاحظات به اصطلاح مخفی کارانه در مورد او را فراموش نماید و به این ترتیب در عمل نشان دهد که عدم حضور مستقل تا کنونی آن سازمان در مبارزات جاری کشور، ربطی به مخفی‌کاری انقلابی نداشته و عوامل دیگری داشته است.

در مورد حضور ملموس حزب در داخل کشور باید بگوییم که حزب حضورش در داخل کشور را طبق شیوه مبارزاتی مخفی خود تثبیت کرده است و نه طبق شیوه علنی‌گرایانه یک حزب راجستر شده وفادار به اشغال‌گران امپریالیست و قانون اساسی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان درین مبارزه مخفی به هیچ‌وجه از اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی برای فعالیت انقلابی اش اجازه نمی‌گیرد و نمی‌تواند اجازه بگیرد، چرا که کسب اجازه برای فعالیت قانونی را بالاتر از موضع‌گیری و مبارزه اصولی قاطع علیه اشغال‌گران و رژیم نمی‌داند و به هیچ‌وجه حاضر نیست که مثل فلان حزب راجستر شده قانونی تهدید به فعالیت مخفی انقلابی را به عنوان وسیله ای برای تسلیم شدن به دشمن عمده مورد استفاده قرار دهد.

پنجم - در مورد وابستگی سازمان رهایی به آی اس آی و سی آی ای

درین مورد فقط به چند بند از گفته های نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) و سازمان رهایی در یکی از جلسات بحثی قبل از دو جلسه بحثی رسمی میان نمایندگان چهارگانه هردو طرف اکتفا می نمایم:

«حزب: به هر صورت شما در جزوه، از خیانت خان محمد یاد نموده اید. تا جایی که من اطلاع دارم، خان محمد سمیع یکی از اعضای سازمان رهایی بود. سازمان رهایی خان محمد سمیع را به عنوان رئیس جبهه مبارزین مجاهد از طریق جنرال موسی به بریگیدر (دگروال) خادم حسین معرفی کرده بود. رابطه سازمان رهایی با جنرال موسی در زمان داود خان برقرار گردیده بود. در آن وقت جنرال موسی یک فرد مقتدر اردوی پاکستان بود و با بوتو خیلی نزدیک بود، اما عضو آی اس آی نبود. او در این زمان یعنی سال های بعد از کودتای ۷ ثوراً از قدرت افتاده بود. او سازمان رهایی را به بریگیدر (دگروال) خادم حسین معرفی کرده بود.»

«سازمان: نماینده سازمان رهایی رابطه با جنرال موسی و بریگیدر خادم حسین را می پذیرد و می گوید که این رابطه از طریق رفقای هزاره تامین گردید.»

«حزب: خان محمد سمیع بعد از برگشت مجددش به سازمان، برای اینکه ثابت سازد که به سازمان وفادار است به او وظیفه داده می شود تا از رژیم پاکستان سلاح و بخصوص سلاح ثقیله بگیرد. او در چند مورد کارهایی به نفع سازمان انجام می دهد تا مورد اعتماد داکتر قرار گیرد. تا این که روزی به داکتر می گوید که آی اس آی سلاح ثقیله را به دسترس ما قرار می دهد و شرط آن ها این است که به اشخاص شما می دهند. داکتر حرف او را می پذیرد

و به یکی از رفقای این موضوع را می گوید، گرچه رفیقش مخالفت می کند و می گوید که ممکن توطئه باشد. داکتر نمی پذیرد و با خان محمد روان می شود. در خانه ای که از طرف سازمان برای خان محمد گرفته شده بود می روند. همان کسی که داکتر جریان را برایش گفته بود، کمیته مرکزی را خبر می کند، آن ها فوراً دست به عمل می شوند و از دور خانه را تحت نظر می گیرند. می بینند که موترهایی می آیند و چند دقیقه بعد می روند. آنها فکر می کنند که ملاقات تمام شده است. چند دقیقه صبر می کنند، می بینند که داکتر بیرون نیامد، آهسته آهسته دور خانه را می گیرند. بالاخره از دیوار به خانه داخل می شوند که دیر شده بود. آن ها داکتر را با خود برده بودند.»

«سازمان رهایی: ... خان محمد برای جلب اعتماد رفقا اول ده نفر از رفقای ما را برای تربین برد و آن ها را ترین نظامی داد. آن ها آمدند و به جبهه رفتند. هم زمان با توطئه علیه داکتر او چهل نفر برای ترین خواست، رفقا هشت گروه پنج نفره، مجموعاً چهل نفر را برایش سپردند، فقط هشت نفر شان که در راس گروه ها قرار داشتند از رفقای ما بودند و ۳۲ نفر شان از توده ها بودند. هم زمان با بردن داکتر فیض دو رفیق حدس زده بودند که کدام توطئه در کار است و از آن جا فرار نمودند، شش رفیق دیگر را بعد از دستگیری رفیق فیض شهید نمودند و افرادی را که از توده ها بودند آزاد نمودند.»

«رفیق داکتر فیض موضوع رفتن هم راه خان محمد را به کمیته مرکزی طرح می نماید، نه با یک نفر. کمیته مرکزی مخالفت می نماید و می گوید که این کار را یک رفیق دیگر انجام دهد. رفیق داکتر قبول نمی کند و می گوید که آن ها شرط سلاح دادن را ملاقات با من گذاشته اند لذا باید من بروم. مخالفت کمیته مرکزی جایی را نمی گیرد، بالاخره همراه رفیق داکتر یک رفیق خوب ما بنام اشرف نیز می رود، رفیق اشرف نیز با رفیق داکتر فیض شهید می شود. یعنی ما در همان روز هشت نفر شهید دادیم. رفیق داکتر همراه رفیق اشرف و شش نفری که به ترین رفته بودند.»

همچنان باید یادآوری نمود که یک گروه از افراد سازمان رهایی از حوزه غرب کشور در سال های ۱۳۵۸، ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ از طریق گروه منتشر کننده نشریه "صدای هزاره جات" با "اتحادیه مجاهدین اسلامی

افغانستان" در کویت پاکستان به ریاست عبدالحسین مقصودی وکیل سابق ولسوالی ناهور غزنی در پارلمان ظاهرشاهی رابطه داشت. این گروه بنا به درخواست عبدالحسین مقصودی نقشه میدان هوایی شیندند را به وی داده بود تا به مقامات پاکستانی تسلیم نماید.

مسائل مطرح شده فوق را در آن زمان سازمان رهایی مخفی نمی نمود و آشکارا به روابط مذکور اذعان داشت. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد وابستگی کنونی سازمان رهایی به آی ایس آی دقیقاً چیزی نمی داند و چیزی هم نگفته است. در مورد وابستگی سازمان رهایی به سی آی ای نیز حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بطور مشخص تا حال چیزی نگفته است.

البته سند منتشر شده توسط "سازمان کارگران افغانستان"، که از لحاظ مضمون و نه شکل بیان خود مورد تأیید ما است، در مورد روابط عمیق فعالین حزب همبستگی افغانستان با مقامات عالی رتبه انگلیسی و امریکایی بحث های مستندی دارد. علاقمندان می توانند به آن سند مراجعه نمایند.

ششم -- اداهای پهلوان پنهانی

ضد بنیادگرایی سازمان رهایی

تمامی منسویبین جنبش چپ افغانستان بخوبی می دانند که سازمان رهایی افغانستان در شماره اول نشریه تیوریک-سیاسی اش یعنی مشعل رهایی، نه تنها از خواست برقراری جمهوری اسلامی در افغانستان دم زده است، بلکه انقلاب اسلامی در افغانستان را نیز تیوریزه کرده است. قابل ذکر است که در همین شماره از مشعل رهایی، سازمان رهایی اعلام موجودیت کرده بود. در سازمان رهایی ادعاهایی وجود داشته است و ممکن است تا هنوز نیز وجود داشته باشد که داکتر فیض شماره دوم مشعل رهایی را

در نقد از شماره اول مشعل رهایی تحریر و تدوین کرده بود و برای انتشار آماده ساخته بود. اما فرصت نیافت که قبل از اجرایی شدن توطئه قتلش توسط خان محمد سمیع آن را منتشر سازد و تا کنون منتشر نشده باقی مانده است. اما نماینده ارشد سازمان رهایی در جلسات بحثی رسمی دوجانبه میان حزب و سازمان، برخلاف گفته های قبلی اش در مورد شماره دوم مشعل رهایی، در آخرین دیدار با یکی از نمایندگان حزب، تدوین شماره دوم مشعل رهایی توسط داکتر فیض را انکار کرده و گفته است که چنین چیزی وجود نداشته است.

ازین قرار باید گفت که سازمان رهایی هنوز که هنوز است موضوع "جمهوری اسلامی" و "انقلاب اسلامی" مندرج در شماره اول مشعل رهایی را که در واقع انعکاس سیاسی رویزیونیزم سه جهانی چینی در شرایط آن روز افغانستان بود، نه تنها حل و فصل نکرده است، بلکه با شمولیت در رژیم دست نشانده اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدینش در تحقق اهداف سیاسی "مشعل رهایی" شماره اول یعنی "جمهوری اسلامی" و "انقلاب اسلامی" موفقیت به دست آورده و در خوان یغمای آن، از ولسی جرگه گرفته تا مشرانو جرگه، از شوراهای ولایتی گرفته تا لوی جرگه‌ها، از ادارات ولایات گرفته تا ادارات وزارتخانه‌ها و غیره به اندازه جثه‌اش حصه‌دار گردیده است.

در واقع سازمان رهایی از یک طرف بخشی از "جمهوری اسلامی افغانستان" را تشکیل می‌دهد و یکجا با بنیادگرایانی مثل سیاف در این رژیم شریک است و یکجا با او و امثال او از دسترخوان این رژیم می‌خورد و از طرف دیگر در صف افراد و نیروهایی مثل حامدکرزی و نهادهای به اصطلاح جامعه مدنی ساخت اشغالگران، که مثل خودش زیر بیرق رژیم "جمهوری اسلامی"

خزیده اند، علیه بنیادگرایان درون رژیم به اصطلاح مبارزه "قانونی" می‌نمایند.

در حقیقت سازمان رهایی، در زمان اشغال افغانستان توسط سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی از لحاظ خواست انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در صف واحدی با بنیادگرایان قرار داشت و در زمان کنونی اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان، نیز از لحاظ استراتژیک در صف واحدی با بنیادگرایان درون رژیم دست‌نشانده اشغالگران قرار دارد، ولی از لحاظ تاکتیکی علیه آن‌ها سروصدا و هیاهو راه می‌اندازد. نقش عملی این سروصدای میان تهی این است که افراد دارای روحیات و گرایشات ضد بنیادگرایی را، حداقل تا حد معینی، در درون رژیم "جمهوری اسلامی افغانستان" نگه می‌دارد و از قرار گرفتن آن‌ها در ضدیت با کلیت این رژیم جلوگیری می‌نماید.

هفتم --- در مورد وقاحت مزمن خواندن

"مائوئیزم" و "حزبیت مائوئیستی"

در صفحه اول "اعلامیه" گفته شده است:

«... جمعی که با وقاحتی مزمن و خستگی‌ناپذیر خود را «حزب» و «مائوئیست» می‌نامند بنا بر ابتلا به خارش حاد و لاعلاج ضد سازمان رهایی...»

درینجا از مکتب روی لومپن مآبی زبانی و بی‌عفتی کلامی مرسوم و سنتی سازمان رهایی می‌پرهیزیم و در جایش به آن می‌پردازیم.

درین شکی وجود ندارد که مائوئیزم و حزب مائوئیستی در ضدیت حاد و قاطع ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی علیه سازمان رهایی قرار دارد و نمی‌تواند قرار نداشته باشد. دلیل آن روشن و واضح است. رویزیونیزم مسلط بر سازمان رهایی چیزی نیست که مائوئیزم و حزب مائوئیستی در ضدیت بنیادی و ماهوی با آن قرار نداشته باشد. تسلیم طلبی ملی سازمان رهایی در قبال اشغالگران امپریالیست، تسلیم طلبی طبقاتی آن در قبال رژیم دست‌نشانده اشغالگران (جمهوری اسلامی افغانستان) و تسلیم طلبی ایدیولوژیک-سیاسی آن در قبال این دشمنان عمده کشور و مردمان کشور، نه تنها باید به حق مورد نفرت مائوئیست‌ها و حزب مائوئیستی قرار

داشته باشد، بلکه باید هر عنصر نسبتاً آگاه ملی-دموکرات و هر عنصر زحمتکش نسبتاً آگاه کشور نیز در قبال این تسلیم طلبی ملی و طبقاتی ننگین، وطن‌فروشانه و ضد انقلابی انزجار عمیق داشته باشد.

از جانب دیگر، سازمان رهایی نیز «وقاحت مزمن و خستگی‌ناپذیر» ما را درین نمی‌بیند که ما حزب نیستیم ولی خود را حزب می‌نامیم؛ یا "مائوئیست" نیستیم ولی خود را مائوئیست می‌نامیم. این سازمان به‌مثابه یک سازمان رویزیونیست و تسلیم طلب ملی و طبقاتی، نمی‌تواند ماهیت ضد مائوئیستی و ضد حزبیت مائوئیستی خود را پنهان نگه دارد، بلکه هر قدر بکوشد باز هم این ماهیت ضد مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی، ضد انقلابی و ضد ملی خود را تبارز می‌دهد. در واقع به همین دلیل است که این سازمان نخواست- و نتوانست- در طول زمان بیشتر از یک‌ونیم دهه اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده اشغالگران، حتی یک اعلامیه مختصر علیه این دشمنان عمده کشور و مردمان کشور انتشار دهد؛ ولی خواست- و توانست- یک اعلامیه ۵ صفحه ای پر از فحش و دشنام و رکیک‌گویی‌های لومپنانه در ضدیت با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر سازد. آیا این حرکت بدین معنا نیست که خصومت مندرج در اعلامیه این سازمان علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مقایسه با خصومتش علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده اشغالگران صد چندان است.

بالتر از آن باید تأکید کرد که سازمان رهایی علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سایر مائوئیست‌ها به شدت خصومت می‌ورزد، ولی علیه اشغالگران و رژیم "خصومت مصومتی" ندارد، چرا که در دسترخوان خون آلود آنان شریک است؛ در غیر آن هیچ دلیلی ندارد که

با اشغال‌گران امپریالیست حاضر در کشور و رژیم دارای قدرت پوشالی در کشور سال‌های سال از در دوستی و رفاقت در آید، ولی علیه کسانی که آن‌ها را تماماً «چپ‌های متظاهر و بی‌عمل» و فراری به «غرب» و بدین معنا بی‌خطر وانمود می‌سازد، عکس‌العملی نشان دهد که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران را عملاً لایق آن نمی‌داند.

زبان بددهن خاموش بهتر

زبان خوش‌سخن پر جوش بهتر

کلام بی‌عفت و زبان لومپنانه سازمان‌های، نه تنها در اعلامیه اول سرطان ۱۳۹۵ اش، بلکه تقریباً در تمامی نوشته‌هایش، مایه ننگ و باعث شرم ادبیات دری در کل و ادبیات سیاسی افغانستان به‌طور خاص، و به ویژه ادبیات سیاسی چپ افغانستان، است. در واقع کلام و زبان بی‌ادبانه و رکیک و پر از فحش و دشنام و لومپنانه این سازمان انعکاس ادبی رویزیونیسم و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی مسلط بر آن است و باید به همین معنا آماج مبارزه انقلابی پرولتری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی قرار بگیرد.

جالب است که «اعلامیه» متن خود را «توضیحی گذرا و نخستین آخرین» می‌خواند و اعلام می‌نماید که: «بحث محثی با چپ‌های متظاهر و بی‌عمل... نخواهد داشت.»

باشد!

زبان بددهن خاموش بهتر!

اما پیش‌شرط گذاری‌های «اعلامیه» برای ادامه بحث جالب‌تر است: «مگر

اینکه ... اینان تمام چرک و چتلی و تهمت و فحاشی بر ما را از سرو روی خود سترده، هیروئین اقامت در غرب را ترک گفته ... و با اراده راستین به سرزمین ... خود برگردند تا در جریان مبارزه ضد امپریالیسم و دلالان اش، مبارزه شان علیه "سازمان‌های" ارج و احترامی کمایی نماید.»

مباحثات حزب علیه سازمان‌های چه در بحث‌های دو جانبه رویاروی و چه در بحث‌های مندرج در صفحات "شعله جاوید" هیچ تهمت و فحاشی‌ای را در بر ندارد، بلکه مباحثات اصولی‌ای است که صراحت و رک و راستی خصلت اجتناب‌ناپذیر آن است. مثلاً تیوری رویزیونیستی سه جهان در شماره اول مشعل‌رهایی به صراحت تیوریزه شده است و به همین جهت حزب، داکتر فیض را که در زمان انتشار آن، شخص اول سازمان‌رهایی بوده است یک رویزیونیست سه جهانی می‌داند و این موضوع را صریحاً اعلام می‌نماید. اما نه تنها سازمان‌رهایی بلکه حتی کسی مثل نماینده ارشد این سازمان در بحث‌های دوجانبه با حزب، که خود صریحاً اعلام می‌کند که به نظر او تیوری سه جهان یک تیوری رویزیونیستی است، وقتی می‌شنود که حزب، داکتر فیض را رویزیونیست می‌خواند برآشفته می‌شود، موضع حزب را «تهمت و فحاشی» می‌خواند و بدتر این‌که رفیق ما، و در واقع کل حزب، را تهدید به «برخورد لومپنانه» می‌کند. آیا بحث رویزیونیسم می‌تواند چیزی باشد که بخاطر حسن نیت نشان‌دادن به طرف مقابل، در مباحثات کنار گذاشته شود و رویش سرپوش گذاشته شود؟ نه هرگز!

مباحثات رویاروی حزب علیه سازمان‌های در داخل کشور صورت گرفته و مباحثات مطروحه حزب در "شعله جاوید" نیز از طریق پخش وسیع آن در داخل کشور در واقع مباحثاتی در داخل کشور است. به همین جهت این مبارزه علیه سازمان‌های، هم از لحاظ مضمون ایدئولوژیک - سیاسی خود و هم از لحاظ میدان جغرافیایی اصلی اش، از «ارج و احترام» لازمه و وسعت مورد لزوم برای خود برخوردار است و هیچ نیازی به راجستر کردن آن در دیوان رویزیونیستی و

تسلیم طلبانه سازمان‌های وجود ندارد!

ازین جهت با وجودی که سازمان‌های به علت عدم موضع‌گیری روشن در قبال تضاد عمده، دشمن عمده و مبارزه عمده در کشور، در واقع از میدان مباحثات رویاروی با حزب و محک زدن هم‌دیگر در میدان‌های مبارزاتی عملی فرار کرد، حزب مباحثات تیوریک علیه آن سازمان را در صفحات "شعله جاوید" پیش برد. حالا هم اگر این سازمان فقط به انتشار دشنامنامه اول سرطان ۱۳۹۵ خود در قبال حزب اکتفا کند و بعد از آن نخواهد و نتواند مبارزات تیوریک علیه حزب را پیش ببرد، ما دامن این مبارزات را رها نمی‌کنیم و آن را تا گوشه‌گوشه کل جنبش چپ کشور و خود سازمان‌های و توده‌های مبارز پیشرو در داخل کشور و همچنان در خارج از کشور خواهیم رساند.

زبان خوش‌سخن پر جوش بهتر!

بدین وسیله تمامی واحدهای حزبی و تمامی فعالین حزب فراخوانده می‌شوند تا فعالانه درین مبارزات سهم بگیرند. شماره ویژه ای از "شعله جاوید" به نوشته‌ها و مباحثات واحدها و فعالین حزب علیه سازمان‌های و به ویژه علیه اعلامیه اول سرطان آن سازمان اختصاص می‌یابد. امیدواریم این شماره ویژه "شعله جاوید" هرچه زودتر منتشر گردد. بنابراین واحدها و فعالین حزب باید هرچه زودتر اسناد مربوطه شان درین مورد را در اختیار "شعله جاوید" قرار دهند.

متن کامل سند «سازمان رهایی افغانستان» از روی اصل سند پنج صفحه ای خودشان باز تایپ گردیده که نظر به تغییر فونت و ابعاد کاغذ اینجا به دو صفحه (A۴) تقلیل یافته است. (لینک منبع ذیلا درج میگردد)

http://a-l-o.maoism.ru/alo_and_maoists_persian_jun22_2016.pdf

ضمیمه

«سازمان رهایی افغانستان» و کاریکاتورهای «مائوئیست»

چند ماه قبل جمعی که با وقاحتی مزن و خستگی ناپذیر خود را «حزب» و «مائوئیست» می نامند بنابر ابتلا به خارش حاد و لاعلاج ضد «سازمان رهایی» برای هزارویکمین بار علیه ما دهان چاک داده اند که کماکان آن را باید نادیده می گرفتیم. منتها این بار هیاهو همراه بزرگسازای این دروغ است که ما با دو تن از آنان «رسمًا» بحث داشته ایم. چون انتشار موضوع توسط «مائوئیست» های مجازی موجب شگفتی خشمگین تعدادی از رفقا و دوستان در داخل و خارج گردیده، توضیحی گذرا و نخستین و آخرین را لازم دیدیم.

قبل از همه، متأسفانه واقعیت دارد که فردی از یک واحد سازمان با حرکت از خواست تفننی و پس گوش انداختن کامل موضع روشن سازمان، به جای رسیدگی به امور تشکیلاتی و چند صفحه مطالعه، وقتش را با آن دو نفر هدر داده است. اما می پذیریم که نه ندامت و انتقاد از خود شدید آن رفیق و نه این یادداشت نخواهد توانست چندان از آزردهی بحق رفقا بکاهد. از تکاب اشتباه در اثر بی بضاعتی تئوریک یا کم تجربگی در مواجهه با پدیده ای ناآشنا یک مسئله است اما اینگونه اشتباه مخبط مانند از یاد بردن هویت آدمها مسئله ایست که کم ناراحت کننده نمی باشد و قابل فهم است که رفقا آن را با تندترین الفاظ بکوبند. مع الوصف، نکته اساسی اینست که موضع «سازمان رهایی» در برابر «چپ» نماهایی که در جلوه فروشی «سرخ» و کینه ورزی به «سازمان رهایی» با یکدیگر در مسابقه اند چه از جنس «مائوئیست» های مسخ شده، چه از جنس «عمدتاً مائوئیست» و چه آنانی که خود را «هوادار» سازمان رهایی می نمایند ولی دهان به لجن پاشی به عظمت رفیق اکرم یاری می آیند یا آنانی که برای خود «شبنامه» می نویسند و بعد با بیشرمی کم ماندی ضمن روده درازی باورنکردنی در رد آن، خوانندگان را از «قدرت» لچکی و اسهال قلمی اش می ترسانند، و ... همان است که بود. چنانکه در نشریه داخلی «گرنش از چپ مقابل بنیادگرایان» (۱۳۷۱) آمده:

«اینان اگر ازین خصمانه تر و خاینانه تر به ما بتازند، سازمان ما به آنان جواب نخواهد گفت. اولاً به این دلیل که در امر مبارزه ناصادق و غیر جدی اند و ثانیاً به این دلیل که ما نیرو و آتش مبارزه خود را پراکنده نمی سازیم. و نیز معتقدیم که نباید مگس را به توپ بست.»

مکرراً، چرا ما به اینان وقتی ننهاد و آنان را به قول احمد شاملو شایسته هجو هم ندانسته و هرگز حاضر نخواهیم بود در «بزم ایدئولوژیک» شان شرکت کنیم؟ زیرا غیر از آنچه که در نقل بالا تذکر رفته، ما اینان را «چپ» های لفاظ بیمایه و بی عمل می شناسیم که حتی در همان غرب از پرداختن به کاری موثر افشاگرانه ضد امپریالیستی و بخصوص ضد جنایتکاران بنیادگرا وحشت دارند و می لنگند؛ اینان اسباب شرمساری انقلابیون افغانستان و لکه هایی بر شناسنامه‌ی پرافتخار «شعله جاوید» اند. دوباره می گوئیم اینان فقط و فقط زمانی جدی گرفته خواهند شد که از سوسیال سرگردان بودن و چسباندن فرصت طلبانه خود به این و آن سازمان ایرانی یا غربی بلا تکلیف، یکبار و برای همیشه استعفا دهند و حضوری نسبتاً ملموس در داخل سرزمین جهنمی شده و مردم در منگنه‌ی افغانستان بیابند که کارد امپریالیزم و سگ هایش از استخوان شان تیر شده است. در عینحال اینان باید از دشنام های پست خادی و روسپی وار خود علیه رهبران جانباخته‌ی معاذر بخواهند، عذر بخواهند از اینکه گفتند داکتر فیض به علت اختلافات درونی سازمان آنهم بر سرپول، زیر ساطور گلبدین رفت؛ سازمان وابسته به «آی.اس.آی» و «سی.آی.ای» است؛ و ...

باید یاد آور شد که ما همواره خودمحور بینی و سازمان پرستی را انحرافی ضد انقلابی انگاشته ایم. سالها قبل حسین نام از «هسته انقلابی ...» که خواستار دیدار با ما شد پاسخ دادیم که تنها در صورتی با او خواهیم دید که ابتدا دوسیه خیانتش به «ساما» را یکطرفه کند طوری که قناعت رفقای «ساما» فراهم گردد. برای ما کم اتفاق نیفتاده که افرادی بریده از یک جمع به پیوستن به سازمان ابراز تمایل کرده اند اما فوری مورد «استقبال» قرار نگرفته و راهنمایی لازم شده اند تا به آگاهی و تجربه خود افزوده و حتی الامکان سهمی در تقویت گروه خود بگیرند. یک فرد یا جمع با حداقل شرافتمندی و احساس مسئولیت مارکسیستی از خالی کردن چننه اتهام و هتاک‌های خاینانه علیه «سازمان رهایی»

که حتی مردان و خودفروختگانی نظیر اعظم دادفر، نجیب روشن و رنگین سپینا هم آنها را بر زبان نرانده اند، باید عذاب وجدان کشیده و بر خود بلرزند. ولی دیربست تجربه ثابت نموده که آنانی که جرئت پیکار انقلابی در افغانستان را به خود ندهند، به این آگاهی هم نخواهند رسید که با آلودن دهان با دشنام و اتهام زدن به «سازمان رهایی» افتخار و فایده ای نداشته بلکه تنها سوراخی دیگر از دنائت، حقارت و منش خادی و واواکی را بر جبین شان خواهد افزود.

همین جا باید تاکید نمود که نه در گذشته و نه حال غرض هیچگاه «گلگی» از «چپ» نماها نبوده است که آنان را معذور می پنداریم. چگونه از کسانی می توان شکوه کرد که مثلاً وقتی عناصری مشکوک و راسترو از سازمان طرد شدند و ضمن مردارخوری های خادی بر ضد سازمان، بر شخصیتی مثل ملالی جويا این دلیرترین، رساترین و جهانی ترین فروش ضدامپریالیزم و مزدوران مذهبی و غیر مذهبی اش از تندور افغانستان، نیز با «ران خلیلزاد» تاختند، بیماران گوناگون ضد «سازمان رهایی» بدون هیچ تحقیق و تأملی گویی بخت همواره شوریده‌ی شان ناگهان شکفته، دیوانه وار به رقص درآمده مستان و با تمام توش و توان به مشاطه گری طردشدگان مذکور شتافته و مزده می دادند که با شنیدن خبر انحلال «سازمان رهایی»، خینه مالی نهایی خود را انجام دهند. انتقاد مسئولانه از ملالی جويا خوبست اما انتقاد با ران خلیلزاد در دست و در حلق، حد اعلاي بیشراستی و فرومایگی و برخوردی خایانه است که آن را حتا دموکرات های مبارز ننگ تلقی می کنند چه رسد به آنانی که خود را «مائوئیست» و «عمدتا مائوئیست» و ... رکلام می نمایند.

چرا چنین است؟ چرا «مائوئیست» های بدخوی هشت آتسه از شروع تا امروز در قعر این خفت ها دست و پا می زنند؟ چرا به جای تمرکز بر شناخت افغانستان و سازماندهی و تبلیغ و ترویج و افشاگری - «تدارک جنگ خلق» پیشکش شان، به چند رانده شده‌ی متعفن چوبک زده نام شان را کشمش مانده و از تصور پایان کار «سازمان رهایی» شادی مرگ می شوند؟ زیرا اینان وظیفه و مشغله ای انقلابی برای خود نمی شناسند؛ زیرا فکر می کنند همینکه پاچه ها را برزده و با کلاهی مائوئیستی بر سر، در کنار برج ایفل و آبشار نیاگارا بر ضد «سازمان رهایی» قوله بکشند و صفحات انترنتی‌ای هم با پیروی از هدایات واصف باختری، کاظم کاظمی، سمیع حامد و سایر صیغه های ادبی «ولایت فقیه» ۱ مملو از اصطلاحات رسانه های رژیم ایران راه بیندازند، برای این و آن سازمان چپ از دنیا بی خبر و دولتهای غربی «مطرح» شده و از همه مهمتر به کسب پناهندگی و امتیازهایی در یک کشور غربی نایل می آیند. بلی حتما نایل می شوند چون دولت های امپریالیستی می دانند که بهترین راه خنثی کردن روشنفکران چپ کشورهای وابسته، نگهداری دایمی آنان در شرایطی بهر حال از جهاتی بهشت گونه (مخصوصاً برای روشنفکران خلموک ناآگاه و بی شخصیت و بی عزت و حقیر وطنی) است تا هیچگاه به یاد خواهرک ها و برادرک ها و مادرک های شان نیفتند که زیر چشم امریکا و متحدان و رژیم پویشی گرفتار تجاوز جلاخان طالبی و داعشی و جهادی گردیده، سربریده یا آورده می شوند، تکان خورده و آهنگ رفتن به داخل برای کار انقلابی را کنند.

نه رفقا، مطمئن باشید تا زمانی که پیمان سازمان شما به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، انتقام شهیدان و خون تبسم ها، اباسین ها، رخشانه ها، صایمه ها، الیاس ها، شکیلاها و برجاست، بحث محثی با «چپ» های متظاهر و بی عمل و به قول منوچهر هزارخانی «مفعولان تاریخ» نخواهد داشت مگر اینکه به احتمالی بسیار بعید اینان تمام چرک و چتلی تهمت و فحاشی بر ما را از سر و روی خود سترده، هیرویین اقامت در غرب را ترک گفته - که می دانیم دل کندن شان از غرب سخت تر از دور شدن فرزندی شیرخوار از مادر خواهد بود- و با اراده ای راستین به سرزمین جهادی و طالبی و «سیا» زده‌ی سوخته‌ی خود برگردند تا در جریان مبارزه ضد امپریالیزم و دلالان روشنفکر و غیر روشنفکرش، مبارزه شان علیه «سازمان رهایی» ارج و احترامی کمایی نماید.

مجدداً از این رویداد آزاردهنده از همه دوستداران سازمان عذر خواسته و دقت و حساسیت اصولی شان را می ستاییم.

سازمان رهایی افغانستان

۱ سرطان ۱۳۹۵ (۲۲ جون ۲۰۱۶)

۱- چندقاهه «مائوئیست» ها در حالی که از داشتن ارتباط با برخی سازمان های خارج نشین ایرانی فخر می فروشند همانطوری که اکرم عثمان، سیاهسنگ، و غیره اعضای «انجمن ادبی» در کمال رذالت از تقبیح فتوای ترور خمینی علیه سلمان رشدی ابا ورزیدند، «مائوئیست» های قهار هم در هیچ جایی و هیچ فرصتی از سازمان های چپ ایرانی نخواستند که اسماعیل خوبی، پرویز خایفی، علی صالحی، و چند شاعر دیگر را به جرم ننگ آلود شعرسرایی برای احمدشاه مسعود و لطیف پدram شکنجه گر، رسوا و محکوم کنند. البته این توقع از گریزی هایی که معلوم نیست اصلاً شعور و کله‌ی درک اهمیت این مسایل را داشته باشند، بسیار اضافیست. لاشخور و شکار؟

نارندرا مودی

از هم‌کاری نظامی با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و رژیم پوشالی

تا افتتاح "بند دوستی افغان - هند"



اخیراً حکومت تحت رهبری نارندرا مودی در هند، این حکومت فاشیستی هندو، موافقه کرده است که پای‌گاه‌های نظامی بحری و هوایی هند را برای لنگراندازی، سوخت‌گیری مجدد، ترمیم و سایر مقاصد لوجیستیکی در اختیار کشتی‌ها و طیارات جنگی امریکایی قرار دهد. این موافقه نظامی هند با امریکا در واقع اتحاد نظامی سه‌جانبه میان امریکا، جاپان و استرالیا در منطقه آسیا-پاسیفیک را به یک اتحاد نظامی چهارجانبه میان امریکا، هند، جاپان و استرالیا در این منطقه مبدل ساخته است.

شکل‌گیری این اتحاد نظامی چهارجانبه امپریالیستی و ارتجاعی توسعه طلبانه در منطقه آسیا-پاسیفیک به معنای تشدید و گسترش زورگویی‌ها و تجاوزات امپریالیستی و ارتجاعی توسعه‌طلبانه علیه کشورها، ملل و خلق‌های تحت ستم منطقه است و مشخصاً افغانستان را نیز در برمی‌گیرد. بی‌جهت نیست که تقریباً بلافاصله بعد از شکل‌گیری موافقه هم‌کاری نظامی میان امریکا و هند، دولت امریکا از کاهش نیروهای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان صرف‌نظر کرد، نیروهای اشغال‌گر امریکایی هم‌کاری در میدان جنگ با قوای پوشالی رژیم دست‌نشانده را گسترش دادند و حملات هوایی بالای مناطق مختلف افغانستان را شدت بخشیدند.

بی‌گمان یکی از دلایل مشخص دیگر شکل‌گیری هم‌کاری نظامی میان دولت‌های هند و امریکا و شرکای جاپانی و استرالیایی اش، تدارک چینی سرکوبگرانه امپریالیستی و ارتجاعی علیه گسترش جنگ‌خلق در هند و فلپین و جلوگیری از برپایی جنگ‌های انقلابی دیگری در کشورهای منطقه وسیع آسیا-پاسیفیک است. بخصوص دولت ارتجاعی هند از چند سال به این‌طرف مداوماً تأکید کرده است که جنگ‌خلق تحت رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست) در آن کشور بزرگ‌ترین تهدید امنیتی برای

منزوی ساختن دولت پاکستان و قرار دادن آن دولت در موقعیتی شبیه به موقعیت دولت کوریای شمالی حرف می‌زند. این در حالیست که روابط سیاسی و نظامی میان دولت‌های چین و پاکستان بسیار گسترده و عمیق است، به نحوی که دولت و اردوی پاکستان را باید یکی از دوستان و هم‌کاران بسیار نزدیک دولت و اردوی چین به حساب آورد. البته دولت پاکستان در گذشته قادر بوده است در عین حفظ و گسترش روابط نزدیک با دولت چین، مناسباتش را با دولت امریکا نیز حفظ نموده و گسترش دهد. اما در آن زمان دولت هند عمدتاً در نزدیکی با سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی قرار داشت و ازین بابت نمی‌توانست مشکلاتی برای دولت پاکستان به وجود بیاورد. اما در حال حاضر نه تنها رقابت‌های چین و امریکا تشدید یافته، بلکه هند نیز جبهه بدل کرده و در پهلو امریکا قرار گرفته است. بنابراین واضح است که مناسبات میان دولت‌های امریکا و پاکستان شدیداً تحت فشار قرار گرفته است.

درواقع باید گفت که دولت ارتجاعی پاکستان وضعیت ویژه ای دارد. این دولت که بطور دایمی از سوی دولت هند مورد تهدید قرار دارد، محور سیاست خارجی اش را ضدیت با دولت هند تشکیل می‌دهد. بنابراین در حالتی که دولت هند در هم‌کاری نظامی با

دولت هند محسوب می‌گردد. پولیس دولت هند بخاطر سرکوب این بزرگ‌ترین تهدید امنیتی از چندین سال به‌این‌طرف از آموزش‌ها و هم‌کاری‌های موساد اسرائیل برخوردار می‌باشد. موساد اسرائیل تمامی خشونت‌ها و سرکوب‌گری‌های اسرائیلی علیه مبارزین فلسطینی را به قطعات ویژه پولیس هند آموزش می‌دهد و تمامی وسایل مورد نیاز این سرکوب‌گری‌ها را در اختیارش قرار می‌دهد.

اما از جانب دیگر، شکل‌گیری این هم‌کاری نظامی چهارجانبه میان دولت‌های امریکا، هند، جاپان و استرالیا، که دولت‌های ارتجاعی کوچک‌تر دیگری مثل کوریای جنوبی، تابوان، تایلند، فلپین و غیره را نیز ضمیمه با خود دارد، علیه دولت چین قرار دارد که اخیراً توسعه‌طلبی‌هایش بطرف جنوب شرق چین گسترش یافته و کل بحیره جنوبی چین را در بر گرفته است. زمانی سوسیال‌امپریالیزم شوروی از سه سمت شمال و جنوب و غرب چین را تحت فشار گاز انبری محاصره نظامی قرار داده بود. حالا این سیاست را امپریالیزم امریکا در پیش گرفته و فشار نظامی گاز انبری در منطقه آسیا‌پاسیفیک از دو سمت شرق و جنوب علیه چین به وجود آورده است.

در عین حال نزدیکی نظامی دولت هند با دولت امریکا بطور خاص متوجه دولت پاکستان نیز هست. سخن‌رانی اخیر مودی صدراعظم هند در کنگره امریکا، که با استقبال گرمی از طرف کنگره‌چیان امریکایی مواجه شد، نشان داد که دولت هند بطور خاص در صدد منزوی ساختن دولت پاکستان، به عنوان دولت حامی تروریزم، است. او‌باما رئیس‌جمهور امریکا نیز از امکان

دولت امریکا قرار گرفته است، دولت پاکستان نمی‌تواند عمدتاً در طرف مقابل این همکاری نظامی قرار نداشته باشد؛ اما در عین حال به سختی تلاش خواهد کرد که فاصله اش با دولت امریکا افزایش نیابد یا حداقل وسیعاً افزایش نیابد.

در یک سطح وسیع‌تر، اتحاد نظامی چهارجانبه امپریالیستی- ارتجاعی در منطقه آسیا- پاسیفیک، با جنگ‌های امپریالیست‌های امریکایی و شرکای اروپایی‌شان در خاورمیانه و جنگ‌های دولتهای ارتجاعی عربی و ترکیه در منطقه خلیج و کل خاورمیانه عربی مرتبط است و در نهایت بصورت مستقیم و غیرمستقیم با پیمان نظامی ناتو و سرگرمی‌های جنگی تجاوزکارانه‌اش در افریقا و هم‌چنان سرگرمی‌های نظامی‌اش در اروپا وصل می‌شود. ازین جهت اتحاد نظامی چهارجانبه مذکور نه تنها در چنین سطح وسیعی بصورت مستقیم و غیر مستقیم علیه منافع و مبارزات خلق‌های این مناطق قرار دارد، بلکه تضادهای امپریالیستی و ارتجاعی در تمام این مناطق وسیع را نیز دامن می‌زند. به همین جهت، بلوک‌بندی سیاسی و نظامی امپریالیستی و ارتجاعی طرف مقابل آن در سطح وسیع‌تر شامل دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی روسیه و چین و شرکای کوچک‌ترشان مثل جمهوری اسلامی ایران، دولت سوریه و غیره است.

در واقع در متن این اوضاع و احوال در سطح کل مناطق فوق‌الذکر است که باید به همکاری‌های دولت ارتجاعی هند با رژیم دست‌نشانده در افغانستان نگاه کرد و نه بصورت مجرد و صرفاً بر مبنای "نیت خیر" دولت هند در قبال افغانستان و مردمان آن، و آن هم "نیت خیر" یک دولت فاشیستی هندو که رهبرش "مودی" در کل شبه قاره هند به "ابوبکر البغدادی هند" معروف است و تا حال چند بار رهبری کننده قتل عام توده‌های مسلمان هند در جریان تصادمات فرقه بی‌هندو- مسلمان در آن کشور بوده است.

دولت هند یکی از دولت‌های اصلی کمک‌کننده در برنامه‌های بازسازی مستعمراتی افغانستان است و تا حال به این برنامه‌ها بیشتر از ۲ میلیارد دلار کمک رسانده است. سرک دلارام- زرنج، ساختمان جدید پارلمان رژیم و بند سلما در هرات، معروف به بند

دوستی افغان- هند، از جمله پروژه‌های بزرگی است که به کمک دولت هند اعمار گردیده و به بهره برداری سپرده شده است. بالمقابل هند امتیازات بزرگ اقتصادی در افغانستان بدست آورده است که برجسته‌ترین آن را می‌توان امتیاز استخراج معدن آهن حاجیگک کوه بابا محسوب نمود. این معدن یکی از معادن بزرگ آهن در جهان محسوب می‌گردد و اگر بصورت مستقلاً مورد بهره برداری قرار بگیرد به تنهایی قادر خواهد بود احتیاجات چند هزار ساله مواد خام مورد احتیاج صنایع آهن و فولاد پیشرفته در افغانستان را تأمین نماید. مسلم است که طبق قرارداد موجود، منافع اصلی بهره برداری از این معدن بزرگ را سرمایه داران هندی و دولت هند خواهند ربود.

چند روز قبل از افتتاح بند سلما توسط مودی و اشرف غنی، قرارداد همکاری برای توسعه بندر چاه بهار ایران و بهره برداری تجارتي مشترک از آن میان مودی، اشرف غنی و رئیس جمهور ایران به امضا رسید. طبق این قرارداد قرار است هند سرمایه گذاری عظیمی درین بندر به عمل آورد که در نهایت نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار خواهد رسید. این سرمایه گذاری عظیم هند در رقابت با سرمایه گذاری عظیم چین در بندر گوادر پاکستان صورت می‌گیرد و هدف از آن راه یافتن هند به بازارهای آسیای میانه و قفقاز از طریق راه‌های ترانزیتی ایران و افغانستان است. بدین طریق هند راه ترانزیتی مستقیم پاکستان- افغانستان به آسیای میانه را، که بنا به مانع‌تراشی‌های دولت پاکستان برایش غیر قابل استفاده است، دور خواهد زد.

مودی در جریان سفر برای امضای این قرارداد و در همان تهران همکاری نظامی میان دولت هند و رژیم پوشالی کابل را توسعه داد و توسعه بیشتر آن را در آینده نیز وعده داد و بدین طریق نشان داد که میان همکاری‌های نظامی دولت هند و دولت امریکا و کمک‌های نظامی دولت هند با رژیم پوشالی رابطه مستقیمی وجود دارد؛ هم‌چنان که میان کمک‌های اقتصادی و کمک‌های نظامی دولت هند به رژیم پوشالی نیز رابطه مستقیمی وجود دارد.

شکی نیست که استفاده از مسیر ترانزیتی چاه‌بهار مساعدت‌هایی برای تجار افغانستانی و کاهش وابستگی شدید آن‌ها به بندر کراچی پاکستان به وجود خواهد آورد و من جمله صادرات افغانستان به هند را توسعه خواهد داد. بر علاوه فعال شدن مسیر ترانزیتی چاه بهار- افغانستان- کشورهای آسیای میانه، از بابت حق‌العبور اموال تجارتي مبالغی برعوايد گمرکات افغانستان خواهد افزود. اما زمانی که معدن آهن حاجیگک مورد بهره‌برداری قرار بگیرد، دیگر مواد اصلی صادرات افغانستان به هند را تولیدات همین معدن تشکیل خواهد داد که در مقایسه با آن صدور میوه‌جات تازه و خشک افغانستان به هند

و حتی حق‌العبور اموال تجارتي هند و کشورهای آسیای میانه به هم‌دیگر از مسیر افغانستان رقم کوچکی خواهد بود. به این اعتبار مسیر ترانزیتی چاه‌بهار عمدتاً مسیر غارت تولیدات معدن حاجیگک توسط سرمایه داران و دولت هند خواهد بود.

اخیراً مودی در جریان یک سفر به قطر چندین قرارداد اقتصادی بزرگ با دولت قطر به امضا رساند. قطر از قبل به صادرکننده اصلی گاز مایع به هند مبدل شده بود. این مراودات اقتصادی وسیع میان هند و قطر نیز بخشی از همان صفبندی امریکایی- هندی فوق‌الذکر به شکل صفبندی امریکایی- هندی- عربی، شامل بخشی از دولت‌های ارتجاعی عربی نزدیک به دولت امریکا در منطقه خلیج، است.

ائتلاف دولت‌های ارتجاعی عربی خلیج تحت رهبری دربار سلطنتی سعودی در واقع به امید دریافت پشت‌گرمی نظامی اردوی پاکستان، جنگ در یمن را آغاز نمود. در یک نمونه نه‌چندان مشابه تاریخی دیگر، اردوی شاهان‌شاهی ایران به کمک سلطان قابوس شتافته بود و با حمله بر ظفار سلطنت او بر کشور عمان را تأمین کرده بود. اما این بار در رابطه با پاکستان و اردوی آن کشور، امید سرمایه گذاری هنگفت چین در پاکستان کار خود را کرد و اردوی پاکستان، که در واقع یکی از مدافعین اصلی این سرمایه گذاری است، موضوع سهم‌گیری در جنگ یمن به نفع دربار سلطنتی سعودی و شیخ نشین‌های متحدش را به پارلمان پاکستان برد و پارلمان نیز پس از چندین روز جنجال و پرخاش، سهم‌گیری نظامیان پاکستان در جنگ مذکور را رد نمود. البته سعودی‌ها مزدوران قراردادی پاکستانی شامل در اردوی سلطنتی سعودی را در جنگ مذکور شامل ساختند، اما آن‌ها نتوانستند کار چندانی از پیش ببرند. در نتیجه جنگ به درازا کشید و پس از چند سال هنوز هم ادامه دارد.

در همان زمان انکار پاکستان از همکاری نظامی با دوستان سابق عربی اش در جنگ یمن، شیخ نشین قطر سوگند خورده بود که انتقام این برخورد "غیر دوستانه" پاکستان را خواهد گرفت. اما "خیز پیشک تا بام کاهدان است." شیخ نشین قطر از مدتی به این طرف به دوست عربی اصلی دولت توسعه طلب هند در منطقه خلیج مبدل شده است تا گویا بدین طریق انتقام برخورد "غیر

دوستانه" را از دولت و اردوی پاکستان بگیرد.

زمانی که مودی فاشیست برای افتتاح "بند دوستی افغان- هند" به افغانستان آمد، استقبال خوبی از وی به عمل آمد، بخصوص در هرات. یقیناً بخشی از این استقبال خوب توسط رژیم دست‌نشانده برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی شده و توسط ثناگویان رژیم دست‌نشانده اجرا گردید، اما در عین حال تعدادی از توده‌های متوهم نیز در آن سهم داشتند. زیرا اعمار این بند از لحاظ تأمین یک‌مقدار برق مورد نیاز اهالی ولایت هرات، بخصوص شهریان هرات، و کارخانه‌جات صنعتی در هرات و هم‌چنان تأمین آب برای زمین‌های زراعتی نسبتاً وسیع ولایت هرات مفید است و تا حد معینی باعث شگوفایی تولیدات صنعتی و زراعتی در هرات خواهد شد.

بدین طریق رژیم دست‌نشانده فرصت یافت که از تکمیل اعمار این بند و به بهره‌برداری سپرده شدن آن به نفع خود سوء استفاده نماید، در حالی که اعمار این بند در سال ۱۳۵۶ یعنی در زمان به اصطلاح ریاست جمهوری داودخان روی دست گرفته شده بود و تا آخر آن حکومت در حدود ۱۰٪ کار آن نیز پیش‌رفته بود و هم‌چنان فیصدی دیگری از کار آن بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ در همان سال پیش رفت. اما از آن زمان تا چند سال قبل کار آن به تعطیل کشید و وسایل و تجهیزات موجود در ساحهٔ بند در طول چندین سال به غارت رفت. بنابراین نه پلان و نقشهٔ این بند توسط رژیم دست‌نشانده روی دست گرفته شده و نه شروع کار آن. با وجود این در طول مدت حیات پانزده سالهٔ رژیم دست‌نشانده، که گویا بیشتر از ۱۰۰ میلیارد دالر در برنامه‌های بازسازی مستعمراتی افغانستان به مصرف رسیده است، بند سلما یگانه بندی است که با مصرف کمتر از ۳۰۰ میلیون دالر، یعنی ۰.۳٪ مجموع پول‌های مصرف‌شده در برنامه‌های بازسازی مستعمراتی کشور، تازه به بهره‌برداری سپرده شده است.

طبق احصائیه‌های خود اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده مجموع آب‌های سطحی افغانستان سالانه ۷۵ میلیارد متر مکعب آب است که از آن جمله صرفاً ۲۳ میلیارد متر مکعب آن مورد بهره‌برداری زراعتی قرار می‌گیرد و ۵۲ میلیارد متر مکعب آب باقیمانده مفت و مجانی به کشورهای همسایه سرازیر

می‌گردد. تقریباً به همان تناسب زمین‌های قابل کشت افغانستان در مجموع هفت میلیون و پنجمصد هزار (۷۵۰۰۰۰۰) هکتار زمین یعنی کمی بیشتر از ۱۱.۵٪ تمام قلمرو افغانستان را تشکیل می‌دهد که از آن جمله صرفاً دوونیم میلیون (۲۵۰۰۰۰۰) هکتار آن یعنی کمتر از ۴٪ مجموع قلمرو کشور زیر کشت است و پنج میلیون هکتار دیگر آن که بیشتر از ۷٪ مجموع قلمرو کشور می‌شود، به دلیل بی‌آبی، بکر و بایر باقی مانده و تا حال استفادهٔ زراعتی ندارد. با بهره‌گیری از بند سلما بیشتر از ۷۵۰۰۰ هکتار زمین تازه، یعنی یک‌صدم مجموع زمین قابل کشت در افغانستان، زیر کشت می‌رود. اگر برای یک خانوادهٔ زراعت پیشه، دو هکتار یعنی ۱۰ جریب زمین را در نظر بگیریم، این زمین قادر خواهد بود برای سی و هفت هزار و پنجمصد (۳۷۵۰۰۰) خانوادهٔ دهقانی زمینۀ اشتغال و امرار معاش را تأمین نماید. بنابراین چنانچه تمامی آب‌های سطحی افغانستان مهار گردد و در داخل کشور مورد بهره‌برداری زراعتی قرار بگیرد، زمین‌های قابل کشت در افغانستان توسط این آب‌ها قادر است برای سه میلیون و هفت صد و پنجاه هزار (۳۷۵۰۰۰۰) خانوادهٔ دهقانی، از قرار هر ده جریب زمین برای یک خانواده، زمینۀ اشتغال و امرار معاش را تأمین نماید که اگر یک خانواده را طور اوسط پنج نفر در نظر بگیریم، مجموع آن کمی کم‌تر از بیست میلیون (۲۰۰۰۰۰۰۰) نفر می‌گردد و به این ترتیب بیکاری و عدم‌اشتغال از کشور رخت بر می‌بندد.

با توجه به این امکانات بالقوهٔ عظیم انکشاف زراعت در کشور، پیشرفت یک فیصدۀ رژیم دست‌نشانده، در طول پانزده سال حیات ننگین گذشته‌اش، آن‌هم با استفاده از یک پروژهٔ سدسازی رژیم‌های قبلی، یک پیشرفت سنگ‌پشت‌وار هم نیست. بنابراین اولاً مسلم است که نظام فعلی در قدم اول قادر نیست تمامی امکانات بالقوهٔ زراعتی کشور یا حداقل بخش مهمی از آن را به امکانات بالفعل مبدل نماید. ثانیاً حتی به فرض محال چنین چیزی ممکن و عملی نیز گردد، زمین‌های تازه زیرکشت قرارگرفته توسط یک مشت چپاول‌گر تکیه زده بر مسندهای قدرت پوشالی غضب خواهد شد و به توده‌های دهقانی چیزی نخواهد رسید و در بدری وعدم اشتغال آن‌ها هم‌چنان عمدتاً دوام خواهد کرد.

مشکل عمده در افغانستان کنونی حضور قوای اشغال‌گر امپریالیستی به رهبری امپریالیست‌های امریکایی و قدرت پوشالی رژیم دست‌نشاندهٔ اشغال‌گران در کشور است. تا زمانی که این مشکل عمده حل و فصل نگردد، هر حرکت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ظاهراً مثبت اشغال‌گران، رژیم دست‌نشانده و "دوستان" بین‌المللی شان در ذات خود در خدمت حفظ و بقای این مشکل عمدهٔ کشور و مردمان است و در نهایت به ضرر کشور و مردمان کشور تمام می‌شود، چه رسد به حرکت‌های آشکارا منفی آن‌ها از قبیل رشد و گسترش

تولید و قاچاق مواد مخدر در کشور، غضب وسیع دارایی‌های عامه، غضب وسیع زمین‌های دولتی، چور و چپاول گستردهٔ به اصطلاح کمک‌های خارجی به افغانستان و سایر انواع فساد اداری، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی توسط اشغال‌گران و منسوبین رژیم پوشالی.

مودی و دارودستهٔ فاشیستش و در مجموع دولت ارتجاعی هند، دوست و هم‌کار نظامی و سیاسی اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیست‌های امریکایی است و نه دوست افغانستان و مردمان افغانستان، هم‌چنان که دولت ارتجاعی هند در زمان اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیست‌های شوروی نیز دوست اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندهٔ آن‌ها بود و نه دوست افغانستان و مردمان افغانستان.

اکنون که آمد آمد حـزب اسلامی گلبدین حکمتیار در درون رژیم دست‌نشانده یعنی تسلیم شدن کامل آن حزب به اشغال‌گران و رژیم پوشالی در میان است و با اجرای کامل آن، بافت بخش جهادی‌های رژیم دست‌نشانده تکمیل می‌گردد، باید از "جهاد فروشان" منافق و در رأس آن‌ها از "مفتی اعظم"، شیخ الحدیث فارغ شده از دانشگاه الازهر و استاد شرعیات پوهنتون کابل یعنی جناب عبدالرب رسول سیاف، رهبر جهادی "عظیم الشان" یعنی جناب گلبدین حکمتیار و بقایای جمعیت اسلامی و شورای نظار یا به قول خودشان این به اصطلاح قهرمانان جهاد و مقاومت، باید پرسید که دوستی با "بوبرک البغدادی هند"، این رهبر فاشیست هندو و دولت تحت رهبری اش، یعنی دوستان دیروزی سوسیال امپریالیست‌های اشغال‌گر شوروی و دست‌نشانده‌گان رویزونیست خلقی- پرچمی‌شان، در "فرهنگ مقدس جهادی" شان چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد. ولی چرا دور و تا هند برویم؟ مگر حنیف اتمر، امضا کنندهٔ توافقنامهٔ امنیتی با اشغال‌گران امریکایی و صدها جنایت‌کار دیگر خلقی- پرچمی، این قاتلین رزمندگان مقاومت‌کننده علیه سوسیال امپریالیست‌های اشغال‌گر شوروی و رژیم دست‌نشاندهٔ شان، در موقعیت‌های ممتاز به اصطلاح شورای امنیت ملی، اردو، پولیس، استخبارات و تشکیلات اداری رژیم قرار ندارند؟ اگر کسانی از جناح "خلق"ی‌های شه‌نواز تنی در بیرون از رژیم باقی‌مانده باشند، این بار از طریق "جناب" گلبدین به موقعیت‌هایی در درون رژیم دست خواهند یافت.

نگاهی به

اعلامیه مؤرخ ۱۳۹۵/۳/۵ شورای رهبری طالبان در مورد جان باختن ملا اختر محمد منصور و تعیین امیر جدید طالبان



مولوی هبت الله آخندزاده امیر جدید طالبان

در مورد چگونگی جان باختن ملا اختر محمد منصور:

اعلامیه در مورد چگونگی جان باختن ملا اختر محمد منصور «اعلان می نماید که»:

«امارت اسلامی افغانستان با رضا به قضای الهی و با ایمان محکم و روحیه بلند اعلان می نماید که زعیم امارت اسلامی افغانستان جناب امیر المؤمنین ملا اختر محمد منصور تقبله الله در روز شنبه بتاریخ ۱۴ ماه شعبان المعظم سال ۱۴۳۷ هجری قمری مصادف با یکم ماه جوزای سال ۱۳۹۵ هجری شمسی در یک منطقه سرحدی میان ولسوالی ریگستان ولایت قندهار و منطقه نوشکی بلوچستان، در حمله طیاره بی پیلوت طاغوت امریکایی به مقام عالی شهادت فائز گردیده است.»

قبل از همه باید گفت که برخلاف زندگی پرچنگال و متنازع چند سال آخر ملا اختر محمد منصور، که عملاً و یا رسماً در موقعیت رهبری طالبان قرار گرفت، جان باختنش در مقایسه با جان باختن یا درگذشت ناشی از مریضی ملا محمد عمر برای طالبان از مزیت برخوردار است.

ملا محمد عمر در زندگی اش عامل وحدت طالبان یا حداقل سمبول یک پارچگی طالبان بود، اما مرگ مرموزش، که چندسال مخفی نگه داشته شده بود، پس از افشا شدن باعث جنجال و کشمکش در میان طالبان گردید؛ جنجال و کشمکشی که باعث انشعاب و دو پارچگی در میان آنها شد. اگر جان باختن یا درگذشت ملا محمد عمر بصورت مرموز صورت نمی گرفت و چند سال هم به صورت مرموز مخفی نگه داشته نمی شد، این امکان وجود داشت که پس از آن نه جنجال و کشمکش در میان طالبان به وجود بیاید و نه در میان آنها انشعاب رخ دهد.

به این ترتیب زندگی ملا عمر برای طالبان "پربرکت" بود، اما درگذشت یا جان باختنش برای آنها "برکت" نداشت و حتی می توان گفت "فلاکت بار" بود؛ آن چنان که اگر مرگ اسامه بن لادن آن گونه مرموز پیش می آمد، پس از آن شاید دیگر القاعده ای وجود نمی داشت یا حداقل خیلی بیشتر تضعیف می گردید.

ولی جان باختن ملا اختر محمد منصور، که از طرف جناح انشعابی ملا محمد رسول متهم به راه اندازی پروسه قطر، ایجاد دفتر قطر و جستجوی راه صلح و مصالحه با اشغالگران امریکایی شده بود، در اثر حمله طیاره بی پیلوت اشغالگران امریکایی، نه تنها جناح انشعابی طالبان را در مورد وی خلع سلاح کرد، بلکه به عنوان یک عامل وحدت دهنده و استحکام دهنده بیشتر جناح اصلی طالبان، حداقل در حال حاضر، تبارز نموده و باعث انشعاب بیش تر در میان طالبان نگردیده است. بنابراین جان باختن ملا اختر محمد منصور اگر برای طالبان "پربرکت" نباشد، "بی برکت" یا حداقل "فلاکت بار" نیست.

ملا اختر محمد منصور و «عدم پذیرش پروسه های تحمیلی و تزویری»:

سه پاراگراف از متن اعلامیه، به توصیف و تمجید از ملا اختر محمد منصور اختصاص یافته است که از میان آنها پاراگراف دوم و به ویژه قسمتی از آن قابل دقت است. در این پاراگراف گفته شده است که:

«ایشان با وجود شرایط سخت و امتحانی مکانی و زمانی، نه به خواسته های مکرر طاغوت جهانی تن دادند و نه هم در مقابل تهدیدها تسلیم شدند و نه هم پروسه های تحمیلی و تزویری کسی را بپذیرفتند، نه از تهدیدها ترسیدند و نه هم توطئه های داخلی و خارجی، دسیسه ها و فشارها عزم ایشان را متزلزل ساخت.»

درین بند از اعلامیه طرح این موضوع را که: «ایشان... نه هم در مقابل تهدیدها تسلیم شدند و نه پروسه های تحمیلی و تزویری کسی را بپذیرفتند...» می توان به تهدیدهای حکومت پاکستان و طرح شرکت طالبان در مذاکرات صلح چهارجانبه مربوط دانست.

طالبان قبل از افشا شدن درگذشت یا جان باختن ملا عمر یکبار در مذاکرات صلح چهارجانبه در اسلام آباد شرکت کردند، اما پس از افشا شدن آن دیگر حاضر نشدند در آن شرکت نمایند. حکومت پاکستان اعلام کرده بود که در دور سوم این مذاکرات نمایندگان طالبان را در آن حاضر خواهد کرد، اما درین دور نیز نمایندگان طالبان شرکت نداشتند. بار دیگر حکومت پاکستان اعلام کرد

که اگر نمایندگان طالبان در دور چهارم مذاکرات شرکت ننمایند، شرایط را بر آن سران و فرماندهان طالبان که در پاکستان هستند، سخت تر خواهد کرد و حتی آن‌ها را از پاکستان اخراج خواهد کرد. اما نمایندگان طالبان، علیرغم این تهدید حکومت پاکستان در دور چهارم مذاکرات چهار جانبه در اسلام آباد نیز شرکت نکردند. پس از آن در دور پنجم این مذاکرات چهار جانبه در اسلام آباد نیز نمایندگان طالبان شرکت نداشتند. این دور از مذاکرات در سطح خیلی پایین برگزار گردید؛ به نحوی که از طرف رژیم پوشالی سفیر رژیم در اسلام آباد شرکت کرده بود و نمایندگان پاکستان، چین و امریکا نیز مأمورین پایین رتبه وزارت خارجه آن‌ها بودند. بر علاوه در ختم این دوره از مذاکرات هیچ قراردادی برای برگزاری دور دیگری از آن گذاشته نشد و به این ترتیب این مذاکرات بدون هیچ نتیجه ملموسی به تعطیل کشانده شد.

در واقع انکار ملا اختر محمد منصور از شرکت در مذاکرات صلح چهار جانبه باعث سخت تر شدن شرایط بر طالبان در پاکستان شده است. اما این سخت تر شدن شرایط یک دست و یک سان نیست، چرا که هر بخش از حاکمیت در پاکستان در هر موردی سیاست‌های خاص خودش را تعقیب می نماید. بصورت مشخص جناح حاکم تحت رهبری نواز شریف به دلیل مناسبات حسنه با جناح حاکم نارندرا مودی در هند و ایجاد مناسبات نزدیک اقتصادی و مالی میان آن‌ها به چنین تهدیداتی متوصل گردید. اما جناح های دیگر که ایجاد مناسبات نزدیک اقتصادی و مالی میان "کمپنی‌های" مربوط به نواز شریف و نارندرا مودی را خلاف "منافع ملی" پاکستان ارزیابی می کنند، دنده پنج در مقابل چرخ این پالیسی قرار دادند. درین میان اردوی پاکستان که تصمیم گیرنده اصلی در مناسبات خارجی پاکستان است، گرچه تا حدی شرایط را بر طالبان سخت تر کرد، اما حداقل به دلیل نزدیکی نظامی دولت‌های امریکا و هند تا حال حاضر نشده است تا حد اخراج سران و فرماندهان طالبان از پاکستان اقدام نماید و گمان نمی رود که در آینده

نزدیک نیز دست به این کار بزند. البته این موضوع جوانب دیگر نیز می تواند داشته باشد که فعلا مجال مکث مشخص روی آن‌ها درین سطور وجود ندارد.

اما لازم است روی یک موضوع بصورت روشن مکث کنیم:

در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امرپالیزم شوروی، هر یک از تنظیم‌های جهادی هفت گانه مستقر در پشاور نه تنها از حمایت‌های سیاسی رسمی آشکار و پشتیبانی‌های نسبتا روشن تسلیحاتی و مالی امپریالیست‌های غربی، رویزونیست‌های حاکم برجین، قدرت‌های ارتجاعی منطقه و عرب برخوردار بودند، بلکه بطور نسبتا آشکار دفاتر و مراکز اداری بزرگ و انبارهای اسلحه و مهمات در کمپ‌های مهاجرین و همچنان در نقاط مشخص پشت خط دیورند داشتند. بر علاوه نیروهای مسلح مربوط به آن‌ها توسط اردوی پاکستان در برنامه های آموزشی نظامی ضربتی وسیعا آموزش می دیدند و نقشه‌های جنگی از طرف افسران اردوی پاکستان دریافت می کردند. در اواخر رژیم مزدور نجیب، حتی یک "حکومت تبعیدی" بنام "حکومت مؤقت مجاهدین" در پشاور تحت ریاست حضرت صبغت الله مجددی تشکیل گردید. "حکومت مؤقت مجاهدین" در یک حصار قلعه مانند و نسبتا بزرگ در نواحی غربی شهر پشاور، که دارای چند برج نگهبانی بود، جای داده شد و درفش نسبتا بزرگ "حکومت مؤقت مجاهدین" بر فراز آن برافراشته و در اهتزاز بود.

اما موقعی که پای مذاکرات چهار جانبه میان افغانستان، پاکستان، امریکا و "شوروی" در میان آمد، از طرف افغانستان فقط رژیم دست نشانده نجیب در مذاکرات شرکت داده شد. در واقع دو جانب امریکا و پاکستان موجودیت تنظیم‌های جهادی را نادیده گرفتند و در غیاب آن‌ها به پای مذاکرات صلح با رژیم نجیب و "شوروی" ها رفتند. به این ترتیب دولت‌های امریکا و پاکستان، تنظیم‌های جهادی، مشخصا تنظیم‌های جهادی مستقر در پشاور، را نمایندگی کردند و خود آن‌ها را لایق شرکت در مذاکرات صلح ندانستند.

اما در مذاکرات چهار جانبه میان افغانستان، پاکستان، امریکا و چین، نه پاکستان و چین از طالبان نمایندگی کردند و نه آن‌ها را ناقابل شرکت درین مذاکرات دانستند، بلکه سعی کردند که طالبان را درین مذاکرات شامل سازند. آیا این وضع ناشی از آن است که آن‌ها، به ویژه طرف پاکستانی این مذاکرات، نسبت به تنظیم‌های جهادی سابق روابط و مناسبات

نزدیک تری با طالبان دارند و بیشتر از تنظیم‌های مذکور طالبان را ارزش می دهند؟ واضحا می توان دید که چنین نیست.

حمایت "دوستان" پاکستانی طالبان از آن‌ها تا حد زیادی غیر رسمی، دزدکی و مخفیانه است. به همین جهت میزان وابستگی طالبان به "دوستان" پاکستانی شان نسبت به میزان وابستگی تنظیم‌های جهادی سابق به دوستان پاکستانی آن وقت تنظیم‌های مذکور خیلی کم تر است. به همین جهت طالبان قادر اند مستقلانه تر از تنظیم‌های جهادی سابق در قبال حکومت پاکستان رفتار نمایند، که یک نمونه آن را همین برخورد منفی طالبان نسبت به مذاکرات چهار جانبه صلح، یعنی پروسه ای که بیشتر از طرف حکومت پاکستان - یا دقیق تر گفته شود حکومت ملکی پاکستان - راه اندازی گردیده بود، محسوب نمود.

البته این برخورد منفی در قبال پروسه متذکره می تواند دلایل دیگری نیز داشته باشد، ولی در هر حال یک دلیل آن دنباله روی نکردن اتومات طالبان از این طرح حکومت پاکستان بوده است و این می تواند امتیازی برای ملا اختر محمد منصور نسبت به رهبران جهادی سابق تلقی گردد.

در مورد گرایش نیرومند پان اسلامیستی و بنیادگرایانه در اعلامیه:

متن اعلامیه، تقویت بیشتر خط و مشی پان اسلامیستی بنیادگرایانه در میان طالبان را نشان می دهد. مثلا به نظر می رسد که در اعلامیه عمدا عبارت "طاغوت امریکایی" مورد استفاده قرار گرفته و از ذکر عبارت "اشغال گران امریکایی" صرف نظر شده است. البته با توجه صرف به همین عبارت مندرج در اعلامیه، نمی توان گرایش خوابیده در پشت این عبارت و انصراف از عبارت دیگر را به روشنی ترسیم نمود، اما با توجه به این موضوع که در سراسر اعلامیه حتی برای یک بار هم از عبارت "اشغال گران امریکایی" استفاده نشده است، می توان سایه روشن‌های گرایش متذکره را تا حدی دید.

یک چیز مسلم است. مولوی هبت الله از چندین سال به این طرف مفتی تحریک اسلامی طالبان بوده است و به مناسبت‌های مختلف فتوایی صادر کرده است. او شیخ الحدیث و مولوی است، در حالی که هم ملا عمر و هم ملا اختر محمد صرفاً ملا بوده اند و نه مولوی و شیخ الحدیث و فقیه و لذا از موقعیت فتواهی‌های شرعی برخوردار نبوده اند. از این جهت از لحاظ شرعی کسی مثل مولوی هبت الله برای قرار گرفتن در موقعیت رهبری تحریک اسلامی طالبان نسبت به ملا اختر محمد منصور و حتی ملا عمر موزون تر و مناسب تر است.

آنچه باعث تثبیت رهبری ملا عمر بر طالبان گردید، بالادستی طالبان نظامی نسبت به طالبان سیاسی در میان طالبان بود و همین امر باعث گردید که رهبری ملا اختر محمد منصور نیز بر بخش عمده آن‌ها تثبیت گردد. در واقع رهبران طالبان نظامی نه تنها جنگ‌جویان طالبان را با خود دارند، بلکه بخش عمده امکانات نظامی و مالی و دسترسی به منابع این امکانات را نیز در اختیار دارند.

اما مولوی هبت الله یک مولوی غیرنظامی است و به این اعتبار به بخش سیاسی طالبان تعلق دارد. او فاقد اتوریته نظامی و جنگی است، تا آن حدی که حتی در لیست سیاه اشغال‌گران امریکایی و به اصطلاح سازمان ملل متحد نیز شامل نیست. بنابراین تعیین او به‌حیث رهبر جدید طالبان خواهی نخواهی سنت تا کنون موجود و مسلط در میان آن‌ها را تا حدمعینی و حداقل از لحاظ رسمیات برهم زده است. حتی نحوه اعلام این موضوع در اعلامیه شورای رهبری طالبان و همچنان ترکیب رهبری دایمی سه نفره جدید آن‌ها تا حدی مسئله را روشن تر می‌سازد:

«از آنجایی که پس از شهادت و یا وفات امام و امیرالمومنین، نصب زعیم جدید برگردن مسلمانان یک فریضه لازمی است، شورای رهبری امارت اسلامی که متشکل از تعداد زیادی از علمای کرام، اساتید تفسیر و حدیث، سیاست‌مداران متدین و صاحبان تجربه جهادی است، با دایر نمودن یک مجلس، که از اعتبار

شرعی اهل الحل و العقد برخوردار بود، پس از تفکر عمیق، تدبیر و در نظر گرفتن مصلحت‌های همه جانبه دینی و جهادی، جناب محترم شیخ الحدیث مولوی هبت الله آخند زاده صاحب را به‌حیث زعیم جدید امارت اسلامی با اتفاق آراء تمام اعضای شورا تعیین نموده و من حیث امیر شرعی با ایشان بیعت نمودند.

هم‌چنین جناب محترم الحاج ملا سراج الدین حقانی صاحب و فرزند برومند حضرت امیر المؤمنین جناب مولوی محمد یعقوب صاحب به عنوان معاونین ایشان تعیین گردیدند.»

درینجا هم ترکیب شورای رهبری امارت اسلامی طالبان و هم ترکیب هیئت دایمی رهبری سه نفره آن‌ها جالب است. ترکیب شورای رهبری این‌گونه بیان شده است:

علمای کرام (ملاها و مولوی‌ها)

اساتید تفسیر و حدیث (مدرسین مدرسه‌های دینی)

سیاست‌مداران متدین (سیاست‌مداران با نفوذی که بیشتر نفوذ طایفه‌یی و قبیله‌یی دارند)

صاحبان تجربه جهادی (بخش طالبان نظامی)

بنابراین شورای رهبری طالبان شامل سه بخش مولوی‌ها و ملاها، متنفذین قومی و فرماندهان نظامی است. چنانچه دیده می‌شود در اعلامیه، بخش فرماندهان نظامی در آخر ذکر گردیده است.

به‌همین ترتیب هیئت سه نفره رهبری دایمی طالبان یعنی مولوی هبت الله و دو معاونش، شامل دو مولوی «بلندخوان» غیر نظامی (مولوی هبت الله و مولوی محمد یعقوب) و یک ملای «کم‌خوان» نظامی از یک خانواده آخوندی (ملا سراج الدین حقانی فرزند مولوی جلال الدین حقانی) است. مولوی محمد یعقوب فرزند بزرگ ملا محمد عمر نیز مثل هبت الله در لیست سیاه امریکایی‌ها و سازمان ملل متحد شامل نیست.

بنابراین هم در شورای رهبری طالبان و هم در هیئت رهبری دایمی سه نفره طالبان، قدرت بیشتر در دستان مولوی‌ها و «اساتید تفسیر و حدیث» یعنی آخوندهای عالی‌مقام متمرکز شده و ازین لحاظ رهبری طالبان خیلی خیلی بیشتر از سابق آخوندی‌تر و در عین حال «مکتبی‌تر» گردیده است. در واقع دلیل استفاده انحصاری از عبارت «طاغوت امریکایی» یا «طاغوت جهانی» بجای «اشغال‌گران امریکایی»، تا آن حدی که در سراسر اعلامیه حتی یک‌بار هم از عبارت دومی استفاده نشده است، می‌تواند نشانه‌دهنده همین

گرایش، که در میان طالبان به عنوان گرایش جهادی شناخته می‌شود، باشد.

تقسیم بندی طالبان از لحاظ گرایش‌های ایدئولوژیکی و سیاسی شان:

مجموع نیروهای طالبان، از صدر تا ذیل، طبق تقسیم‌بندی خودشان، به سه بخش تقسیم می‌گردد:

بخش اول ناسیونالیست‌ها هستند. برای این بخش در اصل موضوع اشغال‌گران امریکایی و انگلیسی و سایر متحدین شان، اخراج آن‌ها از افغانستان، سرنگونی رژیم دست‌نشانده - که طالبان معمولاً اداره اجیر کابل می‌گویند - و تأمین حاکمیت سرتاسری امارت اسلامی در افغانستان، مطرح است.

بخش دوم جهادی‌ها هستند. برای این بخش در اصل موضوع جهاد اسلامی به عنوان یک وظیفه شرعی دایمی مطرح است، وظیفه‌ای که صرفاً به جهاد در افغانستان و جهاد برای تأمین حاکمیت سرتاسری امارت اسلامی در افغانستان خلاصه نمی‌گردد. افراد مربوط به این بخش وظیفه خود می‌دانند که پس از اخراج قوای اشغال‌گر غربی یا به قول خودشان صلیبی از افغانستان، سرنگونی رژیم دست‌نشانده و تأمین حاکمیت سرتاسری امارت اسلامی در افغانستان، جهاد اسلامی را در سایر نقاط جهان پیش ببرند.

بخش سوم شامل کسانی هستند که انگیزه اصلی شان نه ناسیونالیستی است و نه جهادی. افراد شامل در این بخش کسانی هستند که به اشکال مختلف در بدل دریافت پول، اسلحه و مهمات و امکانات مادی وظایف نظامی خاصی را بر عهده می‌گیرند. این بخش را می‌توان بخش مزدبگیر یا اجیر نام نهاد.

طبق ادعای خود طالبان بخش مزدبگیران یا بخش اجیران در میان نیروهای طالبان در اقلیت قرار دارد و تعدادی از افراد شامل در این بخش رابطه دایمی با نیروهای طالبان ندارند.

بخش دوم یا بخش جهادی‌ها اکثراً

شامل طالبان خارجی، به شمول طالبان غیر پشتون پاکستانی، و تعداد معینی از طالبان افغانستانی است. تعدادی از سران طالبان نیز به این بخش تعلق دارند.

بخش ناسیونالیست‌ها شامل اکثریت نیروهای صفوف طالبان و تعدادی از سران آن‌ها می‌گردد.

پیروزی سریع در چشم‌رس

قرار ندارد:

چند سال قبل ایمن الظواهری رهبر القاعده علیه گرایش ناسیونالیستی طالبان افغانستانی اعلامیه ای صادر کرد و در آن متذکر شد که طالبان افغانستان کم کم از وظایف جهادی شان در قبال کل امت اسلامی دور می‌شوند و اهداف شان را در چهارچوب افغانستان محدود می‌کنند. در آن زمان اعلامیه‌های شورای رهبری طالبان و هم‌چنان مصاحبه‌های سخن‌گویان آنان پیوسته روی این موضوع انگشت می‌گذاشتند که امارت اسلامی افغانستان و تأمین حاکمیت سرتاسری آن در افغانستان برای همسایگان افغانستان و هیچ دولت خارجی دیگری منبع خطر محسوب نمی‌گردد و امارت اسلام افغانستان خواهان مناسبات نیک با تمامی کشورهای جهان است.

در آن زمان که نیروهای اشغال‌گر امریکایی و متحدین‌شان خروج از افغانستان را آغاز کرده بودند، طالبان در تبلیغات شان مدعی بودند که اشغال‌گران به‌زودی از میدان‌های جنگ افغانستان بطور کامل پا پس می‌کشند و صرفاً به حمایت مالی، لجیستیکی و آموزشی نیروهای رژیم ادامه می‌دهند. برین مبنا رهبری طالبان پیوسته تبلیغ می‌کرد که روز فتح و پیروزی سرتاسری جهاد در افغانستان نزدیک است.

ما در همان موقع گفتیم که این تبلیغات طالبان مبتنی بر توهّمات بی‌پایه است که گرچه دفعنا و برای فعلاً باعث ارتقای روحیه نیروهای طالبان می‌گردد، ولی در نهایت وقتی معلوم گردد که فتح و پیروزی سریعی در میان نیست، به ضد

خود بدل خواهد شد و باعث روحیه باختگی در میان آن‌ها خواهد شد.

در واقع این روحیه باختگی در اعلامیه شورای رهبری طالبان و در رابطه با مشی نظامی آن‌ها بخوبی نمایان است.

در اعلامیه دیگر از پیروزی حتمی سریع یا حتی غیر سریع "جهاد" طالبان در افغانستان خبری نیست و در آن صرفاً از "روشن باقی ماندن شمع اسلام و جهاد... تا قیامت" صحبت گردیده است:

«شمع اسلام و جهاد که در طول چهارده قرن روشن بوده است تا قیامت نیز روشن و پرنور باقی خواهد ماند.»

این طرز دید در مورد جهاد اسلامی آن‌چنان با سراسیمگی توأم است که حتی با اعتقادات بسیار اولیه اسلامی نیز خوانایی ندارد. طبق اعتقادات اولیه اسلامی مورد توافق میان اهل تشیع و اهل تسنن، جهاد اسلامی در زمان "مهدی آخرالزمان" به موفقیت سرتاسری می‌انجامد و حکومت اسلامی بر سراسر جهان حاکم می‌گردد. به عبارت دیگر از آن زمان تا قیامت که معلوم نیست چه مدتی را دربر خواهد گرفت، گویا شمع اسلام روشن و پرنور خواهد بود، ولی شمع جهاد اسلامی - به مفهوم جهاد مسلحانه - دیگر نه روشن خواهد بود و نه پرنور، بلکه کاملاً ضرورت وجودی خود را از دست خواهد داد. ولی جهاد اسلامی مورد نظر شورای رهبری امارت اسلامی طالبان تا قیامت دوام می‌نماید یعنی تا قیامت به موفقیت نهایی نمی‌رسد.

گمان نمی‌رود که شیخ الحدیثی مثل مولوی هبت‌الله آخند زاده و حتی مولوی ای مثل مولوی محمد یعقوب در مورد این موضوع بی‌اطلاع باشند. ولی سراسیمگی ناشی از کشته شدن ملا اختر محمد منصور آن‌چنان بر روح و روان‌شان سایه افکنده است که تا قیامت هم پیروزی جهادشان را در چشم‌رس نمی‌بینند! به همین جهت اعلامیه موقعی که در مورد امارت اسلامی افغانستان صحبت می‌نماید، صرفاً از «حفظ، استحکام و پیشرفت» آن صحبت می‌نماید و هیچ‌گونه دورنمایی از پیروزی سرتاسری آن در چشم‌رس قرار نمی‌دهد و لذا فقط از «ادامه مبارزه برحق» دم می‌زند:

«... برای حفاظت از این نظام انظام امارت اسلامی، استحکام و پیشرفت آن این وجیبه دینی همه است که با امیرالمومنین جدید جناب شیخ الحدیث مولوی هبت‌الله آخند زاده بیعت نموده و در تحت سرپرستی ایشان، به مبارزه برحق خویش ادامه دهند.»

به این ترتیب تقویت گرایشات پان‌اسلامیستی بنیادگرایانه در اعلامیه، در واقع عکس‌العملی است برای خنثی کردن روحیه باختگی‌های ناشی از جان‌باختن نسبتاً سریع ملا اختر محمد منصور، رنگ‌باختن توهم پیروزی سریع ناشی از ابطال نتیجه‌گیری نادرست در مورد شکست نهایی اشغال‌گران امریکایی و متحدین‌شان در افغانستان و عدم امکان نابودی و سرنگونی سریع رژیم دست‌نشانده. از آن جایی که اعلامیه نمی‌تواند پیروزی سریع در جنگ را برای طرفداران طالبان بشارت دهد و برین مبنا از آن‌ها بخواهد که به امیر جدید طالبان بیعت نمایند، بیعت از او را «برای حفاظت، استحکام و پیشرفت» امارت اسلامی به عنوان یک «وجیبه دینی» مطرح می‌نماید، وجیبه ای که مثل هر وجیبه دینی دیگر دایمی است و هیچ زمانی تعطیل بردار نیست. در واقع در شرایطی که رهبری طالبان نمی‌تواند پیروزی سریع سیاسی «دنیوی» را بشارت بدهد، خود را ناچار می‌بیند که هرچه بیشتر بر تلقینات ایدیولوژیک "دینی" و "اخروی" روی آورد و ازین طریق سعی نماید روحیه جنگ‌جویان و توده‌های طرفدار طالبان را تقویت نماید. گو اینکه نه کشور تحت اشغال امریکایی‌ها و متحدین‌شان قرار دارد و نه حاکمیت پوشالی یک رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران بر کشور تحمیل گردیده است.

"طاغوت امریکایی" یک "طاغوت جهانی" است و اعلامیه خود بر آن معترف است. روشن است که سلطه این "طاغوت جهانی" در همه نقاط جهان یکسان نیست، بلکه اشکال مختلف دارد. مشخصاً شکل این سلطه در افغانستان اشغال‌گرانه یا به عبات دیگر مستعمراتی است و نه غیر اشغال‌گرانه و نیمه مستعمراتی. تا زمانی که کشور تحت اشغال "طاغوت امریکایی" یا "طاغوت جهانی" و متحدینش و سلطه پوشالی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران قرار داشته باشد، موجودیت یک نظام کاملاً برحال و سالم ضد اشغال‌گران و ضد خاینین ملی در کشور ناممکن خواهد بود. البته در پروسه طولانی جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران و رژیم پوشالی چنین نظامی ذره ذره و به تدریج ساخته می‌شود - و باید ساخته شود - ولی به پایه اکمال رساندن آن

فقط پس از اخراج کامل اشغال‌گران از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده ممکن و میسر خواهد بود.

اعلامیه شورای رهبری طالبان در حالی که از اشغال‌گران امریکایی حداقل به عنوان "طاغوت امریکایی" یا "طاغوت جهانی" یاد می‌نماید، اما در مورد رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران کاملاً ساکت است و اصلاً موجودیت پوشالی آن را کلاً نادیده می‌گیرد. با توجه به این که استراتژی نظامی اشغال‌گران کنونی اشغال‌گران مبتنی بر "افغانی سازی" جنگ و "حمایت قاطع" از نیروهای پوشالی رژیم دست‌نشانده در جنگ، به شمول حمایت‌های عملیات معین، است تا هم تلفات شان در افغانستان تقلیل یابد و هم مصارف شان خیلی کم شود تا بتوانند به سایر مداخلات، تجاوزات و اشغال‌گری‌های شان در نقاط دیگر جهان رسیدگی نمایند، نادیده گرفته شدن کامل رژیم دست‌نشانده در اعلامیه شورای رهبری طالبان نادرست و مبتنی بر توهمات ایدئالیستی است.

از اینجا است که موضوع‌گیری‌های اعلامیه شورای رهبری طالبان بخوبی باب طبع ایمن الظواهری قرار گرفته است. او بیعتش را از مولوی هبت‌الله نسبتاً زود اعلام کرده و از «همه مسلمانان» و «همه مجاهدین» خواسته است که وحدت شان را حفظ کرده و به «امیرالمؤمنین» جدید «امارت اسلامی افغانستان» بیعت نمایند. لابد منظور وی از «همه مسلمانان» توده «عوام الناس» مسلمان و منظورش از «همه مجاهدین» تمامی مجاهدین شامل در دوجناح طالبان یعنی طالبان تحت رهبری مولوی هبت‌الله و ملا محمد رسول و همچنان طالبان سابقی است که فعلاً زیر پرچم "داعش" در افغانستان می‌جنگند. قبلاً نیز پس از آن که ملا اختر محمد منصور رسماً به عنوان جانشین ملا عمر تعیین گردیده بود، رهبر کنونی القاعده بیعتش را از وی اعلام نموده بود، اما نسبتاً دیرتر.

ولی هیچ یکی از این بیعت‌ها به اندازه بیعت اسامه بن لادن در زمان اعلام امارت اسلامی توسط طالبان به ملا عمر تأثیر مثبت در تقویت طالبان نداشته است و تأثیرات آن بسیار محدود و

ضعیف بوده است. دلیل آن روشن است.

القاعده پس از کشته شدن اسامه بن لادن نتوانست وحدت خود را حفظ نماید. از درون آن "داعش" سربلند نمود و اکثریت نیروهای مربوط به "القاعده" را در کشورهای مختلف عربی به سوی خود کشاند. در واقع اکنون بیشترین قسمت از نیروهای سابق القاعده در افغانستان و سایر کشورها، مشخصاً در کشورهای عربی، به "داعش" پیوسته اند و القاعده به شدت تضعیف گردیده است.

امارت اسلامی طالبان نه یک نظام

بر حال است و نه یک نظام سالم:

اعلامیه ادعا دارد که:

«... جای شکر الله تعالی است که ما به نام امارت اسلامی یک نظام بر حال و سالم داریم...»

این ادعا واقعیت ندارد و بسیار خوش‌خیالانه و مبتنی بر توهمات است. امارت اسلامی طالبان در افغانستان در اواخر سال ۲۰۰۱ میلادی (خزان ۱۳۸۰ خورشیدی) توسط قوت‌های مهاجم و اشغال‌گر امپریالیستی سرنگون گردید و بجای آن شکل‌دهی یک رژیم دست‌نشانده توسط اشغال‌گران روی دست گرفته شد. این پروسه ای است که هنوز هم ادامه دارد. به عبارت دیگر در افغانستان کنونی حتی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران، که نام دولت مرکزی را با خود یدک می‌کشد، نیز نمی‌تواند یک نظام کاملاً بر حال قلمداد گردد، چه رسد به آن چه که امروز بنام امارت اسلامی طالبان یاد می‌گردد.

در واقع تهاجم قوت‌های اشغال‌گر امپریالیستی بر افغانستان و تخریبات وسیع سیاسی، اقتصادی و نظامی آن در کشور، به ادامه تخریبات ناشی از جنگ‌های اشغال‌گرانه سوسیال امپریالیستی و خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز ارتجاعی قبلی، ساختارهای دولتی در کشور را وسیعاً و عمیقاً پاشاند و از میان برد. قبل از این جنگ تهاجمی و اشغال‌گرانه امپریالیستی، امارت اسلامی طالبان بر ۹۰٪ قلمرو و نفوس کشور مسلط بود و این میزان تسلط حکومت مرکزی در افغانستان بی سابقه بود. ولی حتی در آن زمان، امارت اسلامی طالبان یک نظام کاملاً بر حال نبود، چرا که بخشی از کشور تحت

تسلط دولتی دشمنان جنگی اش قرار داشت و بر علاوه حکومت مذکور از لحاظ بین‌المللی وسیعاً مورد شناسایی قرار داشت. علاوه در مناطق تحت کنترل امارت اسلامی طالبان نیز با وجودی که به نوعی حاکمیت امارتی برقرار بود، اما در عین حال این حاکمیت از یک جهت، ویران‌کننده تأسیسات و مؤسسات دولتی بود و نه انکشاف دهنده و تأمین‌کننده استحکام بیشتر آن تأسیسات و مؤسسات. در هر حال، حتی همان تسلط نیمه دولتی نیز آن چنان فروپاشید که امارت اسلامی امروز طالبان حتی از نصف کیفیت و کمیت آن تسلط برخوردار نمی‌باشد، چه رسد به اینکه یک نظام کاملاً بر حال تلقی گردد. امارت اسلامی فعلی طالبان شبه امارت بنا یافته بر ویرانه‌های امارت اسلامی سابقه است و نه یک نظام بر حال.

به عبارت دیگر امارت اسلامی فعلی مورد ادعای طالبان، امارت جنینی و اولیه ای است که هنوز از بسیاری خصوصیات یک نظام سیاسی بر حال کامل برخوردار نمی‌باشد. در واقع تحریک اسلامی طالبان فعلاً بیشتر یک تحریک یاغی و شورش‌گر است تا یک تحریک دارای قدرت سیاسی در کشور. این تحریک همان قدر که در شورش‌گری فعلی اش پیشرفت داشته است، به همان پیمانانه در شکل‌دهی یک حاکمیت سیاسی بصورت جنینی موفقیت داشته است.

امارت اسلامی کنونی طالبان تا حال قادر نبوده است که در داخل کشور یک دارالاماره رسمی یا حداقل غیر رسمی داشته باشد. گذشته از آن حتی یک دارالاماره رسمی در تبعید نیز ندارد. رهبری طالبان در زمان حیات ملا عمر و ملا اختر محمد منصور، حتی در خارج از کشور از انظار عامه پنهان بود و در خفا، یا حداقل در حالت نیمه مخفی، بسر می‌برد و هم اکنون نیز چنین است. بر علاوه شورای رهبری

امارت اسلامی کنونی طالبان نه تنها در داخل کشور یک مقرر رسمی و حتی غیر رسمی ندارد، بلکه در خارج از کشور نیز از چنین مقری برخوردار نمی‌باشد. آن‌ها تا حال قادر نگردیده‌اند که حتی در خارج از کشور، و آن‌هم کشور دوری مثل قطر، حتی یک دفتر رسمی داشته باشند. لوحه رسمی و درفش این دفتر که باری بالا گردید حتی ۲۴ ساعت دوام نکرد و توسط دولت قطر پایین کشیده شد.

تشکیلات اداری فعلی امارت اسلامی طالبان در داخل کشور حتی یک تشکیلات منظم اولیه دولتی نیز نیست، چه رسد به این که یک تشکیلات اداری منظم دولتی بر حال باشد. دلیل آن روشن است. جنگ طالبان علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده با وجود کسب پیشرفت‌ها و گسترش‌یابی‌ها، هنوز در مرحله دفاع استراتژیک قرار دارد و هنوز حتی به مراحل اولیه تعادل استراتژیک هم نرسیده است، چه رسد به مراحل بالایی آن و عبور به مرحله تعرض استراتژیک. در چنین وضعیتی طبیعی است که دولت‌سازی طالبان، و به قول خود آن‌ها نظام‌سازی‌شان، حتی نسبت به دولت‌سازی و نظام‌سازی اشغال‌گران و دست‌نشانده‌گان‌شان، عقب‌مانده‌تر و بدوی‌تر باشد.

بزرگ‌ترین موفقیت نظامی و سیاسی ای که طالبان تا حال به‌دست آورده‌اند، تصرف کوتاه‌مدت مرکز ولایت قندوز (شهر قندوز) بود، موفقیتی که نتوانست بیش‌تر از چند روز دوام نماید. تمامی مراکز ولایات کشور و اکثریت بیش‌تر از ۹۰٪ مراکز ولسوالی‌های کشور از کنترل امارت اسلامی طالبان بیرون است. در مجموع کم‌تر از ۲۰ مرکز ولسوالی در ولایات هلمند، زابل، غزنی، سرپل، بادغیس، بدخشان، کنر و نورستان یا در تصرف طالبان قرار دارد و یا میان طالبان و نیروهای پوشالی رژیم دست‌به‌دست می‌شود. می‌توان گفت که تقریباً در ۵۰٪ از مناطق روستایی کشور نیروهای طالبان

از لحاظ نظامی فعال هستند، اما این فعال بودن بدین معنا نیست که تمامی این مناطق به مناطق پایگاهی نیروهای طالبان مبدل شده است. در تعدادی از این مناطق جنگ‌ها بصورت فصلی پیش‌می‌رود و در زمستان‌ها فروکش می‌کند. مناطقی نیز وجود دارند که بیشتر مناطق پارتیزانی هستند. درین مناطق نیروهای طالبان عملیات پارتیزانی انجام می‌دهند و سپس یا بلافاصله و یا پس از مدت کوتاهی معمولاً به مناطق پایگاهی‌شان عقب نشینی می‌کنند.

اما جنگ طالبان مناطق ویژه و تازه ای به وجود آورده است که می‌توان آن را "مناطق انتحاری" نام‌گذاری نمود. این مناطق که در نتیجه عملیات انتحاری طالبان به‌وجود آمده است تقریباً سراسر کشور را در بر می‌گیرد، به نحوی که حتی مراکز اداری و امنیتی رژیم در کابل و حتی مراکز و پایگاه‌های نیروهای اشغال‌گر را نیز شامل می‌گردد. ولی باید توجه داشت که عملیات انتحاری علیرغم وارد آوردن ضربات مهمی بر پیکر نیروهای پوشالی و نیروهای اشغال‌گر و ایجاد سروصدای مطبوعاتی، از لحاظ تصرف مناطق دست‌آوردی ندارد، اکثراً باعث تلف شدن وسیع اهالی ملکی می‌گردد و در نتیجه غالباً از لحاظ سیاسی اهالی مناطق متضرر را کم و بیش به‌طرف اشغال‌گران و رژیم سوق می‌دهد.

منظور از توضیح این مسایل این نیست که ما پیش‌رفت‌ها و موفقیت‌های نظامی طالبان را دست‌کم بگیریم. منظور این است که نشان دهیم که علیرغم این پیش‌رفت‌ها و موفقیت‌ها، هنوز طالبان نمی‌توانند ادعا کنند که شرایط نظامی مطلوب برای داشتن یک نظام بر حال سیاسی را دارا هستند. ازین لحاظ آن‌ها در واقع در مرحله دفاع استراتژیک جنگ قرار دارند و هیچ نیرویی در این مرحله نمی‌تواند ادعا نماید که یک نظام سیاسی بر حال در کشور به‌وجود آورده است.

تشکلاتی که وظایف وزارت‌خانه‌های دولتی را در امارت اسلامی طالبان پیش‌می‌برند در حد چند کمیسیون سازمان‌دهی شده است. مسئولین این کمیسیون‌ها هم اکثراً در آن طرف خط دیورند قرار دارند و در آنجا نیز فاقد ادارات و تأسیسات منظم دولتی هستند. روی‌هم‌رفته رهبری دایمی سه نفره،

شورای عالی رهبری و کمیسیون‌های چندگانه امارت اسلامی، که در واقع همگی در آن طرف خط دیورند قرار دارند، نشان دهنده یک نظام سیاسی بر حال تبعیدی نیز نمی‌تواند تلقی گردد، چه رسد به یک نظام سیاسی بر حال یعنی یک نظام سیاسی کاملاً مستقر در داخل کشور.

با توجه به تمامی این مسایل و مسایل دیگری که بیان‌شان این سطور را زیاد طولانی می‌سازد، باید گفت که نظام امارت اسلامی کنونی طالبان در افغانستان فقط یک نظام نیمه بر حال است و نه یک نظام مستعمراتی - نیمه فیودالی اشغال‌گران و دست‌نشانده‌گان‌شان، نه یک نظام بر حال در حال تعرض استراتژیک و حتی نه یک نظام بر حال در حال تعادل استراتژیک، بلکه یک نظام نیمه بر حال و در حال دفاع استراتژیک است.

بنابراین دل‌خوشی اعلامیه شورای رهبری طالبان از داشتن یک نظام بر حال به‌نام امارت اسلامی افغانستان یک دلخوشی مبتنی بر توهم است، توهمی که در نهایت همانند توهم قبلی دست‌یابی به موفقیت سرتاسری سریع، توخالی بودن خود را نشان خواهد داد.

از جانب دیگر ادعای اعلامیه شورای رهبری طالبان در مورد امارت اسلامی به‌عنوان یک نظام سالم نیز یک ادعای بی پایه است.

شکی نیست که امارت اسلامی طالبان در موارد معینی نسبت به رژیم پوشالی کم‌تر فاسد است؛ مثلاً سیستم قضایی طالبان نسبت به سیستم قضایی رژیم پوشالی برتری آشکار دارد. به همین جهت اهالی مناطق روستایی زیادی برای حل و فصل دعاوی‌شان به قضای طالبان مراجعه می‌کنند، زیرا قضای طالبان خیلی سریع، خیلی بهتر و غیر بروکراتیک‌تر از قضای رژیم پوشالی این دعاوی را حل و فصل

می‌کند. اما قضای طالبان نیز فاسد است. در قضای طالبان نیز در موارد معینی رشوه‌گیری صورت می‌گیرد اما موارد و مبلغ آن خیلی کم است و ازین لحاظ نسبت به قضای رژیم خیلی برتری دارد. از جانب دیگر قضای طالبان از لحاظ واسطه‌بازی خیلی فاسد است. در واقع پیشاپیش معلوم است که روابط طالبان در دعاوی راجع شده به محاکم طالبان برنده می‌شوند و طرف غیر طالب بازنده.

همچنان به‌طور خلاصه می‌توان گفت که نیروهای مسلح طالبان نسبت به نیروهای مسلح رژیم سالم‌تر هستند. اولین مسئله درین مورد را باید این موضوع دانست که نیروهای مسلح طالبان علیه اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان و رژیم پوشالی می‌جنگند، در حالی که نیروهای مسلح رژیم در واقع نیروهای مدافع حالت اشغال، حالت مستعمراتی و رژیم پوشالی دست‌نشانده اشغال‌گران مذکور هستند. یا به طور مثال می‌توان روی این برتری نیروهای مسلح طالبان نسبت به نیروهای مسلح رژیم انگشت گذاشت که فرماندهان طالبان معمولاً از طریق رشوه دهی پست‌های فرماندهی را نمی‌خرند، در حالی که در نیروهای مسلح رژیم نه تنها معمولاً پست‌های فرماندهی بلکه تمامی درجات مختلف افسری باید با پرداخت پول خریده شود. هم‌چنان در پولیس رژیم معمولاً پسته‌های حساس نگهبانی توسط افسران و فرماندهان پولیس پوشالی با پول خریده می‌شود، در حالی که چنین خریدوفروشی در میان نیروهای مسلح طالبان معمول نیست.

اما در عین حال فساد در میان نیروهای مسلح طالبان نیز وجود دارد. درینجا به‌طور مثال به‌چند مورد آن اشاره می‌گردد:

بخش اجیران یا بخش مزدبگیران در نیروهای مسلح طالبان را در واقع

باید کلاً یک بخش فاسد به حساب آورد. افراد این بخش در جریان اجرای فعالیت‌های نظامی پولی شان، علاوه از این که مزدشان را از موظفین مربوطه طالبان می‌گیرند، به دزدی، چور و چپاول و اعمال ضد اخلاقی نیز دست می‌زنند و حتی بعضاً سال یکی دوبار میان طالبان و رژیم پوشالی جبهه بدل می‌کنند و در هر بار جبهه بدل کردن منافی به جیب می‌زنند.

خارجیانی که در جبهات جنگی طالبان می‌جنگند افراد یونیفورم پوش یا حداقل رسمی دولت‌های خارجی نیستند؛ اما هرچه باشند، به درجات مختلف با فرهنگ و عنعنات مردمان افغانستان، به شمول جوانب مردمی و پسندیده آن، نا آشنا هستند و در قبال آن به درجات مختلف بی‌پروایی می‌کنند و حتی پامال کننده آن هستند. البته آن‌ها مثل نرخران امریکایی روی جنازه‌ها ادرار نمی‌کنند، اما به زنان و حریم منازل مردم بی‌حرمتی می‌کنند و اهالی ملکی را به شدت تحت فشار قرار می‌دهند. حتی طالبان داخلی اکثراً به اهالی هوشدار می‌دهند که در قبال آن‌ها هوشیار و خوددار باشند تا توسط آنها تحت فشار قرار نگیرند. زنان به‌خصوص در مورد این خارجی‌ها بسیار بدبین هستند. مثلاً مواردی دیده شده است که پس از پیدا شدن داعشیان در افغانستان زنان تمامی آن‌ها را داعشی می‌گویند.

در بعضی از مناطق پشتون نشین تحت کنترل طالبان "ولور" دختران جوان تا ۲ میلیون افغانی رسیده است. بدل دختران باهم، بد دادن دختران، تصاحب زنان بیوه از طرف اقارب خانوادگی مرد متوفا به عنوان میراث خانوادگی، ازدواج‌های اجباری و سایر اعمال ناروا در قبال دختران جوان و زنان، که حتی در زمان حاکمیت امارت اسلامی طالبان توسط ملا عمر ممنوع و حرام دانسته شده بود، وسیعاً و به‌طور آشکار مروج است و مسئولین و فرماندهان طالبان از اجرای آن‌ها جلوگیری نمی‌کنند.

کشت کوکنار، تولید تریاک و هروئین و قاچاق مواد مخدر، که در یکی دو سال اخیر حاکمیت امارت اسلامی طالبان توسط ملا عمر ممنوع قرار داده شده بود، وسیعاً رواج دارد و مسئولین و فرماندهان طالبان نه تنها جلو این اعمال ناروا را نمی‌گیرند، بلکه با آسودگی خاطر به گردآوری عشر تریاک تولیدشده می

پردازند. در آن مناطق تحت کنترل طالبان که کشت کوکنار معمول است، دیگر کسی پروای تحریم تولید و خریدوفروش مواد مخدر را ندارد. درین مناطق حتی زنان، و حتی زنان ملاامام‌های مساجد، به مواد مخدر معتاد شده اند و به خریدوفروش مواد مخدر می‌پردازند.

اما بحث اساسی درین مورد این است که حتی به فرض رفع تمامی ناسالمیت‌های برشمرده فوق توسط امارت اسلامی طالبان، این نظام در اساس یک نظام سالم نیست. از چند جهت:

۱- چرا باید مردمان افغانستان علیه اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان و دست‌نشاندهان آن‌ها مقاومت کنند و علیه آن‌ها بجنگند؟ طبعاً بخاطر استقلال کشورشان، برای آزادی ملی‌شان و برای این که بجای یک رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران، دولتی مطابق به منافع و خواست‌های خودشان داشته باشند. ولی آیا نظام امارت اسلامی طالبان، حتی به فرض مستقر شدن سرتاسری بر کشور، که در بهترین حالت فقط حالت مستعمراتی کشور را به حالت نیمه مستعمراتی بدل می‌نماید، می‌تواند ممثل استقلال حقیقی کشور و آزادی ملی حقیقی مردمان کشور باشد و به این اعتبار یک نظام سالم تلقی گردد؟ قطعاً نه. درست است که هم اکنون در مناطق تحت کنترل طالبان حالت مستعمراتی وجود ندارد، اما حالت استقلال حقیقی نیز موجود نیست، چرا که جای حالت مستعمراتی را حالت نیمه مستعمراتی گرفته است و نه حالت استقلال کامل. در چنین حالتی - یعنی حالت نیمه مستعمراتی - به همان میزانی که استقلال حقیقی وجود ندارد به همان میزان نظام مسلط از لحاظ استقلال کشوری یک نظام سالم نیست.

۲- شوونیزم غلیظ ملیتی طالبان جنبه دیگری از ناسالمیت نظام امارت اسلامی است. شوونیزم ملیتی طالبان آن قدر غلیظ است که در زمان جنگ

طالبان علیه حکومت ربانی و مسعود، ملاهای شان در بلندگوهای عمومی یک شهر عمدتاً تاجیک نشین که به تصرف طالبان در آمده بود تبلیغ می کردند که آن‌ها عاقبت مسعود را مثل بچه سقو (حبیب الله کلکانی) خواهند کشت. این شوونیزم ملیتی هنوز که هنوز است و حالت اشغال امپریالیستی بر کشور مسلط است به شدت وجود دارد. اگر رژیم پوشالی از بزرگراه‌های کشور مسافری پشتون را کورکورانه و به نام طالب بازداشت می کند، طالبان در هر جایی از بزرگراه‌های شمال، جنوب، شرق و یا غرب کشور که زورشان برسد مسافرین غیر پشتون را کورکورانه به گروگان می گیرند تا گویا انتقام شان را از رژیم دست نشانده گرفته باشند. در نتیجه وضعیتی پیش می آید که به جای ایجاد روحیه وحدت طلبانه میان تمامی ملیت‌های کشور که ضرورت انصراف ناپذیر مبارزه و مقاومت عمومی و سرتاسری علیه اشغال‌گران و رژیم دست نشانده است، کینه‌های سابقه‌ای مثل قتل عام مزار و بامیان و یا تاکتیک زمین سوخته در جنگ‌های سابق طالبان در شمالی یک‌بار دیگر تازه می شود و پایه‌های اجتماعی رژیم دست نشانده را گسترش و تقویت می بخشد.

۳- شوونیزم جنسیتی وسیع و عمیق طالبان جنبه دیگری از ناسالمیت امارت اسلامی طالبان را تشکیل می دهد و آن قدر شدید است که حتی در موارد معینی به پامالی حدود و احکام شرعی نیز منجر می گردد. مثلاً چند ماه قبل یک دختر جوان توسط طالبان در ولایت غور سنگسار شد و حتی مولوی‌ها گفتند که این سنگسار طبق حدود و احکام شرعی صورت نگرفته و در آن احکام شرعی پامال شده است. این حرکت‌ها خاطره‌های شلاق‌زنی زنان در خیابان‌ها توسط گروپ‌های امر به معروف و نهی از منکر طالبان را در خاطره‌ها یک‌بار دیگر به نفع رژیم دست نشانده و اشغال‌گران تازه می نماید. هم اکنون مکاتب دختران در تمامی مناطق تحت کنترل طالبان

مسدود است. این وضعیت به نفع چه کسانی تمام می شود؟ واضح است که به نفع رژیم دست نشانده و اشغال‌گران و نفع رساندن به آن‌ها به هیچ صورتی نشاندهنده سالمیت نظام نفع رسان نیست.

۴- ماهیت نیمه فیودالی و کمپرادوری نظام موجود در مناطق تحت کنترل طالبان، فرق اساسی و حتی غیر اساسی مهمی با نظام نیمه فیودالی و کمپرادوری نظام موجود در مناطق تحت کنترل اشغال‌گران و رژیم دست نشانده ندارد. بنابراین قاطعانه باید گفت که نظام نیمه برحال موجود امارت اسلامی در مناطق تحت کنترل طالبان، از دید منافع علیای توده‌های مردمان کشور، یک نظام سالم نیست بلکه نظامی است به نفع یک مشت فیودال و سرمایه‌دار دلال یا اقلیت ناچیز استثمارگران و به ضرر توده‌های مردم یعنی اکثریت بیشتر از نود فیصد نفوس کشور.

در واقع ادعای غیرواقعی برحال بودن و سالم بودن امارت اسلامی طالبان، توسط اعلامیه شورای رهبری طالبان در خدمت حفظ و تحکیم انحصار طالبان بر مقاومت مسلحانه و جنگی علیه اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان - که در اعلامیه اصطلاح "طاغوت" جای آن را گرفته است - و رژیم دست نشانده - که در اعلامیه به کلی به فراموشی سپرده شده است - قرار دارد. مبارزه تیوریک تبلیغی و ترویجی علیه این انحصار طلبی ارتجاعی باید بخش مهمی از مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی بر محور مقاومت جنگی مسلحانه یا جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست نشانده تلقی گردد و باید با هوشیاری و حوصله‌مندی بصورت اصولی و توأم با انعطافات لازم و ضروری پیش برده شود.

یادداشت قبل از انتشار این شماره شعله جاوید:

جالب است که اعلامیه مؤرخ ۲۲ جوزای طالبان تحت عنوان «اعلامیه امارت اسلامی در مورد توسیع قدرت عساکر امریکایی برای کشتن افغان‌ها»، طبق تقسیم بندی طالبانی گرایشات سیاسی مختلف در میان شان - که در سطور قبلی خاطر نشان گردید - برخلاف اعلامیه مؤرخ ۵ جوزای شورای رهبری

امارت اسلامی طالبان، به نحو بسیار غالبی یک اعلامیه ناسیونالیستی است. وجه غالب این اعلامیه را به کاربرد کلمات ناسیونالیستی ذیل در اعلامیه تشکیل می دهد:

«کشتن افغان‌ها»، «عساکر اشغالگر امریکایی»، «جنگ بر علیه افغان‌ها»، «افغان کشی»، «اشغال»، «ملت افغان»، «ما به حیث یک ملت»، «اشغال شما»، «بر علیه افغان‌ها بجنگید»، «با یک ملت جنگ را آغاز کرده اید»، «در مقابل ملت‌ها می توان وحشت ایجاد کرد»، «کشورشان را اشغال کرد»، «روحیه آزادی طلبی»، «تاریخ کشوری که به قبرستان امپراطوری‌ها مسمی شده است»، «ملت و مردم ما»، «افغانستان من حیث یک کشور متقابل»، «خواسته‌های مشروع این ملت غیور»، «ملت مجاهد افغان» و «امارت اسلامی افغانستان».

در مقابل، کلمات بنیادگرایانه ذیل نیز در اعلامیه مورد استفاده قرار گرفته است:

«امارت اسلامی»، «جهاد مقدس»، «مجاهدین»، «امارت اسلامی در منطقه من حیث قدرت»، «امارت اسلامی»، «انشاءالله تعالی» و «امارت اسلامی افغانستان»

اعلامیه ۲۲ جوزای طالبان نشان می دهد که بخش "ناسیونالیست‌ها" در میان طالبان کماکان نیرومند است و زمانی که ماتم‌داری "شهادت زعیم" به پایان برسد و رجزخوانی نظامی مورد ضرورت باشد، قویاً خود را نشان می دهد.

ارزیابی مفصل از این اعلامیه در این شماره از شعله جاوید برای ما مقدور نیست. امید است بتوانیم در آینده نزدیک این اعلامیه را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

گلبدین حکمتیار "امیر مفلوک" حزب اسلامی

در مسیر تلاش برای تسلیم شدن کامل به اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده



"امیر مقتدر" سابق حزب اسلامی افغانستان که در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" در کشور به تنهایی ۶۰٪ کل کمک‌های تسلیحاتی و مالی امپریالیست‌های غربی، چین رویزیونیست و دولت‌ها و محافل ارتجاعی عربی را به دست می‌آورد، به "امیر" بی‌مصرف و مفلوکی تبدیل شده است. این "امیر" بی‌مصرف و مفلوک از چند سال به این طرف در مسیر تلاش دوامدار برای تسلیم شدن کامل به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار گرفته و به شدت می‌کوشد درین "تخت پر خون" جای گاهی برای خود بیابد؛ اما هنوز درین مسیر تسلیمی و خیانت‌ملی "توفیق کامل" نیافته است. سرنوشت کنونی او نمونه کامل یک "شخصیت" پوقانه‌ی باد داده شده توسط قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی است. این چنین "شخصیت"‌های پوقانه‌ی، به محض اینکه اربابانش باد دمیده شده در او را خالی کنند یا سیر تحولات اوضاع سیاسی بادش را خالی نماید، تمامی "ابهت" و "شان و شوکت" خود را از دست می‌دهند و به موجود حقیر و بی‌مقداری مبدل می‌گردند.

نظامی ضد رژیم داودخان، تعدادی از سرشناسان اخوانی افغانستان از کشور رانده شده و در پاکستان آواره گشتند. از جمله گلبدین حکمتیار از آن زمان تا زمان بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ برای مدت یکی دو سال در شهر کویت پاکستان فاقد آرگاه و بارگاه بود و در گوشه‌ای از آن شهر سرای‌داری می‌کرد. با پیروزی کودتای هفت ثور ۱۳۵۸ و شروع تلاش‌های امپریالیست‌های غربی برای سازمان‌دهی عکس‌العمل‌های شان علیه این کودتا از یک طرف و بروز عکس‌العمل‌های مسلحانه خودجوش توده‌ی علیه کودتاگران از سوی دیگر، ماده‌گاو اخوانی‌های آواره افغانستانی در پاکستان دوگانگی زاید و آن‌ها مجدداً از طرف رژیم حاکم بر پاکستان، که یک رژیم نظامی کودتاگر علیه رژیم ذوالفقار علی بوتو و دارای گرایشات "اخوانی" بود، و همچنین رژیم شاهان‌شاهی ایران، مورد نوازش قرار گرفتند.

"سیدال سخندان" را به قتل رساند. این رفیق جانباخته شعله‌ی شاعر و سخن‌ران انقلابی‌ای بود که شعرهای انقلابی‌اش به زبان پشتو هنوز خاطره‌انگیز و شوروشوق‌برانگیز است و تا آینده‌های دوری نیز چنین خواهد بود.

گلبدین همراه با سایر اخوانی‌های افغانستانی، مثل ربانی و مسعود، در سال ۱۳۵۴ شمسی، در جریان کشمکش میان رژیم تحت رهبری ذوالفقار علی بوتو و رژیم تحت رهبری داودخان در پاکستان و افغانستان، مورد استفاده رژیم حاکم بر پاکستان قرار گرفتند و درگیری‌هایی را در نقاط مختلف شرق افغانستان براه انداختند که تمامی شان ناکام گردید. بر علاوه اخوانی‌ها برای سازماندهی کودتاهایی علیه رژیم داودخان کوشیدند که هیچ‌کدام شان به موفقیت نینجامید.

اما این حرکت‌ها در متن زیاده‌خواهی‌های روزافزون سوسیال امپریالیست‌های شوروی و مزدوران رویزیونیست خلقی-پرچی‌شان از رژیم داودخان از یک طرف و تطمیعات امپریالیست‌های غربی و وابستگان منطقه‌ی شان، مشخصاً رژیم شاهنشاهی ایران، از طرف دیگر در کشاندن رژیم داودخان بطرف غرب نقش بازی کرد و بدین ترتیب مؤثریت خود را به نفع امپریالیست‌های غربی ثابت ساخت.

اما در نتیجه شکست حرکت‌ها و کودتاهای

گلبدین شهرت اولیه‌اش را مرهون حمایت‌های سیاسی و مالی قدرت‌ها و محافل ارتجاعی عربی و داخلی از "سازمان جوانان مسلمان"، که در کشور به "اخوان المسلمین افغانستان" معروف گردید، بود. او در اواخر دهه چهل شمسی، پس از درگذشت عبدالرحیم نیازی، که در واقع فرد اول آن سازمان بود، در موقعیت جانشینی او قرار گرفت.

تحت رهبری او بود که در سال ۱۳۵۱ شمسی "سازمان جوانان مسلمان" طی یک درگیری با منسوبین جریان شعله جاوید در پوهنتون کابل

شکل‌گیری اولین تنظیم اسلامی افغانستانی در پاکستان با حمایت حاکم نظامی پاکستان (جنرال ضیاء الحق)، سایر شخصیت‌های اخوانی اردوی پاکستان مثل جنرال

حمیدگل مومند، جنرال اختر عبدالرحمان و نیروهای اخوانی پاکستانی مثل جماعت اسلامی پاکستان و پا در میانی جنرال نصیر سفیر رژیم شاهان شاهی ایران در پاکستان آغاز گردید. این تنظیم اسلامی افغانستانی بنام حرکت انقلاب اسلامی و تحت رهبری مولوی محمد نبی محمدی و معاونیت برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار در خزان سال ۱۳۵۷ شمسی تشکیل گردید.

اما گلبدین و ربانی خیلی به سرعت از زیر بار رهبری مولوی محمد نبی محمدی بیرون رفتند و تنظیم‌های اسلامی تحت رهبری خودشان را به وجود آوردند. در واقع بنا به حمایت‌های نیرومند جنرالان اخوانی پشتون نسب اردوی پاکستان و رهبری پشتون نسب جماعت اسلامی پاکستان، در رأس قاضی حسین احمد که بعدها گلبدین را به دامادی پذیرفت (*)، حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در طول دوران جنگ مقاومت ضد "شوروی"، بزرگ‌ترین بخش کمک‌های تسلیحاتی و مالی را دریافت می‌کرد؛ در حالی که این حزب نه بزرگترین تنظیم اسلامی افغانستانی بود و نه دارای بیشترین و مؤثرترین جنگی ضد "شوروی" در افغانستان. از لحاظ بزرگی تشکیلاتی و نیرومندی نظامی، حزب اسلامی گلبدین، پس از حرکت انقلاب اسلامی تحت رهبری مولوی محمد نبی محمدی و جمعیت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی، سومین تنظیم اسلامی افغانستانی ساخته و پرداخته حامیان امپریالیستی و ارتجاعی خارجی این تنظیم‌ها بود.

حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، در طول دوران جنگ مقاومت ضد شوروی، یکی از تنظیم‌های جنگ افروز داخلی بود. نیروهای مربوط به این تنظیم اسلامی جنگ‌های داخلی زیادی را علیه نیروهای چپ و به اصطلاح چپ

در درون جنگ مقاومت ضد "شوروی" براه انداخت و در مواردی تا حد تسلیم شدن به اشغال‌گران "شوروی" و رژیم دست‌نشانده آن‌ها این جنگ‌ها را پیش برد. یک مثال برجسته این‌گونه جنگ‌های داخلی، جنگی بود که در سال ۱۳۶۰ شمسی میان نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین و "ساما" در کوه‌دامن درگرفت و به سرعت منجر به تسلیم شدن نیروهای "ساما" در آن منطقه به جناح پرچمی‌های رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست "شوروی" و تسلیم شدن نیروهای حزب اسلامی در آن منطقه به جناح "خلقی"‌های آن رژیم گردید. برعلاوه نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین در جریان جنگ مقاومت ضد "شوروی" جنگ‌های داخلی زیادی را علیه نیروهای مربوط به سایر تنظیم‌های اسلامی نیز پیش بردند که مهم‌ترین آن‌ها جنگ‌های داخلی ای بود که علیه نیروهای مربوط به جمعیت اسلامی و شورای نظار پیش‌برده شد.

در آن زمان گلبدین شخصاً به نیروهای مربوط به حزب اسلامی دستور داده بود که بخاطر زدن نیروهای رقیب شان و تصفیة مناطق از وجود آن‌ها می‌توانند به نیروهای اشغال‌گر "شوروی" و رژیم دست‌نشانده آن‌ها نزدیک شوند و با استفاده از آن نیروها رقبای شان را تصفیة نموده و کنترل کامل مناطق را به دست بگیرند.

حزب اسلامی گلبدین یگانه تنظیم از تنظیم‌های اخوانی در افغانستان است که ترورها و تصفیة‌های خونین داخلی را از سطح پایین‌ترین صفوف حزبی‌اش تا عالی‌ترین سطح رهبری آن حزب پیش برده است. در مقام مقایسه می‌توان گفت که حزب اسلامی گلبدین ازین بابت نسبت به سازمان نصر افغانستان در میان تنظیم‌های اسلامی شیعه مذهب، سازمان‌هایی در میان نیروهای سابقاً منسوب به جریان شعله جاوید، جناح تحت رهبری حفیظ الله امین در میان رویونیست‌های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی سابق و طالبان خیلی جلو بوده و نسبت به همه آن‌ها دست طولانی‌تری در ترورها و تصفیة‌های خونین داخلی داشته است.

برعلاوه حزب اسلامی گلبدین در زمانی که به زور میخ اخوانی‌های ارتشی و غیرارتشی پاکستانی در پشاور و سایر مناطق پاکستان

می‌پرید، بخشی از نیروهایش را به ترورها و درگیری‌های داخلی علیه نیروهای چپ و به اصطلاح چپ، شخصیت‌های ملی-دموکرات و حتی سایر نیروهای جهادی اختصاص داده بود. دو نمونه برجسته این ترورها و درگیری‌های داخلی اجراشده توسط حزب اسلامی گلبدین در محیط پشاور و اطراف آن، یکی اقدام تروریستی نیروهای مربوط به این حزب در سال ۱۳۶۹ شمسی علیه عبدالقیوم "رهبر"، برادر زنده یاد مجید کلکانی که تقریباً یک و نیم سال بعد از اعدام وی توسط مزدوران سوسیال‌امپریالیزم شوروی، رهبری "ساما" را بر عهده گرفت و دیگری علیه داکتر فیض احمد رهبر سازمان‌های رهایی بود. حزب اسلامی گلبدین درین ترورها اکثراً با سوء استفاده از دشمنی‌های سابقه شخصی و خانوادگی و یا سیاسی، بصورت آسان و ارزان این ترورها و درگیری‌های خونین داخلی را سازمان‌دهی و اجرا می‌کرد. چنانچه در ترور عبدالقیوم "رهبر" از یک دشمنی سیاسی-خانوادگی سابقه در منطقه کوه‌دامن و در دست‌گیری و ترور داکتر فیض احمد از درگیری‌ها و مشکلات درونی سازمان‌هایی سوء استفاده نمود و اهداف تروریستی اش را پیش برد.

حزب اسلامی گلبدین در فردای فروپاشی رژیم دست‌نشانده نجیب و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت توسط بقایای منشعب آن رژیم به دو جناح از جهادی‌ها، یکی تحت رهبری ربانی و مسعود و دیگری تحت رهبری گلبدین، یکی از روشن‌کنندگان اصلی آتش خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز در کابل بود، جنگی که در طول چند سال دوام خود باعث قتل عام ده‌ها هزار نفر کابلی، ویرانی کامل این شهر و جنایات بی‌شماری علیه کابلیان گردید. درین خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز، جناح خلقی‌های تحت رهبری شهناز تنی و ملیشه‌های تحت رهبری جبار به

اصطلاح قهرمان از ولایت هلمند نیز در پهلوی حزب اسلامی گلبدین قرار داشتند، ترکیبی که در سال‌های بعد در قالب "شورای همبستگی"، ملیشه‌های معروف به "گلیم جمع" تحت رهبری عبدالرشید دوستم نیز به آن پیوستند.

در جریان پیش‌برد این خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز و سراسر خون‌وجنایت بود که احمد شاه مسعود به عنوان قاتل درجه اول کابل‌بان و ویران‌کننده درجه اول شهر کابل برآمد کرد و بعدها به "شکرانه" این جنایات بی‌حد و حصرش از سوی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست ملقب به "قهرمان ملی" گردید. گرچه ویران‌گری‌ها و کشتارهای گلبدین در شهر کابل نتوانست گستردگی ویرانگری‌ها و کشتارهای اجرا شده توسط نیروهای تحت رهبری برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود را کسب نماید، اما در هر حال او یکی از آغاز کنندگان و پیش‌برندگان اصلی این خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز بود. به همین جهت به نظر او و حزب تحت رهبری‌اش به دور از "انصاف" است که احمد شاه مسعود لقب "قهرمان ملی" را از سوی رژیم دست‌نشانده و در واقع از سوی اشغال‌گران امپریالیست به دست آورد، ولی او هیچ "لقب" افتخاری ای نداشته باشد. به همین جهت است که یکی از موارد توافق میان حزب اسلامی گلبدین و شورای صلح تحت رهبری رژیم پوشالی این است که رژیم یک "لقب" افتخاری به این سرجنایتکار اخوانی عطا نماید تا از رقیب شورای نظاری‌اش عقب‌تر تلقی نگردد.

بطور کلی در زمان خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز کابل و اطراف آن، دو طرف متخاصم تحت رهبری گلبدین حکمتیار و ربانی - مسعود، یکی توسط امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی و دولت‌های ارتجاعی وابسته به آن‌ها در منطقه، مثل دولت پاکستان و عربستان سعودی، حمایت می‌شدند و دیگری

توسط امپریالیست‌های روسی و دولت‌های ارتجاعی وابسته به آن‌ها در منطقه، مثل دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت هند.

زمانی که از یک طرف "شورای همبستگی" تحت رهبری گلبدین حکمتیار و حزب مربوطه اش در طی چند سال خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز در کابل و اطراف آن، عدم کارایی و بی‌کفایتی خود را به وضوح نشان داد و از طرف دیگر نارضایتی عمومی از ادامه خانه‌جنگی‌های ارتجاعی به اوج خود رسید، حامیان خارجی گلبدین یعنی امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی از پشت پرده و دولت پاکستان و بعضی از دولت‌های ارتجاعی عربی بصورت آشکار در صدد برآمدند که ضمن سوءاستفاده از نارضایتی عمومی، نیروی ارتجاعی دیگری را به جای حزب اسلامی گلبدین و "شورای همبستگی" تحت رهبری‌اش شکل دهند تا هم جریان خانه‌جنگی‌ها در افغانستان را به نفع خودشان رقم‌زنند و هم حمایت افکار عامه در کشور را به دست آورند. تحریک اسلامی طالبان شکل گرفت و به سرعت به پیشروی‌های وسیع در کشور دست یافت. با برآمد و پیش‌روی‌های سریع این نیرو، حزب اسلامی گلبدین و "شورای همبستگی" تحت رهبری‌اش شکست خورد، به حاشیه رانده شد و پراکنده گشت.

جبهه بدل کردن بعدی منسوبین "شورای همبستگی"، منجمله حزب اسلامی حکمتیار، بطرف دولت اسلامی تحت رهبری ربانی - مسعود و ضدیت با طالبان، نه تنها به نفع آن نیروها تمام نشد بلکه در نهایت باعث قوی‌تر شدن دولت تحت رهبری ربانی مسعود نیز نگردید. این جبهه بدل کردن نیروهای مذکور از سر استیصال و در واقع نوعی مقاومت علیه حامیان خارجی اصلی شان و سیاست اتخاذ شده جدید آن‌ها بود. در نتیجه حزب اسلامی گلبدین نه تنها واقعاً به صدراعظمی دولت اسلامی تحت رهبری ربانی - مسعود نرسید، بلکه نیروهای آن وسیعاً پاشیدند و خود گلبدین و سایر اعضای رهبری حزبی‌اش آواره و سرگردان گشتند.

از آن پس گلبدین حکمتیار به عنوان یک مهره سوخته و یک فرد بیمصرف و تاریخ تیر شده در بدر شد، به هر دری دق الباب کرد، گاهی به ایران شتافت و گاهی به پاکستان دوید، اما در هیچ جایی بیلش خاک نگرفت. سرانجام ناچار در یکی از کمپ‌های پناهندگان افغانستانی در اطراف پشاور آرام گرفت و منتظر فرصت نشست.

زمانی که امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان افغانستان را مورد تجاوز و اشغال‌گری قرار دادند و با سرنگونی امارت اسلامی طالبان خواستند یک رژیم دست‌نشانده را در تجمع خاینین ملی در بن شکل دهند، یکی از جناح‌های تشکیل‌دهنده پروسه بن مرتبط به حزب اسلامی گلبدین تلقی می‌گردید و تا حدودی واقعاً نیز چنین بود. بنابراین پس از جلسه بن بعضی از منسوبین ظاهراً سابق حزب اسلامی گلبدین در سطوح و درجات مختلف در ترکیب رژیم دست‌نشانده شامل شدند.

گلبدین شخصاً مدت‌های مدیدی در قبال اوضاع بعد از اشغال افغانستان و شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران سکوت پیشه کرد و منتظر فرصت نشست. اما پس از آن که درگیری‌ها علیه نیروهای اشغال‌گر و قوای رژیم پوشالی توسط طالبان رو به گسترش نهاد، سکوت و انتظارش را کنار گذاشت و خواست به عنوان یک رهبر مقاومت ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده برآمد نماید.

تا آن زمان کل منسوبین سابق حزب اسلامی بطور آشکار به چهار بخش تقسیم شده بودند: بخش اول کسانی بودند که به صورت‌های مختلف به رژیم دست‌نشانده، پروژه‌های امپریالیستی، برنامه‌های بازسازی رژیم و غیره وصل شده بودند. بخش دوم کسانی بودند که بیشتر بصورت پوششی در میان نیروهای طالبان فعالیت داشتند. بخش سوم کسانی بودند که در پهلوی گلبدین باقی مانده بودند و بعضاً به صورت مستقل فعالیت‌های نظامی‌شان را سازمان‌دهی کرده بودند. بخش چهارم کسانی بودند که از فعالیت‌های سیاسی و نظامی کنار رفتند، به کشورهای خارجی رفتند و یا در داخل کشور کار و زندگی شخصی را در پیش گرفتند. گلبدین حسب عادت همیشگی سعی داشت هر چهار بخش را تحت کنترل داشته باشد. به همین جهت مراودات و ارتباطات میان این بخش‌ها هم‌چنان ادامه داشت و مرزکشی دقیق و

بسیار روشن در میان آن‌ها موجود نبود.

گلبدین خواهان اتحاد جهادی میان طالبان و حزب اسلامی گردید، اما در واقع این خواستش توسط طالبان رد گردید. ملا دادالله قوماندان معروف طالبان، مدت زمان اندکی قبل از کشته شدنش، شخصا اعلامیه ای علیه گلبدین انتشار داد و اعلام کرد که به هر قیمت از اتحاد میان طالبان و حزب اسلامی گلبدین جلوگیری خواهد کرد. ملا دادالله درین اعلامیه گلبدین را شخص منحوسی به حساب آورد که همیشه باعث شکست خود و همراهانش می‌گردد و به‌وی اخطار داد که نفاق‌افگنی میان طالبان را ادامه ندهد ورنه قصد جاننش را خواهد کرد.

حوادث بعدی در مناسبات میان طالبان و حزب اسلامی بصورت حملات نیروهای طالبان بالای نیروهای حزب اسلامی و تصفیة پوششی‌های آن حزب در میان نیروهای طالبان در مناطق مختلف کشور رقم خورد. نتیجه این وضعیت هیچ چیز دیگری نبود جز چاق شدن هرچه بیشتر بخش تسلیم‌شدگان حزب اسلامی به رژیم پوشالی. بدین ترتیب حزب اسلامی ارغندیوال به عنوان یک حزب قانونی راجستر شده در رژیم پوشالی آهسته آهسته گسترش یافت و بیشترین قسمت منسوبین سابق حزب اسلامی گلبدین را در خود جای داد. در جریان انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، تشکیلی بنام "شوراهای حزب اسلامی" نیز شکل گرفت و بر علاوه قطب الدین هلال به عنوان یکی از منسوبین سابق حزب اسلامی گلبدین در آن انتخابات کاندید گردید.

با یک محاسبه تخمینی می‌توان گفت که بیشتر از ۹۰٪ کل نیروهای سابقا منسوب به حزب اسلامی گلبدین دیگر مربوط به حزب اسلامی ارغندیوال، شوراهای حزب اسلامی و دارودسته قطب الدین

هلال هستند و صرفاً کمتر از ۱۰٪ آن‌ها مربوط به گلبدین باقی مانده اند.

گلبدین تلاش دارد که از طریق تسلیم شدن به رژیم دست‌نشانده و در واقع عرضه مجددش به اربابان سابق امریکایی و انگلیسی‌اش و مورد نوازش قرارگرفتن توسط آن‌ها، تمام بخش‌های پراکنده حزب اسلامی فروپاشیده را تحت رهبری خودش دوباره جمع و جور نماید و در انتخابات بعدی پارلمانی و ریاست جمهوری رژیم پوشالی به عنوان یک حزب قوی و گسترده شرکت نماید و احتمالاً شخصا کاندید پست ریاست جمهوری رژیم باشد. (***) پیروزی کامل این تلاش‌ها فقط در صورتی تضمین شده خواهد بود که امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی یک‌بار دیگر گل سرسبد سابق اخوان افغانستان را به نحو کامل مورد نوازش قرار دهند و او از این طریق بتواند مجددا موقعیت و اتوریته رهبری کننده اش را بالای تمامی بخش‌های فروپاشیده حزب اسلامی سابق برقرار سازد و در انتخابات بعدی رژیم نیز مورد حمایت آن‌ها قرار بگیرد.

گرچه دوره اخوان نوازی سابق امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی و متحدین‌شان بسر رسیده است، اما اوضاع بطور کلی نشان می‌دهد که ممکن است یک‌بار دیگر اشغال‌گران امریکایی و انگلیسی روی گلبدین تکیه نمایند و با حمایت از او راهی برای رفع بحران رژیم دست‌نشانده شان جستجو کنند. البته شرطش این خواهد بود که او اخوانی‌گری‌های سابقش را تا سطح اخوانی‌گری‌های جمعیت اسلامی و شورای نظار تعدیل نماید و حتی ازین بابت با آن‌ها رقابت کند. گلبدین در گذشته بارها نشان داده است که علیرغم ظاهر عبوس و متعصبانه اخوانی‌گری، آماده سازش‌ها و ساخت‌وباخت‌های سیاسی خارج از آن چوکات تنگ و محدود است. برنامه کودتای مشترک با حفیظ الله امین و بعدها با شهناز تنی، سازش با عبدالرشید دوستم در چوکات "شورای هم‌آهنگی"، تسلیم شدن به دولت اسلامی ربانی - مسعود بعد از شکست و فروپاشی نیروهایش توسط طالبان و غیره و غیره نشان می‌دهد که وی به‌خوبی اهل "معامله‌سازش" است و می‌تواند در پهلوی نیروهای دیگر شامل در رژیم، از حد نهایی راست آن‌ها (اتحاد اسلامی افغانستان) تا حد نهایی "چپ" آن‌ها (حزب همبستگی افغانستان) قرار بگیرد.

مشکل اصلی گلبدین و جمع معدود باقی‌مانده برایش، علیرغم هر بهانه‌ای که بتراشد، دشمنی دیر پای جمعیت اسلامی و شورای نظار با آن‌ها است. آن‌ها سعی خواهند کرد مانع پیوستن گلبدین به رژیم گردند و اگر این کار برای شان ناممکن شود تلاش به‌عمل خواهند آورد که این تسلیمی گلبدین در برگیرنده امتیازات کمتری برای وی و افرادش باشد.

دولت امریکارسملاً از پیوستن گلبدین و حزبش به رژیم حمایت کرده است. زلمی خلیل‌زاد سفیر سابق امریکا در کابل خواهان معذرت‌خواهی گلبدین از مردم افغانستان بخاطر جرایم سابقش گردیده است. بدین سان این افغانستانی امریکایی شده، از عبدالرشید دوستم، بخاطر معذرت‌خواهی خشک‌وخالی‌اش از مردم افغانستان، از بابت جنایاتی که سابقاً در حق این مردم روا داشته است، نمونه‌سازی می‌کند.

در واقع قاطعانه باید گفت که بزرگ‌ترین جنایت سابق عبدالرشید دوستم در حق کشور و مردمان کشور زمانی صورت گرفت که وی در خدمت اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌اش قرار داشت و تحت قوماندۀ آن‌ها دست به جنایات جنگی می‌زد. هم‌چنان بزرگ‌ترین جنایت جاری عبدالرشید دوستم که هم‌اکنون در جریان است قرارگرفتن در زیر پرچم اشغال‌گران کنونی و چوکات رژیم دست‌نشانده کنونی و جنگیدن علیه کشور و مردمان کشور است و او به این جنایت افتخار می‌نماید، هم‌چنان که زمانی به جنایت جنگیدن در زیر پرچم اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست افتخار می‌نمود. بدین گونه بزرگ‌ترین جنایت گلبدین و دارو دسته‌اش یعنی پیوستن به رژیم دست‌نشانده و خزیدن در زیر درفش اشغال‌گران کنونی در شرف وقوع است. اگر گلبدین از جرایم سابقش معذرت‌خواهی نماید، چرا باید دست به بزرگ‌ترین جنایت تاریخ حیاتش بزند؟ البته در مورد "خرس" نباید

شک نمود که هم تخم بگذارد و هم چوچه دهد.

حتی بالاتر ازین، گلبدین آن قدر از لحاظ سیاسی آبرو باخته و حقیر گشته است که می‌تواند به جنایت بزرگ در حال وقوع کنونی‌اش افتخار نماید و به سایه درختی که در می‌برآید بنشیند و از هوای "خنک" آن لذت ببرد! در غیر آن حاضر نمی‌شد خروج قوای خارجی از کشور را از پیش شرط مذاکرات صلح و سازش با رژیم به هدف خشک و خالی مشترک با رژیم تبدیل نماید. (***)

تا زمانی که توده های مردم کشور به صورت آگاهانه و طبق منافع علیای شان در مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده بسیج، سازماندهی و رهبری نشوند و در عرصه کارزار خونین کشور درفش پیروزمند کاروییکار شان را به اهتزاز در نیاورند، میدان شغالی خواهد بود، امپریالیست‌ها و مرتجعین انحصاراً ابتکار عمل را از لحاظ سیاسی و نظامی بدست خواهند داشت و هر معامله امپریالیستی و ارتجاعی روی منافع کشور و مردمان کشور امکان پذیر خواهد بود.

-----پاورقی-----

(*) -- گلبدین تا آخر نتوانست حداکثر نصاب شرعی چهار زن نکاحی را تکمیل نماید. زمانی که او "افتخار" دامادی قاضی حسین احمد، امیر جماعت اسلامی پاکستان، را به دست آورد، از قبل دو زن داشت که یکی از آنها بیوه برادر بزرگترش بود. چون دختر قاضی حسین احمد حیثیت بانوی اول دربار امیر حزب اسلامی افغانستان را کسب کرد و هنوز هم در چنین موقعیتی قرار دارد، گلبدین بخود حق نداد که بعد از نکاح با او زن دیگری بگیرد.

(**) -- حزب اسلامی گلبدین آشکاراً اعلام کرده است که باید حق داشته باشد در انتخابات بعدی رژیم شرکت نماید. این امکان وجود دارد که اشغالگران امپریالیست امریکایی و انگلیسی و حتی سایر متحدین شان، اجازه دهند و حتی

زمینه‌سازی کنند که یک "محمد مرسی" افغانستانی در انتخابات آینده رژیم دست‌نشانده بر مسند قدرت پوشالی رژیم تکیه زند. این "محمد مرسی" افغانستانی شمشیر دو دمه "جمهوری اسلامی افغانستان" یعنی دم جمهوریت (درینجا به مفهوم انتخابات پوشالی) و دم اسلام (درینجا به مفهوم "شریعت" اخوانی) را به دست خواهد داشت که نه تنها علیه مردم و منافع علیای مردم افغانستان بکار خواهد رفت، بلکه یک دم آن متوجه جمعیت اسلامی و شورای نظار و سایر مشمولین فعلی رژیم و دم دیگر آن متوجه "امارت اسلامی" طالبان خواهد بود. این شمشیر دو دمه، آغشته به سموم شوونیسم غلیظ طبقات حاکمه ملیت پشتون نیز هست و بی‌گمان همین مشخصه می‌تواند یکی از دلایل مهم مطرح شدن مجدد گلبدین توسط اشغالگران امپریالیست، قدرت‌های ارتجاعی خارجی و طبقات حاکمه استثمارگر داخلی باشد.

(***) -- مذاکرات صلح میان رژیم دست‌نشانده و حزب اسلامی گلبدین چند سال ادامه یافته است. حزب اسلامی گلبدین تا همین اواخر خروج قوای خارجی از کشور را پیش‌شرط امضای موافقتنامه صلح با رژیم قرار می‌داد. اما در آخرین دور این مذاکرات، که همین چندی قبل صورت گرفت، اعلام نمود که خروج قوای خارجی از کشور هدف ما است، اما پیش شرط امضای موافقتنامه صلح با "دولت جمهوری اسلامی افغانستان" نیست.

یادداشت ضروری قبل از انتشار این شماره شعله جاوید:

سرانجام گلبدین خود را از مذاکرات صلح با رژیم کنار کشید. خواست او این بود که توافقنامه صلح میان "جمهوری اسلامی افغانستان" و "حزب اسلامی افغانستان" امضا شود و نه میان "حکومت وحدت ملی افغانستان" و "حزب اسلامی افغانستان". در واقع او می‌خواست قرار داد صلح در نهایت میان وی به نمایندگی از حزب اسلامی افغانستان و اشرف غنی به نمایندگی از "جمهوری اسلامی افغانستان" امضا شود. اما از آن جایی که جناح عبدالله تحت نام "حکومت وحدت ملی" ۵۰٪ در قدرت رژیم پوشالی شریک است، نمی‌توانست این خواست را بپذیرد. این جناح در واقع می‌خواست که توافقنامه صلح میان رژیم و گلبدین، توافقنامه ای میان حزب اسلامی و "حکومت وحدت ملی" یعنی توافقنامه ای باشد که یک طرف آن گلبدین و طرف دیگر آن اشرف غنی و عبدالله باشد. برعلاوه طرفداران پنجشیری جناح عبدالله، به شمول طرفداران امرالله صالح، آمادگی گرفته بودند که به محض وارد

شدن گلبدین به شهر کابل، با تخم مرغ و بادنجان رومی و شاید چیزهای دیگر، "استقبال وسیعی" از وی به عمل آورند. از جانب دیگر زلمی خلیل‌زاد سفیر سابق امریکا در کابل از گلبدین خواست که بخاطر "ناروایی‌های گذشته‌اش" از مردم افغانستان معذرت‌خواهی نماید.

نتیجه آن شد که گلبدین از پروسه صلح با رژیم خود را کنار کشید. وی می‌توانست قرارداد صلح با اشرف‌غنی را امضا کند، اما نمی‌توانست قرار صلح با عبدالله را امضا کند. یعنی می‌توانست به اشرف‌غنی احمدزی تسلیم شود اما نمی‌توانست به عبدالله پنجشیری تسلیم شود. برعلاوه اگر امیر حزب اسلامی بخاطر "ناروایی‌های گذشته‌اش" از مردم افغانستان معذرت‌خواهی نماید، هیچ چیزی برای امارتش باقی نمی‌ماند. دعواجلابان سابق گفته معروفی داشتند که دایم سر زبان شان بود. "منکر نر، اقرار خر". یک معذرت‌خواهی خشک و خالی نیز نوعی اقرار به جرم است و خواهی‌نخواهی عواقبی را در پی دارد. این اقرار به جرم می‌تواند توسط کسی مثل عبدالرشید دوستم صورت بگیرد که حداعلای موقعیت طلبی‌اش در رژیم دست‌نشانده معاونیت اول اشرف غنی است. اما برای کسی مثل گلبدین که دیگر به موقعیتی کم‌تر از موقعیت ریاست جمهور رژیم دست‌نشانده نمی‌تواند راضی باشد، چنین اقرار و اعترافی نمی‌تواند صورت بگیرد.

خلاصه این‌که بیرون شدن گلبدین از پروسه صلح با رژیم را باید به پای دشمنی‌های دیرینه حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و همچنان شورای نظار نوشت. در واقع عبدالله و سایر جمعیتی‌ها و شورای نظاری‌های درون رژیم موفق شدند گلبدین را از داخل شدن به درون رژیم بازدارند. به عبارت دیگر گلبدین نه‌توانست و نه‌خواست بهای تسلیم شدن به جمعیتی‌ها و شورای نظاری‌های درون رژیم را بپردازد. به این ترتیب بیرون شدن گلبدین از پروسه صلح با رژیم براساس موضع‌گیری ضد اشغال امپریالیستی و ضد خیانت ملی رژیم دست‌نشانده صورت نگرفته است و می‌تواند در آینده بازم از سر گرفته شود.

بعداً درین‌مورد می‌توانیم بحث نسبتاً مفصلی داشته باشیم.

اطلاعات درز کرده از درون پارلمان رژیم

پارلمان نشین ها ادعا دارند که وعده های بیش از حد اشرف غنی مبنی بر از بین بردن فساد اداری، رشد و ترقی جامعه، رشد اقتصاد ملی و تمام شعارهای دوره انتخاباتی اش دیگر به شعار روی کاغذ بدل شده و کسی به گفته های آنها نه تنها اعتماد ندارد بلکه خودشان را هم قبول ندارند.

پارلمان نشین ها ادعا دارند که اگر در همین بحران کنونی که دامن جامعه را گرفته است، بصورت فوری قبل از انتخابات پارلمانی طرح مسئله انتخابات ریاست جمهوری که یک تیم مرکب با یک رئیس جمهور و دو نفر معاونین اش روی دست گرفته شود تا حدودی میتواند این سلب اعتماد مردم را ترمیم کند و جامعه به قول آنان ازین بحران نجات یابد. به این خاطر است که از مدتها به این طرف طرح لغو دفتر ریاست اجرائیه روی میز اشرف غنی قرار گرفته و طرح تغییر رژیم در افغانستان از طرف پارلمان به ارگ ریاست جمهوری موصلت نموده است. به این خاطر در دیدار حضوری که با داکتر عبدالله و معاونین او صورت گرفته قرار برین است که وی به عنوان معاون اول ریاست جمهوری ابقاء گردد و جنرال دوستم به درجه مارشالی ترفیع و سپس به حیث وزیر دفاع رژیم مقرر گردد. این گفته ها پس از یک جار و جنجال بیش از یک ماه نتیجه نداده است زیرا خود جنرال دوستم این گفته را قبول نکرده است. پس از آن اشرف غنی با معاون دوم خود صحبت نموده که اگر بتواند از سمت خود استعفاء دهد و داکتر عبدالله به جایش مقرر گردد. این بحث و گفتگو طی همین روزهای اول سال ۱۳۹۵ روی دست گرفته شده و کماکان ادامه دارد. پارلمان نشین ها خوش بین هستند که اگر این طرح شان مورد قبول واقع گردد تغییرات کلی در ساختار سیاسی رژیم کنونی وارد خواهد آمد.

از طرف دیگر آنها ادعا دارند که بحران کنونی که رژیم به آن آغشته است عبارت است از:

نورستانی مسئول کمیسیون "انتخابات" رژیم به دلیل فشارهای سیاسی که از طرف اشرف غنی بر وی تحمیل گردید، به قول نماینده کمیسیون از زبان داکتر نورستانی گفت که وی مطرح کرده است که علنی کردن نتایج انتخابات پس از یک و نیم سال "آخرین فیر" شان بوده و دلیل واضح آن فشار آوردن روی داکتر عبدالله بخاطر موضعگیری های سیاسی اش و انتقادات او مبنی بر "شفافیت" یا عدم "شفافیت" این پروسه بوده است. داکتر نورستانی به نماینده کمیسیون گفته است که ناچار بوده که این کار را پس از یک و نیم سال بخاطر فشار آوردن سیاسی روی داکتر عبدالله انجام دهد تا به شکلی از اشکال به داکتر عبدالله تفهیم گردد که اشرف غنی رئیس جمهور "منتخب" مردم است و بر مبنای همین فیصدی بیشتر بوده که چوکی ریاست جمهوری به او تعلق گرفته است و این به معنی انعطاف پذیری فوق العاده زیاد رئیس جمهور در مقابل ریاست اجرائیه بخاطر پایین آوردن فشارهای سیاسی بوده وگرنه، داکتر عبدالله هیچ نقشی و سهمی درین حکومت نداشته است و این لطف و مهربانی بادارشان "جان کری" بوده که او را به سمت رئیس اجرائیه برگزیده است.

از طرف دیگر، آنچه را که پارلمان نشینان مطرح میکنند، نقش سمبولیک شان است. آنها میگویند که هرکس را که استجواب و یا استیضاح کنند قبل از آن از درون خود ارگ با یک هماهنگی کامل میان پارلمان نشین ها پول توزیع میگردد و به هر وکیل پارلمان مبلغی داده میشود تا فردای استیضاح شخص متذکره دوباره رای اعتماد به دست آورده و به وظیفه اش کماکان ادامه دهد.

حتی قبل از اینکه نامزدوزیران کابینه رژیم به پارلمان معرفی گردند، میان پارلمان نشین ها مبالغ هنگفت پول توزیع گردید که به فلان وزیر رای اعتماد دهید و به فلان وزیر رای اعتماد ندهید و این کمپاین پولی میان پارلمان نشین ها نقش شان را به کلی ضرب صرف نموده است. به قول یک تن از وکلای پارلمان نشین که این نقش برایش کاملاً خسته کننده شده، زیرا اکثریت پارلمان نشین ها صرفاً به منافع شخصی و چور و چپاول شان می اندیشند و ترس شان از آینده بی سرنوشت شان است و این موضوع را خود اشرف غنی هم میداند که بدون قوای سه گانه مشروعیت خودش نیز زیر سوال قرار میگیرد. به این خاطر از بابت فساد گسترده ای که از ارگ شروع تا کابینه و پارلمان ریشه دوانده سکوت اختیار کرده است.

رژیم دست نشانده فعلی که خود را حکومت وحدت ملی می خواند بارها به مردم وعده زندگی بهتر و رفاه بیشتر داده و همیشه خواسته است که طبق وعده های سرخرمن خویش مردم ستمدیده این دیار را حتی پس از روی کار آمدنش با فریب و نیرنگ به دنبال خود سرگردان نماید. اما غافل ازین است که مردم رنجدیده این کشور به تمام نیرنگ های عوامفریبانه رژیم مزدور پی برده و دیگر فریب آنرا نخواهند خورد. این گفته ها نه تنها در صفوف میلیونی توده ها به خوبی قابل درک و فهم است بلکه حتی در درون پارلمان رژیم پوشالی نیز صراحت یافته است.

سروصداها و اعتراضات پارلمان نشین ها نیز از گوشه و کنار به شکل رسانه یی و غیررسانه یی و رسمی و غیررسمی، بصورت ها و اشکال گوناگون به گوش می رسد.

در آخرین مطالبی که به دست ما رسیده است وضع سیاسی ارگ نشینان فعلی را به خوبی به تصویر میکشد. آنچه را که در پارلمان رژیم بارها به نقد گرفته شده موضوع صلاحیت های وکلای پارلمان نشین میباشد. آنچه را که آنان مطرح میکنند، مسئله سمبولیک بودن شان در چوکی های پارلمانی است و به قول خودشان دیگر نقش سمبولیک خود را پس از پنج سال حاکمیت شاه شجاع سوم (کرزی) به خوبی مشاهده میکنند، به گفته آنان موجودیت و مشروعیت نظام اشرف غنی بسته به پارلمان رژیم است و درین رابطه اشرف غنی توانائی برگزاری به اصطلاح انتخابات پارلمانی را نداشته و ندارد. یک تن از نمایندگان کمیسیون به اصطلاح انتخابات رژیم در حضور یک تن از وکلای پارلمان نشین اذعان نمود که اگر تا تاریخ ۱۸ ثور ۱۳۹۵ مسئله بودجه "انتخابات پارلمانی" به تصویب نرسد، قضیه "انتخابات" پارلمانی تا جون ۲۰۱۷ به تعویق می افتد. گرچه فعلاً رژیم در تپ و تلاش است تا انتخابات را به تاریخ ۱۸ میزان ۱۳۹۵ شروع کند، اما تا الحال بودجه منظور نگردیده است و داکتر

- فرار جوانان از کشور: جوانانی که سرمایه های ملی این کشور محسوب میگردند به سه دسته تقسیم میشوند: دسته اول کسانی هستند که از بابت بیکاری به خارج از کشور پناهنده میشوند، دسته دوم کسانی هستند که بخاطر رسیدن به رفاه و آرامش بیشتر دار و ندار زندگی شان را به فروش رسانده و به خارج پناهنده شده اند و دسته سوم آن عده افرادی اند که به نحوی از انحاء مورد تهدید قرار گرفته و آواره گردیده اند. اما به عوض اینکه رژیم برای برگرداندن آبرومندانه مهاجرین از خارج طرح مشخصی داشته باشد، بیشتر دست نیاز و کمک به کشورهای همسایه دراز نموده که جوانان فراری ما را قبول نمایند و آنها را بیرون نکنند. این به معنی کامل از دست دادن سرمایه های ملی این کشور است که رژیم و در راس آن اشرف غنی به شدت خواهان پذیرش جوانان فراری از طرف کشورهای پناهنده میباشد.

- تابعیت دوگانه وزراء: گرچه اکثریت وزراء کابینه بناء به قانون باید سلب تابعیت دوگانه شوند اما اکثریت شان کماکان از تابعیت دوگانه برخوردار هستند و پارلمان نیز هیچ نقشی درین رابطه گرفته نمیتواند. بطور نمونه یک تن از وزراء پس از اینکه ویزای امریکا را دریافت کرد و با خانواده اش برای سیاحت به کانادا و از آنجا به امریکا رفت هنگام برگشت فامیل خود را به امریکا گذاشته و خودش به افغانستان آمده است. این نوع وزراء هرگاه از کار برکنار شوند و یا اینکه دیگر حیات سیاسی شان ختم گردد، به ظرف دو روز خود را به خانواده شان میسرسانند. ازین قبیل افراد زیاد در درون رژیم دیده میشود.

- بحران بیکاری در کشور: از آنجائیکه رژیم طرح مشخصی برای زیرساختارهای اقتصادی جامعه ندارد و تشکیلات اداری در تمامی ابعاد جامعه در سراسر کشور فروپاشی قرار گرفته و اکثریت ادارات از وجود مسئولین خبره بهره مند نیستند و اکثریت تشکیلات اداری رژیم با سرپرستان اداره میشود و سالانه فارغ التحصیلان زیادی از موسسات تحصیلات خصوصی و نیمه خصوصی کشور فارغ میشوند، بحران بیکاری در جامعه روز به روز افزایش یافته است. بطور نمونه پروژه تاپی از جمله پروژه هائی است که رژیم با ساز و آواز از آن استقبال نمود و جشن گرفت و مردم را برای حمایت ازین پروژه به جاده ها بیرون نمود اما قرارداد آن هنوز معلوم نیست، پروژه کاسا ۱۰۰۰ که از طرف وزارت انرژی و آب روی دست گرفته شده به عین شکل است و یا خط آهن دوشنبه تاجیکستان که از مرز افغانستان میگذرد و قرار است پاکستان و تاجیکستان را به هم وصل کند نیز نامعلوم است. اینگونه رقص و پایکوبی از یک طرف وعده های سرخرمن برای مردم محسوب میگردد و از طرف دیگر بحران بیکاری و عدم اشتغال را دامن زده است.

- رشد سلفی گری در افغانستان: رژیم پوشالی به شدت با خلاء های امنیتی مواجه است، ازین جمله میتوان از نبود وزیر دفاع یادآوری نمود. رژیم فعلی هنوز هم نتوانسته است خلاء های امنیتی را که خود و در راس اشرف غنی مسبب آن بوده است حل و فصل نماید. پارلمان نشین ها از رشد نیروهای "داعش" در افغانستان بار بار به ریاست جمهوری، ریاست امنیت "ملی" شکایت کرده اند، اما در عمل هیچ کاری صورت نگرفته است. بطور نمونه: ولایت ننگرهار از جمله ولایاتی است که امروز "داعش" در آن ریشه دوانده و به شدت فعالیت میکند. همچنان در کابل "حزب التحریر" شدیداً فعالیت دارد.

- رشد تولید و قاچاق مواد مخدر: قاچاق مواد مخدر از زمان حاکمیت کرزی تا الحال نه تنها به قوت خود باقی است بلکه رشد صعودی خود را نیز طی نموده است. وزارت مبارزه با مواد مخدر رژیم نیز در جلوگیری از رشد تولید و صادرات آن عاجز مانده است. این گفته ها نیز از بحث های اجندای مشترک کمیته امنیت پارلمان رژیم به حساب می آید که تا الحال درین زمینه کاری صورت نگرفته است.

- رشد قاچاق سلاح: در مورد قاچاق سلاح به داخل کشور، طرح پارلمان نشین ها ازین قرار بوده که ریاست امنیتی "ملی" رژیم باید هرچه سریعتر وارد اقدام گردد، اما به گفته آنان در رأس این حلقه مافیائی خود وزراء و یا ارگ نشینان قرار دارند که از قاچاق سلاح میلیون ها دالر سالانه به جیب میزنند و سر و صدای پارلمان نشین ها نیز جائی را پر نمیکند.

- رشد قاچاق زنان: به گفته پارلمان نشینان قبلاً زنان به صورت قاچاقی از مرز عبور داده میشدند اما از زمان رشد سلفی ها و "داعش" زنان به بردگی گرفته شده و به صورت واضح به اعراب فروخته میشوند. سروصدای پسر حاجی قدر مینی بر اینکه این مسئله قبل از مسائل امنیتی مسئله ناموسی شان است نیز به قوت در پارلمان مورد دفاع قرار گرفت اما نیروهای امنیتی و در رأس آن وزارت داخله و سرپرست وزارت دفاع نتوانسته اند کار اساسی ای برای محو نیروهای "داعشی" انجام دهند.

- فساد گسترده در وزارت خانه های رژیم: آنچه که مبرهن و واضح است فساد مالی گسترده در وزارت خانه های یعنی دقیقاً زیر ریش ریاست جمهوری است. چندی قبل دفتر مطبوعاتی وزارت فوائد عامه برای امضای پروژه های ساختمانی با شرکت های معتبر قراردادی را روی دست گرفته بود و به صورت بسیار واضح از آنها پول مطالبه کرده بود. این گفته را خود وزیر فوائد عامه در جلسه استجوابیه اش در درون پارلمان مطرح کرد و انتقاد پارلمان نشینان نیز به جائی نرسید. به گفته پارلمان نشینان وقتی گفته های شان جائی را نگیرد نقش سمبولیک شان بیشتر از قبل روشن میشود.

- رشد بدبینی درون ارگ: به گفته پارلمان نشینان جنجالها و عدم تحمل پذیری میان دو جناح وحدت کننده یعنی اشرف غنی و عبدالله در درون ارگ از ابتدای تشکیل حکومت شان تا حال وجود داشته است اما از چند ماه به این سو این بدبینی ها در درون ارگ بیشتر از قبل رشد نموده است. وقتی چنین ناهماهنگی ها میان دو جناح وحدت کننده بر سر رد یا تایید کدام فیصله پیروز می کند، توازن سیاسی حفظ نمی گردد و هرج و مرج سیاسی رونما میگردد. این وضع درین اواخر، خصوصا در ماه حمل ۱۳۹۵، باعث گردیده که بخاطر اختلافات زیادی که بین دو جناح به بار آمده فقط نزدیکی ها میان دو شخص یعنی عبدالله و اشرف غنی بیشتر گردیده، ولی با آنهم عدم توازن سیاسی بیشتر از قبل بحران اجتماعی در سطح کل جامعه را رقم میزند و اگر به همین شکل ادامه یابد به سقوط رژیم منجر میگردد. گرچه از یک طرف سیاف و جهادی های سابقه در تپ و تلاش برای امحاء قدرت سیاسی اشرف غنی هستند ولی از طرف دیگر عظامحمد نور نیز اختلافات میان تاجیک و ازبک را در سطح شمال دامن زده است. بطور نمونه تظاهرات خونینی که به تاریخ ۵ و ۶ حمل ۱۳۹۵ در سمت شمال کشور رونما گردید بخاطر پاره شدن یک عکس جنرال دوستم بوده و دامنه آن به اختلافات میان تاجیک ها و ازبک ها منجر گردیده است. این بدبینی های درون ارگ، پارلمان نشینان را نیز ترسانده که بحران دامنگیر آنها نیز خواهد شد.

- روحیه بسیار ضعیف پولیس: در کنار تمام موارد فوق، میتوان از روحیه بسیار ضعیف پولیس نیز یادآور شد. پارلمان نشینان بحثی را که به کمیسیون امنیت پارلمان به راه انداختند و آنرا به سمع وزارت داخله رژیم رسانده اند، مسئله روحیه بسیار ضعیف پولیس در سطح کشور است. این گفته ها پس از تایید وزارت داخله دوباره به پارلمان رژیم رجعت داده شده تا طرح مشخصی برای بهبود اوضاع سامان دهند. اما تا الحال پارلمان از طرح امنیتی خاصی عاجز مانده است.

- پروسه صلح و جلسه گلبند حکمتیار: آمدن گلبند حکمتیار به پروسه صلح رژیم نیز باعث نگرانی ها در درون پارلمان رژیم شده است؛ زیرا با تغییرات در ساختار رژیم اگر این پروسه به پیش رود، حاکمیت بعدی که از گروپ های متعدد طالبی و گلبدینی با رژیم تشکیل میگردد به تضعیف بیشتر قوای سه گانه و رشد بنیادگرایی در کشور منجر میگردد.

- سلب اعتماد مردم از حکومت: بحث داغ روز در پارلمان رژیم مسئله سلب اعتماد مردم از حکومت و ناامیدی های بیش از حد پارلمان نشین ها نسبت به رژیم است. پارلمان نشین ها به این فکر هستند که اگر رژیم به همین شکل به کارش ادامه دهد به رشد قیام های خودجوش مردمی مدد میرساند. هرگاه رژیم در پیشبرد امورات مملکتی ضعف نشان دهد به همان پیمان قیام های خودجوش مردمی قوت میگیرد و این مسئله باعث تضعیف هرچه بیشتر رژیم و تقویت طالبان در حال جنگ و یا نیروهای سلفی "داعش" میگردد.

هدایت شود و با بیرون راندن نیروهای اشغالگر از کشور و براندازی رژیم دست نشانده شان انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی رسد و همه مردمان وطن از وضعیت فلاکتبار اجتماعی کنونی رهایی یابند.

ما با تکیه بر اصول مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم به پیش میرویم و متیقین هستیم که درین راه تنها نخواهیم ماند. ما با تکیه بر اصول م ل م در مسیر تدارک و برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان و اشغالگران مرتجع داعشی حرکت میکنیم و متیقین هستیم که میلیون ها نفر از توده های زحمتکش سرزمین مان را با خود همراه و همگام خواهیم ساخت. فقط با بسیج فشرده میلیون ها تن از مردمان وطن و رهبری شان است که می توان از بن بست های موجود کنونی رهایی یافت.

۳ اپریل ۲۰۱۶

میکند، ماهیت ضدملی و وطن فروشانه و خیانت پیشه گی همه شان است.

آنچه را که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان آغاز تجاوز وحشیانه نیروهای اشغالگر امپریالیستی و اشغال کشور مطرح نموده است طرح برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) در افغانستان است که باید در پیش گرفته شود. به غیر از اتکاء به چنین جنگی نمیتوان جنگ تجاوزکارانه اشغالگران و رژیم دست نشانده شان را به عقب راند. کشوری که با زور اسلحه و موشک های دوربرد نیروهای یانکی آماج حملات قرار گرفته را نمیتوان به ملایمت و نرمی عقب زد. جنگ تجاوزکارانه ایکه بر توده های میلیونی افغانستان تحمیل گشته و وضعیت اسفناک اجتماعی دمار از روزگار مردم در آورده و روز به روز بدتر از قبل به پیش میرود را نمیتوان با اصلاح و رفورم اجتماعی اصلاح نمود و نمیتوان با خوش بینی های توهم آمیز عوام فریبانه از کنار آن گذشت. این وضعیت زمانی دیگرگون میشود که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی با اتکاء به نیروی میلیونی توده های زحمتکش و در رأس آن کارگران و دهقانان کشور به پیش

موضوعات فوق از جمله مواردی است که در درون پارلمان رژیم به بحث گرفته شده ولی هیچ اقدام عملی از طرف قوای اجرائیه و قضائیه صورت نگرفته و خود اشرف غنی نیز درین خصوص ضعف کلی دارد.

به هر حال:

آنچه را که میتوان از متن و بطن رژیم بیرون کشید، دست نشانده گی و ماهیت عروسک خیمه شب بازی رژیم ساخت امپریالیستهای غربی است؛ چیزی که پس از حمله تجاوزکارانه امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ تا حال به قوت خود پیش رفته است. کشوری را که فاقد استقلال سیاسی و آزادی های ملی مدنی باشد و رژیم مزدور صفت و میهن فروشی بر اریکه قدرت تکیه زده و خائنین ملی دست نشانده ای بر آن حاکم باشد، بهتر ازین نمیتوان تصور نمود. چیزی را که امروزه خود میهن فروشان اذعان

ملاحظات مختصری پیرامون

استعفانامه منصور از کمیته مرکزی سازمان انقلابی افغانستان

متن استعفانامه:

استعفانامه‌ی منصور، عضو کمیته‌ی مرکزی «سازمان انقلابی افغانستان»

۳- معیارهای برخورد با رفقا پول‌محور است. مسوول سازمان و شماری از اعضای دفتر سیاسی فاقد اعتماد و صداقت کمونیستی اند و نسبت به رفقا ارزش انقلابی زیادی قایل نیستند. آنها مدام سعی میکنند نشان دهند که خیلی در غم دارایی سازمان هستند، اما این فکر بجای آنکه از صداقت انقلابی آنها ناشی شود، از بی‌اعتمادی‌شان نسبت به رفقای می‌آید که در مقطع خاصی نیاز به همکاری مالی دارند. مسوول سازمان حتا در میان رفقا تبعیض قایل میشود و بیشتر به کسانی وام می‌پردازد که از نظرش مناسب باشد.

بنابر دلایلی که در بالا آمد، من از عضویت‌ام در کمیته‌ی مرکزی سازمان انقلابی استعفا میدهم و هیچ مسوولیتی هم در قبال موضعگیریها و عملکردهای سازمان در آینده ندارم. اما همانگونه که تمام رفقای راستین من میدانند، تعهدم به مارکسیزم بیشتر از پیش پابرجا است و قویتر از گذشته در این زمینه فعال خواهم ماند.

از تمام رفقای که در کنگره‌ی دوم سازمان به من رای دادند، سپاسگزارم. رابطه‌ی من با آنها مثل گذشته باقی خواهد ماند و هیچ خللی هم در پیوند سیاسی من و آنها وارد نخواهد شد.

منصور

۹ دسامبر ۲۰۱۵ میلادی

موهوم" و بی‌برنامگی، خود نیز به این بیماری دچار است و دقیقن نمیداند که کدام برنامه‌ی عملی و کارآمد را دنبال کند. نه علاقمند کار دموکراتیک است و نه هم در کاری که نام سوسیالیستی را رویش گذاشته دستاوردی داشته است. سازمان انقلابی از کنگره‌ی دوم بدینسو که مسوول جدید در آن انتخاب شد، هیچ جلب و جذبی نداشته و برعکس، شماری از رفقا این سازمان را ترک کرده اند. آنها یا دنبال زندگی شخصیشان رفته اند و یا هم دوباره به سازمان رهایی پیوسته اند که برای سازمان انقلابی شرم‌آور است.

۲- برخلاف تمام ادعاهای ظاهر انقلابی و انترناسیونالیستی‌یی که از سوی مسوول سازمان صورت می‌گیرد، برتریخواهی تباری به گونه‌ی خزنده و زیرپوستی (که من از آن به عنوان شوونیزم نرم یاد میکنم) در فکر و عمل مسوول سازمان و شماری از اعضای دفتر سیاسی وجود دارد. این شوونیزم در ظاهر با برتریخواهی قومی علنی و آشکار فرق دارد و تلاش میکند تعصب تباری-زبانی‌اش را زیر لفافه‌های "مارکسیستی" و "انقلابی" پنهان کند. شوونیزم نرم میخواهد از راه استدلال و منطق ظاهر علمی و خیرخواهانه، هویت‌های زبانی دیگر را نفی کند. مثلن آنان خیلی کودکانه روی کاربرد برخی واژه‌های سچهای زبان پارسی قیود وضع میکنند و بجای آنها از معادل عربی یا پشتو استفاده میکنند. شاید مسوولان سازمان انقلابی هم مثل شوونیستهای پشتون (جنرال طاقت، اسماعیل یون، شکریه بارکزی و دیگران) فکر میکنند که واژه‌های دبیر، دبیرستان، دانشگاه، دانشکده، دادستانی و غیره، ایرانی است و از این نظر نباید در نوشتار و گفتار به اصطلاح "زبان دری" از آنها کار گرفته شود!!

به کمیته‌ی مرکزی سازمان انقلابی! رفقای شرکت کننده در کنگره‌ی دوم سازمان میدانند که من چه نقدهایی از رویکرد کنونی سازمان انقلابی داشتم و در بسیاری موردها هم با اعضای کمیته‌ی مرکزی کنونی همنظر نبودم. اما از آنجا که امید داشتم مسوولان سازمان به مرور زمان سطح دانش و آگاهی‌شان را بلند برده، دیدگاه‌هایشان را نسبت به وضعیت چپ در کل نو کنند و به فکر طرح و راه تازه‌یی برای برون‌رفت از بن‌بست کنونی در سازمان باشند، و در ضمن، فکر میکردم که ادامه‌ی نقد و بحث‌های من در کمیته‌ی مرکزی میتواند راهگشا باشد، سعی کردم وضعیت نابسامان سازمان را مدت زیادی تحمل کنم. حالا به این نتیجه رسیده‌ام که ادامه‌ی کار با مسوولان کنونی سازمان انقلابی دشوار است، روی چند دلیل:

۱- سازمان انقلابی از آغاز کار تا امروز برنامه‌ی تیوریک و عملی جدید و کارآمد را مطرح نکرده و بر ادامه‌ی راهی تاکید میکند که بارها رفته شده و شکست آن بر همگان روشن و آشکار است. باورهای سازمان انقلابی به گونه‌ی ناامیدکننده‌یی خیلی کهنه شده و نابکار است و به درد سیاست کمونیستی که خواستار تغییر رادیکال در جامعه است نمی‌خورد.

به بیان دیگر، سازمان انقلابی برعکس تمام انتقادهایش از سازمان رهایی مبنی بر داشتن "حرکت

ملاحظات مختصری پیرامون استعفانامه منصور:

یا دنبال زندگی شخصی‌شان رفته اند و یا هم دوباره به سازمان‌های پیوسته اند که برای سازمان انقلابی شرم‌آور است.»

درینجا برخلاف موارد دیگر مطرح شده در استعفانامه، انتقاد متوجه مسوول جدید و عده‌ای از اعضای دفتر سیاسی سازمان نیست، بلکه منحصرآ روی مسئول جدید متمرکز گردیده و وی مسئول فروپاشی کنونی سازمان دانسته شده است. از بنقرار استعفانامه در واقع کل رویکرد کنونی سازمان انقلابی یا حداقل نتایج عملی این رویکرد را در مورد فروپاشی سازمان منحصرآ متوجه مسئول جدید انتخاب شده در کنگره دوم ساخته است و نه حتی متوجه مسئول و عده‌ای از اعضای دفتر سیاسی سازمان، چه رسد به اینکه آن را به رویکرد سازمان از ابتدا تا حال مرتبط سازد.

واقعیت این است که سازمان انقلابی نه در زمان "پاغر" و نه در زمان بعد از کنگره دوم خود توانسته است گسست ناقص خود از سازمان‌های را به یک گسست بنیادی و قاطع ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی علیه آن سازمان تکامل دهد. برعکس حتی از همان مواضع گسست ناقص و اولیه خود نیز به تدریج عقب نشینی کرد و تلاش نمود که در میراث‌داری از داکتر فیض با سازمان‌های رقابت نماید. واضح است که رقابت بر سر میراث‌داری از داکتر فیض به نفع سازمان‌های تمام شده و عده‌ای از اعضای سازمان انقلابی مجدداً به سازمان‌های پیوسته اند؛

و «بن بست کنونی» سازمان است و مرجع مورد انتقاد هم «اعضای کمیته مرکزی کنونی» سازمان. اما وقتی دلایل دشواری، و البته نه ناممکن بودن، کار با مسوولان کنونی سازمان انقلابی بیان می‌گردد، ناکارآمد بودن برنامه تیوریک و عملی سازمان از آغاز کار تا امروز مورد نقد قرار می‌گیرد و گفته می‌شود:

«۱- سازمان انقلابی از آغاز کار تا امروز برنامه‌ی تیوریک و عملی جدید و کارآمد را مطرح نکرده و بر ادامه‌ی راهی تاکید میکند که بارها رفته شده و شکست آن بر همگان روشن و آشکار است. باورهای سازمان انقلابی به گونه‌ی ناامیدکننده‌ی خیلی کهنه‌شده و نابکار است و به درد سیاست کمونیستی که خواستار تغییر رادیکال در جامعه است نمی‌خورد.

به بیان دیگر، سازمان انقلابی برعکس تمام انتقادهایش از سازمان‌های مبنی بر داشتن "حرکت موهوم" و بی‌برنامگی، خود نیز به این بیماری دچار است و دقیقن نمیداند که کدام برنامه‌ی عملی و کارآمد را دنبال کند. نه علاقمند کار دموکراتیک است و نه هم در کاری که نام سوسیالیستی را رویش گذاشته دستاوردی داشته است....»

درینجا بخوبی روشن است که علیه سازمان انقلابی از «آغاز کار تا امروز» موضعگیری گردیده است. بنابراین رویکرد مسوولان امروز سازمان متذکره ادامه همان رویکرد زمان "پاغر" است و نه یک رویکرد جدید. در مورد رویکرد مسوولان کنونی سازمان انقلابی و به بیان بهتر نتایج کنونی رویکرد سازمان، به ادامه جملات فوق گفته شده است:

«سازمان انقلابی از کنگره‌ی دوم بدینسو که مسوول جدید در آن انتخاب شد، هیچ جلب و جذبی نداشته و برعکس، شماری از رفقا این سازمان را ترک کرده اند. آنها

۱- از میان دلایل سه‌گانه ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی‌ای که به عنوان دلایل این استعفا مطرح گردیده است، عامل شماره اول را باید مهم‌ترین دلیل یا دلیل عمده به حساب آورد. دلایل شماره دوم و سوم مطرح شده در استعفانامه، دلایل فرعی درجه دوم و سوم محسوب می‌گردد.

اما همین دلیل عمده به صراحت و روشنی مطرح نگردیده، بلکه بصورت گنگ و به دو شکل متناقض از هم مطرح گردیده است.

در ابتدای استعفانامه گفته می‌شود که:

«رفقای شرکت‌کننده در کنگره‌ی دوم سازمان میدانند که من چه نقدهایی از رویکرد کنونی سازمان انقلابی داشتم و در بسیاری موردها هم با اعضای کمیته‌ی مرکزی کنونی همنظر نبودم. اما از آنجا که امید داشتم مسوولان سازمان به مرور زمان سطح دانش و آگاهی‌شان را بلند برده، دیدگاه‌هایشان را نسبت به وضعیت چپ در کل نو کنند و به فکر طرح و راه تازه‌ی برای برون‌رفت از بن‌بست کنونی در سازمان باشند، و در ضمن، فکر میکردم که ادامه‌ی نقد و بحث‌های من در کمیته‌ی مرکزی میتواند راه‌گشا باشد، سعی کردم وضعیت نابسامان سازمان را مدت زیادی تحمل کنم. حالا به این نتیجه رسیده‌ام که ادامه‌ی کار با مسوولان کنونی سازمان انقلابی دشوار است، روی چند دلیل:»

درینجا موضوع قابل انتقاد «رویکرد کنونی سازمان انقلابی»

بخصوص ازین جهت که اگر قرار است پول محوری بر کسی تحمیل گردد، چرا پول محوری سازمان رهایی با انجوهایش، بجای پول محوری سازمان انقلابی، که حد اعلاى "سختوتش" وامدهی به افراد مورد نظر مسئول کنونی آن است، برگزیده نشود تا هم "سختوتمندانه" مخارج زندگی تأمین گردد و هم با بزرگان خانواده‌ها مشکلات رفع گردد.

به این ترتیب مشکل اصلی ایدئولوژیک-سیاسی "منصور"، حتی گسست ناقص از سازمان انقلابی نیست، بلکه عدم گسست از سازمان مذکور است، یعنی حتی بصورت ناقص از آن سازمان گسست نکرده است. به همین جهت است که ادامه کار با سایر اعضای کمیته مرکزی کنونی سازمان انقلابی را "مشکل" می‌داند و نه ناممکن.

۲- عدم گسست منصور از سازمان انقلابی در استعفای وی از کمیته مرکزی سازمان مذکور، و نه در خروج وی از سازمان مذکور، بخوبی روشن و واضح است. اگر سازمان انقلابی از ابتدا تا حال از لحاظ تیوریک و عملی خط حرکتی درست و اصولی نداشته است، چرا باید علیه کلیت این سازمان موضعگیری صورت نگیرد و فقط به استعفا از کمیته مرکزی آن اکتفا شود؟ خود استعفانامه می‌گوید که "مشکل" بروز کرده است و موضوع هنوز تا سطح "ناممکن" نرسیده است.

۳- اما چنانچه وضعیت چنین باشد چرا باید "مشکل" بصورت درون سازمانی حل و فصل نگردد؟ چه نیازی به بیرون دادن استعفانامه

منصور از کمیته مرکزی سازمان انقلابی وجود داشته است؟ آیا نمی‌شد این "مشکل" در مباحثات درون سازمانی مورد حل و فصل قرار می‌گرفت؟ از لحاظ اصول تشکیلاتی کلا نادرست است که مسایل درون تشکیلاتی، مثل استعفای یک فرد از این یا آن موقعیت تشکیلاتی، به بیرون از تشکیلات بیفتد و حول آن سروصداهای فیسبوكی براه انداخته شود.

خوب! معلوم است که "مشکل" متذکره نتوانسته است بصورت درون سازمانی حل و فصل گردد و خواسته یا ناخواسته به یک موضوع بیرون سازمانی مبدل گردیده است. بدین صورت عملاً بر سر ادامه کار مشترک صرفاً "مشکل" بروز نکرده است، بلکه ناممکن گردیده و به بیرون از سازمان افتاده است.

ولی چنانچه منصور به این نتیجه رسیده است که ادامه کار با مسئولین کنونی سازمان انقلابی دیگر ناممکن است باید صریحاً و بطور کلی از آن سازمان خارج شود، یا به عبارت دیگر بطور کلی از آن سازمان انشعاب نماید و نه اینکه صرفاً از عضویت کمیته مرکزی آن استعفا دهد.

۴- از قرار معلوم، یعنی طبق مندرجات استعفانامه منصور، کنگره دوم سازمان انقلابی یک کنگره دو فرکسیون بوده است و نه یک کنگره سازمانی واحد. درین کنگره منصور فرکسیون خودش را داشته و مسئول منتخب آن کنگره نیز فرکسیون خودش را.

منصور در استعفانامه اش اصرار دارد که کماکان بعد از استعفا از کمیته مرکزی سازمان نیز رابطه خود با افراد فرکسیون مذکور را حفظ خواهد کرد و هیچ خللی در پیوند سیاسی وی با آن‌ها وارد نخواهد شد.

اگر طبق "روایات" فیسبوكی قضاوت نماییم، می‌توانیم بگوییم که شاید چند فرد از فرکسیون مذکور شامل همان افرادی باشند که از سازمان انقلابی

بریده و مجدداً به سازمان رهایی پیوسته اند و حتی یکی از آن‌ها به شاخه لغمان حزب همبستگی تعلق دارد.

عاقبت این نوع حرکت نوسانی و متزلزل که "هم به نعل می‌زند و هم به میخ" پیشاپیش روشن است. وضعیت سازمان انقلابی خود یک مثال زنده است. اگر منصور واقعاً قصد دارد که طبق بیان خودش، یک سلسله فعالیت‌های دموکراتیک و سوسیالیستی اصولی و مؤثر داشته باشد، باید عمیق‌تر و وسیع‌تر از دایره خبیثه دید و بینش و روابط سازمان رهایی، به شمول روابط برحال سازمان انقلابی - چنانچه خود سازمان برحال باشد - و روابط خارج شده از آن، گسست نماید.

۵- مسئولیت موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای یک سازمان صرفاً متوجه اعضای کمیته مرکزی آن سازمان نیست. یکایک اعضای یک سازمان، چه اعضای کمیته مرکزی باشند و چه نباشند، مسئولیت دفاع از موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای سازمان و مقدم بر آن مسئولیت اجرا و تعقیب آن را بر عهده دارند.

وای برحال سازمانی که فقط اعضای کمیته مرکزی آن در قبال موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای آن احساس مسئولیت داشته باشند و نه یکایک اعضای آن. آیا منصور می‌خواهد موضع‌گیری و عمل‌کرد کنونی خودش سرمشق سایر روابطش باشد؟ اگر او بخود حق می‌دهد که با استعفا از کمیته مرکزی سازمان انقلابی دیگر هیچگونه مسئولیتی در قبال موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای آن سازمان نداشته باشد، قاعدتاً باید برای روابطش نیز حق بدهد که

آن‌ها نیز در قبال موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای یک نفره اش، یعنی موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهایی در نبود مطلق یک کمیته مرکزی، هیچگونه مسئولیتی را بر عهده نگیرند. در چنین حالتی عاقبت این کارش به کجا خواهد کشید؟ آهنگری که هم به نعل بزند و هم به میخ، عاقبت چکش به دست خودش خواهد خورد.

۶- منصور شکایت دارد که سازمان انقلابی کار دموکراتیک نمی‌کند. درینجا منظور از کار دموکراتیک چه نوع کار دموکراتیکی است؟ کار دموکراتیک طراز کهن یا کار دموکراتیک طراز نوین؟ در استعفانامه این موضوع روشن نیست و این نشان می‌دهد که برای وی تکیه روی کار دموکراتیک طراز نوین از اهمیتی برخوردار نمی‌باشد.

اما مقدم برین موضوع، در شرایطی که کشور تحت اشغال امپریالیستی قرار دارد و یک رژیم دست‌نشانده با تکیه بر اشغالگران امپریالیست قدرت پوشالی خود را بر کشور و مردمان کشور اعمال می‌نماید، وظیفه عمده مبارزاتی کار ملی یا مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده است و کار دموکراتیک وظیفه درجه دوم و تابع است. به عبارت دیگر ما باید در شرایط افغانستان از کار ملی- دموکراتیک طراز نوین و کار کمونیستی صحبت نماییم و نه از کار دموکراتیک و کار سوسیالیستی.

وظیفه عمده مبارزاتی یعنی مبارزه و مقاومت ملی علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده، که بیان کاملاً روشن و شفاف آن "مبارزه و مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده"

است، در استعفانامه کلاً نادیده گرفته شده است. این نشان می‌دهد که استعفانامه نویس اصلاً به این موضوع توجه ندارد و حتی در حد دعوا بر سر "پوهنتون" و "دانشگاه" یا "وام دادن یا وام ندادن" به این و آن از پول سازمان نیز برای آن اهمیت قایل نشده است؟ این بی‌توجهی و بی‌اهمیت انگاشتن کامل وظیفه عمده مبارزاتی کنونی را چه می‌توان ترجمه و تفسیر نمود غیر از تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و بیگانگی کامل از شرایط حاکم بر کشور و مردمان کشور؟

۷- استعفانامه نویس، صرفاً از پابرجایی تعهدش به مارکسیزم حرف می‌زند، در حالی که در افغانستان حتی یک جنایتکار برحال و تواب ناشده "خلقی" یا "پرچمی" از تعهدش نسبت به مارکسیزم- لنینیزم صحبت می‌کند و منسوبین جنبش مائوئیستی افغانستان به خاطر اینکه بخوبی از آن‌ها تفکیک شوند هیچگاه فراموش نمی‌کنند که از تعهدشان به مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم یا حداقل مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون حرف بزنند. واضح است که "خلقی‌ها" و "پرچمی‌ها" عبارت مارکسیزم- لنینیزم را صرفاً به عنوان روپوش رویونیوم شان مورد سوء استفاده قرار می‌دهند. برعلاوه رویونیوم‌های دیگری نیز در افغانستان بوده‌اند و هستند که عبارت مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون را نیز به عنوان روپوش رویونیوم شان مورد سوء استفاده قرار می‌داده‌اند و هنوز قرار می‌دهند. اما به تازگی‌ها تیپ‌های رویونیوم چند نفره دیگری نیز در افغانستان پیدا شده‌اند که خود را "کمونیست‌های کارگری"، "سوسیالیست‌های کارگری"، "چپ رادیکال" یا مثلاً "مارکسیست" می‌دانند و نه تنها "مائوئیزم" یا "اندیشه مائوتسه دون" بلکه "لنینیزم" را نیز قبول ندارند. این‌ها مقلدان رسمی و غیر

رسمی یک رویونیوم متوفای ایرانی بنام "منصور حکمت" هستند.

در آینده واضح خواهد شد که "مارکسیزم" صرفاً عنوان شده در استعفانامه "منصور" ما از همان نوع است یا خیر؟ اگر جواب مثبت باشد، نام مستعار "منصور" را نیز باید شکرانه همین جواب مثبت دانست. در غیر آن نام مستعار مذکور دلیل دیگری خواهد داشت و "مارکسیزم" صرفاً مندرج در استعفانامه نیز مربوط به عادت زشت خلاصه‌گویی غیر اصولی‌ای خواهد بود که بعضی‌ها به آن مبتلا هستند.

۸- موجودیت عکس "چه گوارا" در قسمت زمینه و بیلاگ "آهن" که استعفانامه در آن درج گردیده است، نشانه‌ای از خط ضد مارکسیستی- لنینستی- مائوئیستی استعفانامه نویس یا بیلاگ نویس یا هر دوی شان یا حداقل نشانه‌ای از خط غیرمارکسیستی- لنینستی- مائوئیستی یکی از آن‌ها یا هر دوی شان است. البته این نیز ممکن است که بیلاگ نویس خود همان استعفانامه نویس باشد. در هر حال، این موضوع نمی‌تواند چندان غیرمرتبط به "مارکسیزم" صرفاً استعفانامه باشد.

۹- خیلی جالب است که عضو کمیته مرکزی یک سازمان مدعی انقلابی بودن و مارکسیست- لنینست- مائوتسه دون اندیشه بودن، در استعفانامه اش، شوونیوم جهان‌خوارانه یک ابرقدرت امپریالیستی مهاجم، اشغالگر و کشتارگر را کلاً به فراموشی بسپارد و دیدگاه و غیرت ضد شوونیستی

و چیزی ننویسند که افراد بیرون از جنبش با خواندن آن از کل جنبش متنفر گردند.

فرض کنیم مسئول عمومی سازمان انقلابی واقعاً فرد یا افرادی را که دلخواهش نبوده است / نبوده اند، از پول سازمان وام نداده است. آیا این موضوع می تواند یکی از دلایل اصولی برای استعفای یکی از رهبران آن سازمان از کمیته مرکزی سازمان مذکور باشد؟ خوب، روشن است که "منصور" توانسته است. اما چرا و چگونه؟ او در واقع برای استعفانامه اش مطالب اساسی و بنیادی کم آورده و مجبور گردیده است که به ذکر مطالب و مسایل غیر اساسی در استعفانامه اش بپردازد.

"پول محوری" می تواند اشکال مختلف داشته باشد. یکی از اشکال آن همین "شکل منسوری" آن است. در هر حال باید جدا توجه داشته باشیم که "پول محوری" گرایشات تسلیم طلبانه در قبال منابع پولی امپریالیستی را به شدت دامن می زند و عاقبت حاملین خود را به مغاک تسلیم طلبی ملی می اندازد.

خلاصه نتیجه گیری نهایی:

استعفانامه منصور از چندین جهت یک استعفانامه تسلیم طلبانه است و نمی تواند بصورت اصولی ره بجایی ببرد. چنانچه این استعفانامه بتواند مقدمه ای برای یک تجمع سیاسی جدید "چپ"، حداقل در سطح یک تجمع چند نفره باشد، آن تجمع نیز کاپی دیگری از سازمان رهایی و سازمان انقلابی خواهد بود و نه یک تجمع کیفیتاً بهتر از آن ها.

۱۰- آیا سازمان انقلابی یک انجمن تعاونی قومی یا طایفه یی است و مسئول عمومی آن سازمان هم خزانه دار یا صندوق دار آن انجمن که وظیفه اش نگاهداری دارایی انجمن و در صورت لزوم وام دادن به افراد "مستحق" مربوط به طایفه یا قوم باشد؟ در واقع باید پرسش اولیه از مسئول عمومی این سازمان آن باشد که غیر از مدرک حق العضویت ها و کمک های مالی اعضای سازمان، آیا کدام منابع دیگر مالی را در اختیار دارد که بتواند بعد از تأمین مصارف ضروری سازمانی، پول اضافی در نزدش داشته باشد و از آن برای وام دادن به افراد دلخواهش استفاده نماید؟

طبق ادعای خود سازمان انقلابی حتی در زمان حیات "پاغر" کسی از رهبران آن سازمان زندگی حرفه یی مبارزاتی نداشت و "پاغر" شخصاً بطور منظم حق العضویت می پرداخت. بنابراین یقینی است که بعد از "پاغر" نیز کسی در آن سازمان زندگی حرفه یی مبارزاتی را در پیش نگرفته است. آیا لازم نیست که در یک سازمان دارای پول اضافی، کسی یا کسانی از رهبران آن سازمان زندگی حرفه یی مبارزاتی را در پیش بگیرند و مخارجش از طریق پول سازمان تأمین گردد تا هم کار آن سازمان بخوبی پیش برود و هم دعوایی برسر وام گرفتن یا نگرفتن از خزانه سازمان به وجود نیاید؟

در هر حال طرح این موضوع در استعفانامه، هم وزنه استعفانامه و هم وزنه استعفانامه نویس را شدیداً کاهش داده است. کسانی از منسوبین چپ که قلم بدست می گیرند و راجع به مسایل مهم، مثلاً راجع به دلایل استعفای شان از این یا آن سازمان یا راجع به موضعگیری علیه این فرد و آن فرد یا این تشکیلات و آن تشکیلات، مطلب می نویسند باید به حرمت قلم خودشان توجه داشته باشند و مقدم بر آن حیثیت خود و کل جنبش چپ را قویاً در نظر بگیرند

اش را منحصراً روی دعوای "پوهنتون و دانشگاه"، "معلم و دبیر" و غیره متمرکز سازد. مگر می توان جنرال طاقت، اسماعیل یون و شکریه بارکزی را صرفاً به عنوان شوونیست های پشتون مشخص ساخت؟ شکی نیست که این ها شوونیست هستند، اما مقدم بر همه یا عمدتاً، آن ها خاینین ملی ای هستند که یکجا با خاینین ملی غیر شوونیست و غیر پشتونی مثل محمد محقق، سرور دانش و باقی سمندر در خدمت اشغالگران امپریالیست در رژیم دست نشانده و نهادهای به اصطلاح جامعه مدنی ساخته و پرداخته امپریالیست ها قرار دارند.

در واقع همین پشتون ها و غیر پشتون های شوونیست و غیر پشتون های غیر شوونیست هستند که دعوای بر سر "پوهنتون و دانشگاه"، "معلم و دبیر"، "دری و فارسی" یا به قول استعفانامه نویس "دری و پارسی" و غیره را می سازند و دامن می زنند تا در انطباق با منافع اشغالگران امپریالیست دعوا بر سر اینکه افغانستان به افغانستانی ها تعلق دارد یا به امپریالیست های اشغالگر، به فراموشی سپرده شود و افغانستانی ها در خانه ای که دزدان بین المللی کنترل آن را به دست گرفته اند، بر سر اینکه غله دزدیده شده را "گندم" بگوییم یا "غنم"، با هم دعوا و جنگ کنند و سرودست همدیگر را بشکنانند.

بدین ترتیب باید صریحاً بیان داشت که این بند از استعفانامه بطور واضح و آشکار دارای روحیه تسلیم طلبانه ملی در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده است.



علیه سیاست تفرقه اندازی میان ملیت‌های مختلف کشور توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، با هوشیاری و قاطعیت مبارزه کنیم!

نواقص و محدودیت‌های بسیاری می‌جنگند، خود نشاندهنده عمق و گستردگی استقلال طلبی و آزادمندی مردم قهرمان این ملیت است و نشان می‌دهد که این مردم به هیچ‌قیمت حاضر نیستند یوغ مستعمراتی را به گردن داشته باشند.

از جانب دیگر، این وضع نشاندهنده قصور تاریخی تا کنونی جنبش انقلابی کشور، و مشخصاً حزب ما، در ادای رسالت تاریخی شان در دفاع از استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور و از این طریق راه‌پیمایی در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین است. واضح است که در صورت دوام طولانی مدت این قصور، تاریخ در مورد ما قضاوت بی‌رحمانه‌ای خواهد داشت، زیرا دوام این قصور نه تنها به نفع اشغال‌گران و رژیم پوشالی است، بلکه باعث دوام حضور انحصاری مقاومت ارتجاعی طالبان در میدان نبرد، که بازهم در نهایت به نفع نظام امپریالیستی حاکم بر جهان و نظام ارتجاعی حاکم بر افغانستان است، خواهد شد.

اما واضح است که با وجود نقش عمده جناح حاکم شوونیست در رژیم در دامن زدن نفاق‌های ملیتی، سایر جناح‌های رژیم نیز درین مورد نقش‌های مهمی برعهده دارند. قبل‌ازهمه به این

کسی جز اشغال‌گران و خائنین ملی تمام نمی‌شود.

واضح است که جناح حاکم شوونیست در رژیم دست‌نشانده، از طریق اجرا و پیش‌برد سیاست‌های شوونیستی ستم‌گرانه ملیتی علیه ملیت‌های تحت‌ستم کشور، حامل اصلی این سیاست تفرقه اندازی ملی و در نتیجه مجری اصلی سیاست تفرقه‌اندازی امپریالیستی در کشور است. این جناح رژیم که در میان مردمان تمامی ملیت‌های کشور، و بطور خاص در میان مردم ملیت پشتون، وسیعاً و شدیداً بی‌پایه و مورد نفرت است و کل حاکمیتش را مرهون حمایت‌های همه جانبه اشغال‌گران، به شمول حمایت‌های آن‌ها از تقلبات انتخاباتی این جناح است، از همان ابتدای شکل‌گیری رژیم تا حال سعی کرده است که از طریق پشتون‌نوازی‌های مبتذل و دروغین، از طریق رساندن رشوه‌های استعماری و وطن‌فروشانه به مناطق پشتون‌نشین، در میان مردمان ملیت پشتون جای‌پا پیدا نماید؛ اما تا حال نتوانسته است به این هدفش دست یابد.

دلیل آن روشن است. اکثریت عظیمی از مردمان پر افتخار ملیت پشتون قهرمانانه در میدان مقاومت مسلحانه علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده آن‌ها ایستاده‌اند. این‌که آن‌ها در شرایط ضعف جدی جنبش انقلابی کشور و عدم حضور این جنبش در میدان نبرد مسلحانه علیه اشغال‌گران و رژیم، حتی تحت رهبری یک نیروی شدیداً ارتجاعی و وسیعاً عقب‌مانده، و توأم با کمبودات،

ناگفته روشن است که در شرایط اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران بر آن، وظیفه و مسئولیت مبارزاتی عمده کنونی تمامی مردمان ملیت‌های مختلف کشور، مبارزه و مقاومت همه جانبه علیه اشغال‌گران خارجی و خائنین ملی دست‌نشانده آن‌ها است. فقط بدین طریق می‌توان قوای اشغال‌گر را از کشور اخراج نمود، رژیم دست‌نشانده را سرنگون کرد و استقلال کشور و آزادی ملی مردمان کشور را تأمین نمود.

اما با تأسف باید گفت که سیاست استعمارگرانه و امپریالیستی کهنه "تفرقه بینداز و حکومت کن" توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم پوشالی دست‌نشانده آن‌ها به شدت کار می‌کند تا به هر مناسبتی تفرقه میان ملیت‌های مختلف کشور بیشتر از پیش دامن بخورد و آن‌ها بجای این‌که متحدانه علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی برزنند، این دشمنان عمده شان را فراموش کنند و بجان‌هم‌بیفتند. نتیجه این بجان‌هم‌افتادن‌ها و خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز ممکن است بصورت جزئی و قسمی ظاهراً به نفع مردمان این ملیت یا آن ملیت باشد، ولی بصورت عمده به نفع هیچ

دلیل که آن‌ها شرکای درجه دوم، سوم، چهارم، پنجم و... جناح حاکم شوونیست در رژیم دست نشانده هستند و همانند آن جناح، قدرت پوشالی شان را مرهون امپریالیست‌های اشغالگر و خدمتگذار به منافع آن‌ها. این جناح‌ها نیز سعی دارند از طریق تزریق "کمک‌های" استعمارگرانه امپریالیستی اشغال‌گران به مناطق دیگری از کشور، گویا برای شان آبرو و حیثیت سیاسی بخرند و نفوذ شان در میان سایر ملیت‌های کشور را گسترش دهند. ازین لحاظ است که در رابطه با "کمک‌های" امپریالیستی، میان این جناح‌ها و یا میان آن‌ها و جناح حاکم در رژیم منازعاتی به وجود می‌آید و دامنه می‌یابد. درین میان تصادم منافع میان منابع مختلف امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و مدافعان خارجی رژیم و جناح‌های مختلف شامل در آن نیز نقش بازی می‌نماید و اوضاع کشور را هرچه بیشتر پیچیده می‌سازد.

برعلاوه نباید از یاد برد که "نهادهای جامعه مدنی" ساخته و پرداخته امپریالیست‌های اشغالگر و سایر قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی نیز در آشفته بازار سراسر فسادآلود افغانستان اشغال شده و تحت حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده، نقش‌های مهمی به نفع اشغال‌گران، رژیم و کلیت نظام ضدملی و ضد مردمی و ارتجاعی مستعمراتی - نیمه فیودالی حاکم بر کشور بازی می‌نماید.

سروصداهایی که اخیراً در مورد

اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده، قرار دهد و با تمام توش و توان علیه سوء استفاده جناح‌های مختلف امپریالیستی و ارتجاعی از خواست‌های مذکور مبارزه نماید. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یک‌بار دیگر اعلام می‌نماید که وظیفه و مسئولیت مبارزاتی عمده تمامی مردمان ملیت‌های مختلف کشور مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی گردآمده در رژیم دست‌نشانده است، نه دنباله روی از آن‌ها و در خدمت آن‌ها قرار گرفتن بخاطر دستیابی به خواست‌های فوری و روزمره. ما متعهد هستیم که این مبارزه و مقاومت را در خدمت به مبارزه تدارکی برای برپایی و پیش‌برد هرچه عاجل‌تر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده، در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین، پیش ببریم.

مرگ بر اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده!

به پیش در مسیر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

"حزب کمونیست"

(مائوئیست) افغانستان

۲۵/۲/۱۳۹۵ (۱۴/۵/۲۰۱۶)

www.sholajawid.org

تمدید لین برق پروژه "توتاپ" از مسیر بامیان یا سالنگ بلند شده و در ارتباط با آن تظاهراتی در شهرهای مختلف کشور براه افتاده است، در اصل ساخته و پرداخته جناح حاکم شوونیست در رژیم دست‌نشانده و سپس جناح‌های دیگر رژیم و بعضی از "نهادهای جامعه مدنی" مرتبط به منابع امپریالیستی و ارتجاعی خارجی است و به هیچ وجه حرکت اعتراضی خودجوش توده‌ی محسوب نمی‌گردد. این جناح‌ها و نهادها سعی می‌کنند توده‌ها را به خیابان‌ها بکشانند تا بتوانند بر سر میز سازش و تبانی اجتناب‌ناپذیر با هم، از همدیگر امتیاز بگیرند. کشمکش جاری میان آن‌ها در مسیر دامن زدن به انقیادطلبی ملی در قبال امپریالیست‌ها و تأمین منافع مستعمراتی - نیمه فیودالی کلیت رژیم دست‌نشانده سیر می‌نماید و عاقبت طبق دستور اشغال‌گران، مشخصاً اشغال‌گران امریکایی، حل و فصل یا ماست مالی خواهد شد.

ما توده‌های مردمان ملیت‌های مختلف کشور را فرا می‌خوانیم که در دام‌های تزویر اشغال‌گران و خائنین ملی نیفتند، بلکه برعکس مبارزه و مقاومت علیه این دشمنان عمده کشور و مردمان کشور را قاطعانه عمق و گسترش دهند و در عین حال برای تأمین خواست‌های برحق فوری و روزمره شان مستقل از جناح‌های مختلف رژیم و "نهادهای جامعه مدنی" ساخته و پرداخته قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی گوناگون دست به مبارزه بزنند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان متعهد است که از خواست‌های برحق فوری و روزمره توده‌های زحمتکش کشور پشتیبانی نماید، اما در عین حال متعهد است که پشتیبانی از این خواست‌ها را در خدمت به مبارزه و مقاومت علیه

اطلاعات درز کرده از درون پارلمان رژیم

رژیم دست نشانده فعلی که خود را حکومت وحدت ملی می خواند بارها به مردم وعده زندگی بهتر و رفاه بیشتر داده و همیشه خواسته است که طبق وعده های سرخرمن خویش مردم ستم دیده این دیار را حتی پس از روی کار آمدنش با فریب و نیرنگ به دنبال خود سرگردان نماید. اما غافل ازین است که مردم رنج دیده این کشور به تمام نیرنگ های عوام فریبانه رژیم مزدور پی برده و دیگر فریب آنها نخواهند خورد. این گفته ها نه تنها در صفوف میلیونی توده ها به خوبی قابل درک و فهم است بلکه حتی در درون پارلمان رژیم پوشالی نیز صراحت یافته است.

صفحه ۴۲

ملاحظات مختصری پیرامون

استعفانامه منصور از کمیته مرکزی سازمان انقلابی افغانستان

به کمیته مرکزی سازمان انقلابی!

رفقای شرکت کننده در کنگره دوم سازمان میدانند که من چه نقدهایی از رویکرد کنونی سازمان انقلابی داشتم و در بسیاری موردها هم با اعضای کمیته مرکزی کنونی هم نظر نبودم. اما از آنجا که امید داشتم مسوولان سازمان به مرور زمان سطح دانش و آگاهی شان را صفحه ۴۵

علیه سیاست تفرقه اندازی میان

ملیت های مختلف کشور توسط اشغالگران

امپریالیست و رژیم دست نشانده، با

هوشیاری و قاطعیت مبارزه کنیم!

صفحه ۵۰

گلبدین حکمتیار "امیر مفلوک" حزب اسلامی

در مسیر تلاش برای تسلیم شدن کامل به اشغالگران و رژیم دست نشانده

"امیر مقتدر" سابق حزب اسلامی افغانستان که در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" در کشور به تنهایی ۶۰% کل کمک های تسلیحاتی و مالی امپریالیست های غربی، چین رویزیونیست و دولت ها و محافل ارتجاعی عربی را به دست می آورد، به "امیر" بی مصرف و مفلوک از تبدیل شده است. این "امیر" بی مصرف و مفلوک از چند سال به این طرف در مسیر تلاش دوامدار برای تسلیم شدن کامل به اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده قرار گرفته و به شدت می کوشد درین "تخت پر خون" جای گاهی برای خود بیابد؛ اما هنوز درین مسیر تسلیمی و خیانت ملی "توفیق کامل" نیافته است. سرنوشت کنونی او نمونه کامل یک "شخصیت" پوقانه بی باد داده شده توسط قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی خارجی است. این چنین "شخصیت" های پوقانه بی، به محض اینکه اربابانش باد دمیده شده در او را خالی کنند یا سیر تحولات اوضاع سیاسی بادش را خالی نماید، تمامی "ابتهت" و "شان و شوکت" خود را از دست می دهند و به موجود حقیر و بی مقداری مبدل می گردند.

صفحه ۳۷

وب سایت کمیته پشتیبانی از جنگ خلق در هند:

<https://icspwindia.wordpress.com/>

وبلاگ « راه مائوئیستی »:

<http://maoistroad.blogspot.ca/>

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com

قیمت بیرون از کشور: ۲ دالر

قیمت داخل کشور: ۳۰ افغانی